

جامعه ایران بر انبار باروت خشم و عصیان میلیونی در اعتراض به بی حقوقی زن نشسته است. ایران آتشفشان خاموشی است که هنوز سرباز نکرده است. روزی که غلیان آتش خشم مردم در اعتراض به بی حقوقی زن، بیرون ریزد، نه فقط از قوانین ضد زن اسلامی نشانی نخواهد ماند، که تمام پیکر نهاد مذهب و روحانیت و قرآن و پیامبر و امامان آن، مورد تعرض میلیونی مردم قرار خواهند گرفت



کمونیسم ضرورت جهان معاصر

یادداشت سردبیر

بحران اخیر سرمایه که نظام بورژوازی را در سراسر جهان لرزاند هنوز هم پشیمانی ادامه دارد. سرمایه عمیقاً دچار تناقض درونی خود شده است. بحالت بیشتر دولت که زمانی لازم بود اکنون واکنش منفی بازار را موجب میشود، خود مکانیزم بازار نیز پایه های سرمایه مالی را بیشتر میلرزاند. تناقضی که از شدت و حدت بحران اخیر سرمایه حکایت میکند. تحلیلهای رایج بورژوازی و دولتها و سخنگویان و مفسران این نظام که در روزهای شروع این بحران آن را در بسته بندی عارضه ای جهانی و مربوط به همه کشورها و اینکه شامل حال همه شده است به خورد افکار عمومی، طبقه کارگر و دیگر مردم جهان میدانند، یا در بهترین حالت آن را به "سوء مدیریت" و یا عدم کنترل مدیران "الجام گسیخته" بانکها نسبت داده و یا گناه آن را به گردن سرمایه گذاری "بی رویه" در مسکن می انداختند، اکنون در مقابل عمق و دامنه این بحران رنگ باخته اند. دارند به هراس و سردرگمی خود در کاهش دامنه این بحران اعتراف میکنند. فعلیت یافتن قانون گرانش نزولی نرخ سود، قبول کنند یا نکنند، قانونی که مارکس بدست نشان میدهد که نتیجه ناگزیر پروسه انباشت سرمایه است، در این دوره مثل پتکی خود را بر سر سرمایه میکوبد. — ص ۲

وضعیت طبقه کارگر در ایران و مصافهای آتی

مصاحبه با مظفر محمدی، بهرام مدرسی، رحمان حسین زاده و اسد کلچینی ص ۷



تبدیل بحران به پرتگاه سقوط جمهوری اسلامی یک امکان واقعی

مصاحبه با فاتح شیخ رئیس دفتر سیاسی حزب حکمتیست ص ۲

رهایی زن و جهانی دیگر ممکن است

بنیاد هشت مارس روز جهانی زن اعظم کم گویان ص ۱۶

اوضاع سیاسی ایران و مصافهای پیش رو

حسین مرادیگی ص ۵

سیاست و روش نئوتوده ایستی را در کومه له طرد کنید

فراخوان دفتر سیاسی حزب حکمتیست به صفوف کومه له ص ۲۴

اعتصاب عمومی معلمان را حمایت کنید

مظفر محمدی ص ۲۴

اسلام در سوئد؛ یک هیولا در گهواره

مصطفی رشیدی ص ۲۳

تاریخ شکست نخوردگان چند کلمه بیاد انقلاب ۵۷ منصور حکمت ص ۲۷

دانشگاه پادگان نیست!

بازداشت بیش از ۷۰ دانشجو ص ۱۴

این "مقدسات" هم ماندنی نیست

نریا شهابی ص ۲۲

به فعالین حزب در ایران

از طرف دفتر سیاسی حزب حکمتیست خالد حاج محمدی ص ۲۵

خاوران؛ چشم اسفندیار جمهوری اسلامی

رحمان حسین زاده ص ۲۸

تولد نئوتوده ایسم در سیاست ایران

کمونیست ها در دادگاه لیبرالیسم چپ

کوروش مدرسی ص ۱۷

کنگره سوم حزب کمونیست

کارگری ایران - حکمتیست - برگزار میشود

در صفحات دیگر میخوانید:

جهانی وارونه؛ در گرامیداشت روز جهانی زن اعلامیه حزب حکمتیست ص ۲

جنگ و محاصره علیه مردم فلسطین باید فوراً متوقف شود! اعلامیه حزب حکمتیست ص ۲۵ خودمان را حفظ کنیم! کمیته سازمانده حزب حکمتیست ص ۲۵

قدرت نمایی یا ترس! اعلامیه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست ص ۲۲

احیای ارتجاع مذهبی در کردستان محکوم است اعلامیه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ص ۲۶ به طبقه کارگر در فرانسه اعلامیه کمیته خارج کشور حزب حکمتیست ص ۲۸



London's Bloody Sunday

تبدیل بحران به پرتگاه سقوط جمهوری اسلامی یک امکان واقعی

مصاحبه با فاتح شیخ رئیس دفتر سیاسی حزب حکمتیست

کمونیسیت: فاتح شیخ، در مصاحبه قبلی کمونیسیت در مورد جنبه های مختلف بحران اخیر سرمایه صحبت کردیم. این بحران همچنان ادامه دارد. بعضی از سببهای بحران سرمایه داری آن را بزرگترین بحران در تاریخ سرمایه داری می نامند، صندوق بین المللی پول از تعمیق بیشتر این بحران در سال ۲۰۰۹ سخن گفته است، با توجه به گذشت چند ماه از این بحران، شما وضعیت را چگونه می بینید؟

فاتح شیخ: عراق نیست که این بحران بزرگترین بحران تاریخ سرمایه داری است. شاخصهای تعمیق بیشتر آن و گسترش آن به سراسر جهان هم اقتضای آن و فراوان جلو چشمهست که نیاز به گفتن ندارد. شش ماه پس از بروز بحران در سپتامبر ۲۰۰۸، به اذعان همه سیاستمداران، مدیران مالی و متفکران اقتصادی بورژوازی، چشم انداز خروج از آن همچنان تاریک است. کنفرانسهای متوالی دولتها: کنفرانس G20 در واشنگتن، مجمع اقتصادی جهانی در داون و کنفرانس اخیر برلین، به کنترل دامنه بحران کمی نکرده اند. برعکس، این روزها صحبت از ورود بحران به فاز انهدام اقتصادی و سقوط صنعت، عبور از recession به depression و غیره است. گرچه این اصطلاحات دقیق نیستند اما همه به روند ادامه و تشدید بحران اشاره دارند. رکود شدید در بزرگترین سه اقتصاد دنیا: آمریکا و ژاپن و آلمان، همچنین در بریتانیا، فرانسه، اسپانیا و ایرلند، افت نرخ رشد در چین، هند، روسیه و آفریقا، بورسهای اصلی آسیا ژاپن، کره جنوبی و ... به دنبال آمد و آخر همان روز دواوجونز در نیویورک بازهم در چین، سقوط کرد. یعنی: یک سیکل نزولی بهای سهام در یک روز و نیم کره جنوبی، بهم ریختگی اوضاع در کشورهای حوزه کار ارزان و تولید فوق سود، کشورهای اروپای شرقی و کشورهای متکی به پول نفت و مواد خام از جمله ایران، همگی نشان می دهند که از فروکش بحران خبری نیست. کسی هم تصویری از مسیر آتی آن ندارد. فقط بدتر و بدتر می شود. دومینیک شتراوس کان رئیس صندوق بین المللی پول، IMF، گفته است بحران حداقل تا ۲۰۱۰ طول خواهد کشید. البته این نهاد در اواخر سال ۲۰۰۸ نرخ رشد اقتصاد جهان در سال ۲۰۰۹ را ۲/۲٪، یعنی نصف رقم سال ۲۰۰۷ پیش بینی کرده بود، اما دو ماه نگذشت گفتند که به ۰/۵٪ یعنی پانزدهمین سطح ۶۰ سال گذشته افت خواهد کرد! این میزان نوسان پیش بینی طرف دو ماه! آیا باید منتظر بود که دام دیگر برگردد بگویند: بحران حداقل تا ۲۰۱۱ طول می کشد؟! اینکه آنها "پیش بینی" میباشن را هر از گاه تمدید و تعدیل می کنند، جوک به نظر می رسد. اما جوک نیست. فاکتی است. گویای اینکه تحلیلهایشان چقدر با تحولات بحران در زمین واقعی جامعه فاصله دارد. باید فرض گرفت بحران از آنچه سببهای بورژوازی می رود و فلاکت بیشتر ببار می آورد. تا همینجا میلیونها کارگر بیکار شده اند. طبق محاسبه ILO، امسال آمار اخراجها از ۵۰ میلیون و بیکاری از ۲۲۰ میلیون بالا می زند. دولتها و شرکتها علنا از طبقه کارگر می خواهند که تسلیم کاهش فاحش دستمزد شود! طبقه کارگر بویژه در اروپا در برابر این تعرضات عریان، دست به سنگربندی و تحرک اعتراضی زده است. تحرکات اعتراضی کارگران به اروپا محدود نمی شود. جنگ طبقاتی در میدانی به وسعت کره زمین برپا شده است. مسئولان دولتها و نهادهای مالی، آگاهانه واقعیات را قسطنطین تحویل جامعه می دهند. در توجیه می گویند: بگذار پانیک نشود! بگذار اعتماد بازار زودتر برگردد! گویا روانشناسی اکثرتهای بازار ایجاب می کند که حقایق بحران بازگو نشود تا پانیک نکنند! اما بحران، خود منبع اصلی پانیک عمومی و میدیا شبکه پخش آن است. روزانه صدها میلیون اکثر از واکنش بورس سهام به این بحران سیکالی می گیرند و مطابق با آن رفتار می کنند. در جریان تصویب بسته ۷۸۷ میلیاردی اوباما در کنگره آمریکا دیدیم که بورس سهام دواوجونز مدام واکنش منفی داشت و ۱۹ فوریه دو روز پس از امضای اوباما، به پانزدهمین سطح شش سال گذشته سقوط کرد. ۲۰ فوریه سقوط دومینونی بورسهای اصلی آسیا ژاپن، کره جنوبی و ... به دنبال آمد و آخر همان روز دواوجونز در نیویورک بازهم در چین، سقوط کرد. یعنی: یک سیکل نزولی بهای سهام در یک روز و نیم کره جنوبی، بهم ریختگی اوضاع در کشورهای حوزه کار ارزان و تولید فوق سود، کشورهای اروپای شرقی و کشورهای متکی به پول نفت و مواد خام از جمله ایران، همگی نشان می دهند که از فروکش بحران خبری نیست. کسی هم تصویری از مسیر آتی آن ندارد. فقط بدتر و بدتر می شود.

دومینیک شتراوس کان رئیس صندوق بین المللی پول، IMF، گفته است بحران حداقل تا ۲۰۱۰ طول خواهد کشید. البته این نهاد در اواخر سال ۲۰۰۸ نرخ رشد اقتصاد جهان در سال ۲۰۰۹ را ۲/۲٪، یعنی نصف رقم سال ۲۰۰۷ پیش بینی کرده بود، اما دو ماه نگذشت گفتند که به ۰/۵٪ یعنی پانزدهمین سطح ۶۰ سال گذشته افت خواهد کرد! این میزان نوسان پیش بینی طرف دو ماه! آیا باید منتظر بود که دام دیگر برگردد بگویند: بحران حداقل تا ۲۰۱۱ طول می کشد؟! اینکه آنها "پیش بینی" میباشن را هر از گاه تمدید و تعدیل می کنند، جوک به نظر می رسد. اما جوک نیست. فاکتی است. گویای اینکه تحلیلهایشان چقدر با تحولات بحران در زمین واقعی جامعه فاصله دارد. باید فرض گرفت بحران از آنچه سببهای بورژوازی می رود و فلاکت بیشتر ببار می آورد. تا همینجا میلیونها کارگر بیکار شده اند. طبق محاسبه ILO، امسال آمار اخراجها از ۵۰ میلیون و بیکاری از ۲۲۰ میلیون بالا می زند. دولتها و شرکتها علنا از طبقه کارگر می خواهند که تسلیم کاهش فاحش دستمزد شود! طبقه کارگر بویژه در اروپا در برابر این تعرضات عریان، دست به سنگربندی و تحرک اعتراضی زده است. تحرکات اعتراضی کارگران به اروپا محدود نمی شود. جنگ طبقاتی در میدانی به وسعت کره زمین برپا شده است. مسئولان دولتها و نهادهای مالی، آگاهانه واقعیات را قسطنطین تحویل جامعه می دهند. در توجیه می گویند: بگذار پانیک نشود! بگذار اعتماد بازار زودتر برگردد! گویا روانشناسی اکثرتهای بازار ایجاب می کند که حقایق بحران بازگو نشود تا پانیک نکنند! اما بحران، خود منبع اصلی پانیک عمومی و میدیا شبکه پخش آن است. روزانه صدها میلیون اکثر از واکنش بورس سهام به این بحران سیکالی می گیرند و مطابق با آن رفتار می کنند. در جریان تصویب بسته ۷۸۷ میلیاردی اوباما در کنگره آمریکا دیدیم که بورس سهام دواوجونز مدام واکنش منفی داشت و ۱۹ فوریه دو روز پس از امضای اوباما، به پانزدهمین سطح شش سال گذشته سقوط کرد. ۲۰ فوریه سقوط دومینونی بورسهای اصلی آسیا ژاپن، کره جنوبی و ... به دنبال آمد و آخر همان روز دواوجونز در نیویورک بازهم در چین، سقوط کرد. یعنی: یک سیکل نزولی بهای سهام در یک روز و نیم کره جنوبی، بهم ریختگی اوضاع در کشورهای حوزه کار ارزان و تولید فوق سود، کشورهای اروپای شرقی و کشورهای متکی به پول نفت و مواد خام از جمله ایران، همگی نشان می دهند که از فروکش بحران خبری نیست. کسی هم تصویری از مسیر آتی آن ندارد. فقط بدتر و بدتر می شود.

واقع سرمایه مالی حاکم بر بازار علیه کمیته اجرایی خود، دولت، سر به شورش زده است. نظام سرمایه داری در برابر بازار جهانی مخلوق خود، بیقدرت و قلع است. به موازات سه دهه منع دولت از دخالت در اقتصاد، گسترش جهانی سرمایه طوری بالانس را به نفع بازار و به ضرر دولتها بهم زده که محال است به سادگی به وضعیت قبلی برگردد. در چنین بالانسی، بطور مثال، تاکید دولتها بر شفافیت در بانکها پوچ است. بانکهها بانکها بدهکار دولتنند، گوش مدیریت بانکها بدهکار دولت نیست. عملا دولتها ناگزیرند حکم بانکها را اجرا کنند، نه برعکس. به هر رو معضل تنش دولت و بازار، معضل کنترل بحران را برای بورژوازی دشوارتر کرده و این در حالی است که هیچیک از دو حریف، نه توان درک علل بحران، نه قدرت عملی کنترل دامنه آن و نه شمایات اخلاقی شفافیت و راستگویی درباره ابعاد آن را دارند. منشا این بحران خاص، البته تنش دولت و بازار نیست. تضاد بنیادی تر پرسه تولید و انباشت، گرایش نرخ سود به کاهش و بالفعل شدن این گرایش است. اینکه بحران از شکاف ورشکستگی بخشی از سرمایه اعتباری و ناتوانی دولت در کمک به آن، بیرون زد تعیین کننده نیست. این عامل تسریع کننده بود و بر شکل و زمان بروز بحران تاثیر داشت. منشا بحران خارج از دایره رقابت مالکیت دولتی و خصوصی است. خود مالکیت علت است، نه دولتی یا خصوصی بودن آن. توان تولیدی عظیم بشر، در نتیجه تضاد حاد با مناسبات اقتصادی و ملکی حاکم، یعنی تضاد با مالکیت بورژوایی بر وسائل تولید به شدت محدود شده است. پایه و اساس بحرانها همین تضاد مهلک است که جز با انقلاب اجتماعی رفع نمی شود. طبقه کارگر با آگاهی از موقعیت قدرتمند خود در تولید جهان، به میدان آوردن صف مستقل و متحد خود، با سازمان دادن تعرضات انقلابی مداوم، می تواند میز را به روی هر دو بخش رقابتی دولتی و خصوصی، به روی رقابتها و جنگها و بحرانهایشان تئوری مارکسیستی بحران، علاوه بر آن، یک نقد سلیبی پراتیکی انقلابی از مناسبات ملکی سرمایه داری و استثمار حاصل از آن، از زاویه دید و موقعیت طبقه استثمارشونده است. این قانون اعلام می کند که هر بحران دوره ای یک گام نظام سرمایه داری را به پایان عرش نزدیکتر می کند. از این منظر تاریخ نظام سرمایه داری و چگونگی سیر عینی آن به سوی نابودی است؛ کشف امکان پیروزی انقلاب کارگری در دوره های بحران است. شاید تا پایان عمر دولت! در

کمونیسیت: از دولتها و سببهای داری ایندولوگهای مختلف سرمایه داری بگذریم که مطابق معمول این بحران را در "عدم مدیریت" کافی و یا "عدم کنترل" لازم دولت در مهار قدرتهای "افسارگسیخته" مالی و صاحبان بانکها عنوان کردند، عده ای که خود را سوسیالیست هم می نامند طوری از این بحران صحبت میکنند انگار در سود و زیان آن شریکند. برای مثال میگویند، ما دو تریلیون بدهکار شده ایم یا از قروض نجومی غرق شده ایم، یا بحرانی که ما را فراگرفته است! منظور اینها از اشاره به این "ما" چیست؟

فاتح شیخ: مشغله این مدعیان سوسیالیسم، حاصل موقعیت آنها بعنوان بخش ناراضی بورژوازی و جزئی از پیکره همان طبقه است. "ما" گفتن شان، خواه آگاهانه یا از سر "الغرض فرویدی"، بازتاب ذهنی موقعیت اجتماعی آنهاست. امروز جناح چپ بورژوازی هم در برابر بحرانی که پیش آمده، کم و بیش نظیر جناح راست، در اغتشاش و سردرگمی استراتژیک و ایدئولوژیک است. قیدمترها جناح چپ بورژوازی، خود را با سرمایه داری دولتی شوروی یا سوسیال دمکراسی غرب، با جریانات منتقد آنها مانند چپ نو، یوروکمونیزم، پوپولیسم خلقی و غیره، تداعی می کرد؛ بالاخره یک چارچوب هویتی و ایدئولوژیک جداگانه داشت که خودش را با آن تعریف کند. این چارچوب در تحولات دو دهه پیش فرو ریخت؛ شکست مدلهای اقتصاد دولتی و نیمه دولتی، شکست خورد و رفت. اینها با "ما" گفتن امروزشان، دارند داد می زنند که از لاش تر از آنند که شکست تاجریسم و ریگانیزم را پیروزی ای برای خودشان بدانند. در واقع هم نیست. شکست استراتژی و واقع مشی تاجری ریگانی، به معنی برگشت به سرمایه داری دولتی و سوسیال دمکراسی کینزی یا روایت دیگر اقتصاد دولتی و نیمه دولتی نیست. این هم یک پایه دیگر سردرگمی کلی بورژوازی است. اگر در این شرایط شیرمردی از میان رهبران و متفکران دولتی یا غیردولتی بورژوازی پیدا می شد که با جرات و حرارت و با منطق قوی، از بازگشت به دخالت وسیع دولت در اقتصاد خواه مدل سرمایه داری دولتی شرق یا مدل مخط کینزی دفاع می کرد، بالاخره نوری در انتهای تونل می شد. عده ای را خیره خودش می کرد. چشم اندازی برای خروج از بحران باز می کرد. راهی نشان می داد. انوقت شیرمرد و پیروانش می توانستند با تکیه به تمایزشان از دیگر جناحهای بورژوازی، از نو یک دوقطبی "ما" و اقتصاد دولتی و نیمه دولتی را ممکن ساخت.

کمونیسیت: اما در این دوره که همه از تغییر حتی در ساختارهای سرمایه داری صحبت می کنند، هنوز هستند بعضی ها که از بازگشت به اقتصاد کینزی "سخن می گویند. از دید کمونیزم طبقه کارگر تغییر در این وضعیت به چه معنی است؟ کمونیزتها و طبقه کارگر در شرایط کنونی چکار باید بکنند؟ آیا راهش اعتصاباتی نظیر اعتصاب عمومی در فرانسه است؟ راه دیگر کدام است؟ چطور باید با این وضعیت مقابله موثر کرد؟

فاتح شیخ: بازگشت به اقتصاد کینزی، با هر نوع دخالت گسترده دولت در اقتصاد، مستلزم شرایط تاریخی و اجتماعی ویژه ای است که در آن دولت با برخورداری از مالکیت و داشتن نوعی اختیار و کنترل بر بخش اعظم سرمایه در جریان، بتواند بعنوان نماینده انحصاری کل سرمایه و در همانحال نماینده سیاسی کل طبقه سرمایه دار در بازار داخلی و جهانی عمل کند. دولت باید بتواند از موضع قدرت تואمان اقتصادی و سیاسی، هم برتری خود بر سرمایه خصوصی در پیشبرد اقتصاد کشور را اثبات کند، و هم با تامین نرخ رشد اقتصادی بالا، چارچوب مساعد سوادوری برای سرمایه خصوصی در جوار خود فراهم کند و از این راه آن را زیر و بمی و رهبری خودش بیاورد. در دوره پیشم در موارد متعددی، از جمله در روسیه بعد از انقلاب ۱۹۱۷، در اروپای غربی بعد از جنگ جهانی دوم، در چین بعد از انقلاب مانو و در بعضی دیگر از کشورهای تازه استقلال یافته و در حال توسعه، این شرایط ایجاد شد و استقرار اشکالی از بورژوازی، از نو یک دوقطبی "ما" و اقتصاد دولتی و نیمه دولتی را ممکن ساخت.

آزادی، برابری، حکومت کارگری

بورژوازی در جریان بحران جاری و با توجه به این شیفت قدرت و خلافتونی جهانی، ناگزیر به یک دور از رقابتهای ناسیونالیستی کشیده خواهد شد که نشانه های آن از یکی دو سال گذشته آشکار بوده است. برپرسه تقسیم مجدد دنیا که در ادبیات سیاسی حزب حکمتیست و از جمله در همین نشریه کمونیست زیاد راجع به آن صحبت کرده ایم، و نشانه های آن از دوسه سال پیش در رویاروینهای قدرتهای بزرگ مشهود بوده، اکنون به ناگزیر با بحران و مکانیسمهای خروج از بحران هم مسیر شده است...

ارزان و هم به شکاف در صف کارگران انگلیس و کارگران ایتالیایی که در انگلستان استثمار می شوند دامن زده است.

در شرایطی که در بحران اقتصادی موجود، رقابت منلهای اقتصادی مختلف، مثلاً اقتصاد دولتی با بازار مطرح نیست، رقابت های ناسیونالیستی اقتصادهای جداگانه به مجرای خروج از بحران و نیز جدال بر سر تقسیم مجدد بدل می شود. این «واقعیت، احتمال ارتقای جنبه های تجاری هم اکنون شروع شده را به جنبه های گرم کلاسیک بالا میبرد. در گزارش دو هفته پیش، دنیس بلر به نگره آمریکا، این شخص که رئیس دستگاه اطلاعات آمریکا شامل ۱۶ موسسه اطلاعاتی است بحران اقتصادی جاری را بالاترین خطر امنیتی حتی بالاتر از «تروریسم» برای آمریکا توصیف کرد. او به امکان طغیانهای اجتماعی اشاره کرد، اما به صحت بیشتر درباره امکان تصادم قدرتهای بزرگ دنیا در پیامد این بحران صحت کرد. این یعنی خطر جنگ! این قیل از اینکه برای دولت آمریکا خطر امنیتی ایجاد کند، سرنوشت و امنیت بشریت را به مخاطره می اندازد. خطر این رقابت ناسیونالیستی میان غول شاخ شکسته آمریکا و دیگر غولها و قدرتهای بزرگ و متوسط بشریت را به نابودی تهدید کند، خطری واقعی است که نه فقط باید در مورد آن هشدار داد - بلکه باید نیروی متعصبه را برای مقابله متحد و موثر علیه آن آگاه و آماده کرد.

و آنجا، در بحث چشم انداز استراتژیک مینا نیست، در حالیکه برای پیشبرد یک اکسپون معین کارگری، دین و رفع گیسر کردن از آن حتمی و ضروری است.

به نظر من این بحران اقتصادی و شرایط خاص اجتماعی سیاسی جهانی آن حکم می کند که دنیا با نبردهای طبقاتی سنگینی مواجه خواهد شد. اعتصاب میلیونی آخر ژانویه کارگران در فرانسه، که از سارکوزی تا همه بورژوازی فرانسه و جهانی با چشم نگران آن را دنبال می کردند فقط یک پیشدرآمد مسافهای بزرگتر است. طبقه کارگر بخصوص در اروپا و آمریکا مستقیماً زیر ضرب است، در حالیکه بخصوص در جانی مثل فرانسه و بقیه اروپا، به طیف کارگر ستنهای مبارزاتی قوی و راییکال دارد و هم بورژوازی برای سرویکب کارگران دستش باز نیست. در نتیجه می توان امیدوار بود که تحركات اعتراضی و ملیتات کارگری، قو مبارزاتی را در اروپا و دنیا به نفع راییکالیسم و آزادیخواهی سوسیالیستی عوض کند. در چنان شرایطی ضرورت تحزب کمونیستی طبقه کارگر برجسته تر می شود و امکان تحول آمیبدیش در این زمینه ایجاد می شود. خوشبختانه ورژن کمونیسمی که در پی من سال اخیر در ایران و به روان این راه شکل گرفته، ورژن و جنبش فعال و زنده ای است و می تواند وسیعاً در دسترس فعالین و رهبران راییکال طبقه کارگر در هر جای دنیا قرار گیرد. تکنولوژی ارتباطاتی و امکانات وسیع شبکه سازی دنیای امروز این امکان را می

داد.

بگذره از نظر سیاسی در تحولات اخیر
دین خلقه های ضعیف و شکستایی در
صوف بورژوازی جهانی هستند که
طبقه کارگر را فرا می خواند تعرض
سیاسی اش را بر آن متمرکز کند و
کسب قدرت سیاسی را نشانه ببرد.
یکی از این طبقه های ضعیف و خط
ناکهاف ایران است که عرصه مستقیم
طبیعت حزب ماست و جنبش کمونیستی
طبقه کارگر در آن جنبش فعالی است و
طبقه کارگر آن هم دارای ظرفیت های
بالایی برای اتحاد و تشکل و تعرض
سیاسی است. به نظر من و با
توجهی که بالاتر در جواب سوالات
دیگر داده ام، پیروزی انقلاب کارگری
در جریان نبردهای طبقاتی ناشی از
این بحران، امکان و واقعی است. در
ایران بطور خاص این امکان کمونیسم در
به معنی امکان پیروزی کمونیسم در
جداهای سیاسی آن جامعه است که
حزب ما مشخصا بر آن تأکید داشته
است. در خلا سرکردگی جهانی
بحران آرایش قدرتها که دنیا امروز
و منطقه خاورمیانه با آن روبروست،
پیروزی کمونیسم در ایران بافصله به
معنی تولد یک قطب کمونیستی در
برابر قطبها و قدرتهای بورژوازی
خواهد بود.

در مورد پیروزی اسلامی، حتما می
دانید که احمدی نژاد در سخنرانی ۲۲
بهمن امسال گفت: من اعلام می کنم که
ایران یک ابرقدرت است!! اگر جامعه
ایران یک جامعه سرکوب شده تسلیم
شده بود، اگر کمونیسم در آن جامعه
و جنبش و حزب و قطب سیاسی فعالی
نبود، اگر کارگر مبارزه نمی کرد و به
بردگی و حقرات و شلاق خوردن تن
می داد، اگر زنان رنج جنبش خود
برای رهایی و برابری را به جامعه و
حزب به چشم انداز انقلاب ای جامعه
نقد می بودند، اگر دانشجوی آزادیخواه و
ایرانی طلب بر دم ازادی و برابری را



در سطح جامعه معرفی نکرده بود و پیشرو محبوب مردم تشنه آزادی نشده بود، و اگر ده تا صد تا اگر دیگر جواب منفی می گرفت، آن وقت می شد شانس قاتل شد که خواب و خیال ارتجاعی احمدی نژاد برای ابرقدرت شدن جواب مثبت بگیرد. چنین شانس برای رژیم اسلامی وجود ندارد. ولی عکس آن را در نظر بگیرید: اگر جنبش انقلابی و سلبی کمونیسم بتواند این رژیم را ساقط کند (که خواهد توانست) آنوقت به حکم آنکه یک رژیم مدعی ابرقدرتی را به زیر کشیده، خود یک قدرت مهم خواهد شد. طبقه کارگر در انقلاب اکتبر قدرت را در کشور بزرگ روسیه بدست گرفت و بلافاصله در دنیا بعنوان یک تحول بزرگ تلقی شد. یک سال قبل از انقلاب اکتبر خیلی ها در اراده بلشویکیها و لنین برای ساقط کردن تزاریسیم و کسب قدرت شک جدی داشتند، اما لنین و حزیش آن کار را کرد و شد. به نظر من زمینه عینی و ذهنی تحقق چشم انداز امروز ما برای تبدیل کمونیسم به یک قطب در تحولات آتی جهان، خیلی مفورتر از کسب قدرت توسط لنین و بلشویکیهای آن زمان است.

کمونیست: بعنوان آخرین سوال در دل این اوضاع و احوال در حال تحول جهانی و منطقه ای و در ایران، حزب حکمیتست می‌تواند چه تأثیری بر این روند به نفع کمونیسم و طبقه کارگر بگذارد؟ طبقه کارگر در تحولاتی که در راه است چگونه باید و میتواند ظاهر شود؟

فاتح شیخ: حزب ما در آینده نزدیکی کنگره سومش را برگزار می کند. نگاهی به دستورهای پیشنهادی برای کنگره که در نشریه "کنگره" درج شده و همچنین نگاهی به مشغله های رهبری این حزب که در نشریه ویژه کنگره، در پرتو، در همین نشریه (کمونیست) در تلویزیون پرتو و نشریات و سایتهای حزب، نشان می دهد که این حزب مصمم است صفوف خود و فعالین را یدیکال طبقه کارگر و توده کارگران و محرومان جامعه را برای رویارویی طبقاتی و سیاسی آتی جهان و ایران آماده کند. ما مثل همه کارگران ایران، مثل همه زنان ایران، مثل همه جوانان ایران به چیزی کمتر از ساقط کردن رژیم اسلامی رضی نیستیم و این را پیشدرآمد به پربوری رساندن انقلاب کارگری ببوفقه در آن جامعه می دانیم.

با توجه به بحران اقتصادی مضاعفی که گریبان رژیم اسلامی سرمایه را گرفته، با توجه به هرچه شفافتر شدن مبارزه طبقاتی و با توجه به بشکه باروت مبارزه طبقاتی کارگران و نفرت عمومی مردم محروم، به نظر من تبدیل بحران اقتصادی جاری به پرتگاه سقوط جمهوری اسلامی یک امکان واقعی است. در یک کلام وظیفه سیاسی مقدم حزب ما ایجاد ملزومات تحقق این امکان است. تبدیل حزب به لولای اتحاد طبقه کارگر در مبارزه حیاتی اقتصادی و در مبارزه به همان درجه حیاتی سیاسی برای کسب قدرت و اجرای برنامه اقتصادی تغییر بنیادی جامعه مهمترین اولویت این دوره ماست. من از این راه، خوانندگان نشریه کمونیست را دعوت می کنم که نتایج کنگره سوم حزب حکمیتست را دنبال کنند و این عزیزان را فرا می خوانم که بیابند برای تحقق اهداف مشترکمان دست در دست هم بگذاریم. حتما موفق می شویم.

اوضاع سیاسی ایران و مصافهای پیش رو

حسین مرادیگی

مقدمه

سرایت بحران جهانی سرمایه به اقتصاد همیشه در بحران جمهوری اسلامی در کنار آمدن اوپاما و کنار رفتن تهدید و حمله نظامی آمریکا به ایران زده است. این وضعیت، مصاف بین طبقه کارگر و مردم زحمتکش با جمهوری اسلامی، همچنین جمهوری اسلامی و جناح بندیهای درون آن و کل اپوزیسیون بورژوازی ایران را جای دیگری برده است. برای وارد شدن به این دوره لازم است قیلا به دوره ای که گذشت اشاره کرد.

دوره ای که گذشت

این دوره، دوره ده ساله دوم خرداد بود. در این دوره حرکت توده مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی شروع شد. در پس انتخاب خاتمی، همه، چه در خارج و چه در درون جامعه ایران، قصد مردم ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی را دیدند. اما به دلایل مختلف این راه تا رویارویی نهانی مردم و حکومت اسلامی طی نشد. خاتمی و کل جبهه دوم خرداد توانستند برای جمهوری اسلامی وقت بخرند. 8 سال تمام عوام قریبی کردند، مردم را تحقیر کردند و در این مدت دکان تعریف از اسلام و "اسلام و مدرنیته" شان دایر بود. رویدادهای بعد از شکست دوم خرداد و بروز حمله نظامی دولت آمریکا به عراق در این صحنه سیاست در ایران را دگرگون کرد و حرکت برای سرنگونی جمهوری اسلامی را جای دیگری برد. ناتوانی اینترنتیو کمونیستی در تبدیل شدن به پرچم حرکت مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی بویژه با شکست دوم خرداد، به افق جنبش ناسیونالیسم پروغرب میدان داد که دست بالا را در این حرکت پیدا کند. کمونیسم، علیرغم هر نقطه قدرتی که در آن دوره داشت، در تحزب کمونیستی، حزبی سیاسی - توده ای، در جامعه تبلور نیافت که بتواند در رویارویی با جمهوری اسلامی و افق ناسیونالیسم پرو غرب بعنوان وزنه قدرتمندی در جامعه ظاهر شود. اختلاف و انشعاب در حزب کمونیست کارگری ایران هم متأسفانه این وضعیت را تشدید کرد. خود جنبش و یا حرکتی هم که برای سرنگونی جمهوری اسلامی راه افتاده بود وسیعاً توده ای و سراسری نشد تا هم چپ و راست جامعه را حول خود پلاریزه کند و هم به مصاف نهایی خود با جمهوری اسلامی برسد. حمله نظامی آمریکا به افغانستان و بعدا عراق و این توهم که بعد از عراق نوبت ایران خواهد بود و آمریکا میاید و میگیرد و می اندازد در همچون شرایطی به افق ناسیونالیسم پروغرب امکان داد که بر بخشهایی از جنبشی که به جنبش سرنگونی مشهور است کاملاً مسلط شود. توهم امید به آمریکا در سرنگونی جمهوری اسلامی، جای سازماندهی و سازمانیابی و اتحاد مردم را که شرط لازمه سرنگونی جمهوری اسلامی است گرفت. این افق، همچنین پوپولیسم

چپ وارونه صرفاً ضد رژیمی درون حزب کمونیست کارگری را نیز همراه خود برد. اوضاع عراق و فجاج ناشی از اشغال نظامی عراق توسط آمریکا یعنی جامعه ای ویران با شیرازه مدنی از هم گسیخته، مردمی مستأصل در کنار کشتارهای هر روزه تروریسم اسلامی و دولتی آمریکا، جامعه ای با کشمکشهای خونین مذهبی و قومی پایان ناپذیر در آن و شروع آوارگی وسیع و جابجانی هزاران انسان و آینده ای تاریک و ناروشن، آن تصویری بود که مردم ایران از حمله نظامی آمریکا به عراق و واقعیت وعده های عوام قریبانه طرفداران آن گرفتند. این واقعیت و ابعاد هولناک فجاج ناشی از حمله آمریکا به عراق، مردم ایران را عملاً در مقابل جمهوری اسلامی محاط تر کرد. شروع حرکتها قومی - قشایستی در ایران و جلو آمدن گروههای قومی در مناطق مختلف ایران که توسط آمریکا و به منظور کاهش دخالت جمهوری اسلامی در عراق باد زده میشدند، اوضاع را باز هم جای دیگری برد. خطر سناریوی سیاه، "عراقیزه کردن" ایران را برایتار جلو جامعه و مردم ایران قرار داد. نگرانی مردم ایران از دچار شدن به آینده ای نظیر عراق را چندان کرد و به نوبه خود بر احتیاط بیشتر مردم و عقب رفتن آنان در تعرض به جمهوری اسلامی تأثیر گذاشت.

دوره شکست دولت آمریکا

شکست دولت آمریکا در عراق در مقابل جمهوری اسلامی، طرف پیروزمند این جنگ را در خاورمیانه و در بیرون از مرزهای خاورمیانه نیز در مقابل دولت آمریکا و دول غربی در موقعیت بالاتری قرار داد. حکومت اسلامی در ایران از این موقعیت برای عقب راندن و مرعوب کردن اکثریت عظیم توده کارگر و دیگر مردم متفکر و منزجر از جمهوری اسلامی در ایران استفاده را کرد. نتیجه این موقعیت برای جمهوری اسلامی در صحنه سیاسی ایران به شکست استراتژیک افق ناسیونالیسم پروغرب در مقابل جمهوری اسلامی انجامید. پرچم ناسیونالیسم ایرانی پروغرب در مقابل ناسیونالیسم اسلامی که ایران سرمایه داری را به قدرتی فائقه در منطقه تبدیل کرده در حدود قدرت آن از فلسطین و لبنان نیز فراتر میرود، فروافتاد. با اسیرکردن ملوانان بریتانیایی این موقعیت برای جمهوری اسلامی در مقابل ناسیونالیسم پروغرب تثبیت شد. سخنگویان آن وقتی دیدند که شکست اسلامی در مقابل گروههای قومی و فدرالیست چی هم مدافع تمام عیار "تمامیت ارضی" از آب درآمده است، اعلام کردند که حاضرند در رکاب سران این حکومت بجنگند. جمهوری اسلامی سپس از این موقعیت بدست آمده در مقابل آمریکا و همچنین از یاس و ناامیدی که ناسیونالیسم پروغرب بدنبال شکست خود به جامعه به مردم ایران تزریق میکرد، برای سازماندهی و پرورش وسیعی به طبقه کارگر و دیگر مردم متراض در ایران استفاده کرد. از گریه خامنه ای که در جریان شورشهای سال 78 میگفت اگر عکس او را پاره کردند اشکالی ندارد تا شلاق زند فعالین کارگری در سنجند در ملاء عام که در حرکت اول ماه مه شرکت کرده بودند، سر درآور. با اینحال، اعتراضات کارگری علیه جمهوری اسلامی نه تنها متوقف نشد که ادامه و گسترش یافت. گسترش اعتراضات کارگری علیه جمهوری

اسلامی در کنار شکست افق ناسیونالیسم پرو غرب، به پولاریزاسیون جامعه ایران کمک کرد. محصول این پولاریزاسیون در این دوره عروج پرچم آزادیخواهی و برابری طبلی طبقه کارگر در دانشگاه است که توسط دانشجویان ازادیخواه و برابری طلب"داب" در دانشگاه برافراشته شد. پرچی که بعد از سالها دوباره کمونیسم را به مساله جامعه، به مساله خامنه ای و رفسنجانی و احمدی نژاد و خاتمی تبدیل کرد و اپوزیسیون بورژوازی از راست تا چپ آن را نیز تحت تأثیر خود قرار داد. این دوره در عین حال دوره زلزله سیاسی در صفوف اپوزیسیون بورژوازی از راست تا چپ آن، دوره استیصال و انشعاب در آن و در احزاب و گروههای ناسیونالیست و قومی بود. شکست دولت آمریکا در عراق و دست بالا پیداکردن جمهوری اسلامی در منطقه در مقابل آمریکا اگر از طرفی به شکست استراتژیک ناسیونالیسم پرو غرب در مقابل جمهوری اسلامی تمام شد، از طرف دیگر در میان احزاب و نیروهای ناسیونالیست و قومی که نقش جلو دار حمله دولت آمریکا به ایران را برعهده گرفته بودند، به استیصال سیاسی و انشعاب در میان آنان انجامید. شکست دولت آمریکا در عراق همچنین پیامدهای عظیم منطقه ای و جهانی داشت. افول آمریکا بعنوان تک ابرقدرت را اعلام کرد و به جهان چند قطبی امپریالیستی قطعیتم داد. دول مختلف و اپوزیسیون آنان و اسلام سیاسی در منطقه هم دارند خود را در شکست دولت آمریکا در عراق و دنیای بعد از افول آمریکا وفق میدهند.

دوره جدید، بحران اقتصادی

دوره جدید همانطور که در مقدمه گفتیم با سرایت بحران جهانی سرمایه به اقتصاد جمهوری اسلامی که سرتاپای این رژیم را فراگرفته است، با تلاش بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی برای بیرون آوردن سرمایه داری ایران از بحرانی که به قدمت خود جمهوری اسلامی است و سرانجام با آمدن اوپاما و کنار رفتن حمله نظامی آمریکا به ایران مشخص میشود. این وضعیت، رنگ دیگری به اوضاع سیاسی ایران زده است. جمهوری اسلامی و جناح بندیهای درون آن و کل اپوزیسیون بورژوازی ایران را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است. بحران اقتصادی فعلی و سیاستی که جمهوری اسلامی در دل این بحران دنبال میکند میتواند به مصافهای سخت و تعیین کننده ای بین بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی از یک طرف و جبهه ما، جبهه طبقه کارگر و مردم زحمتکش و ازادیخواه ایران از طرفی دیگر تبدیل شود.

سرایت بحران جهانی سرمایه به اقتصاد بحران زده جمهوری اسلامی که قبل از هر چیز خود را در کاهش قیمت نفت نشان داده است، با تلاش بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی برای بیرون آوردن سرمایه داری ایران از بحرانی 30 ساله همزمان شده است. خصوصی سازی و تعطیل کردن کارخانه ها و واحدهای تولیدی غیر سودده، و اکنون و در ادامه این پروسه را کردن قیمت ها به مکانیزم بازار جهانی و حذف بارانه ها قرار است این پروسه را به نفع وصل کردن سرمایه داری ایران در بازار جهانی تمام کند. جمهوری ایران زمان را ضایع برای انجام این کار مناسب یافته است. آمریکا و دول غربی و بخش اعظم کشورهای کاپیتالیستی در این بحران فرو رفته اند. جمهوری اسلامی

هم که با بحران اقتصادی و سیاسی 30 ساله ای دست به گریبان است خود با سر در این بحران فرورفته است. ظاهراً زمان برای طرفین فرصت مناسبی برای بده و بستان و بند و بستهای این دوره است. جمهوری اسلامی در آینده و چشم بستن بیشتر بر جنبشهای آنان و بر بی حقوقی مردم ایران نخواهد بود فعلاً به کنار، پروسه ادغام سرمایه داری بحران زده ایران در بازار جهانی و همچنین تخفیف بحران اقتصادی فعلی بویژه با تکنولوژی عقب مانده و زیر ساخت فرسوده این اقتصاد و ناتوانی های ذاتی این اقتصاد از رویارویی با بحران فعلی تنها با سازماندهی پرورشی وسیع و همه جانبه جمهوری اسلامی به طبقه کارگر و به دیگر مردم زحمتکش در ایران و به قیمت گوشت و پوست کندن آنان جلو خواهد رفت. عملی کردن این پروژه به معنی تحمیل فقر و فلاکت وسیع تر و به طرف دیگر تحمیل زندگی خط زبر فقر بیشتری به این اکثریت عظیم جامعه ایران تمام خواهد شد. وضع زندگی طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش در ایران از آنچه که اکنون هست نیز بدتر خواهد شد. خودسوزی ها و تن فروشی ها و اعتیاد و دیگر فجاج از آنچه که اکنون هست در جامعه بیشتر رواج خواهد یافت. افزایش بیکارسازیها و اخراج ها و تهدید به افزایش سریع آن در سال آینده با همراه تورم و گرانی سرسام آور هم اکنون گوشه هایی از این فقر و فلاکتی را که حکومت اسلامی سرمایه به جان خانواده های کارگری و دیگر مردم زحمتکش انداخته است، نشان میدهد. افزایش مناورهای نظامی در چند ماه گذشته، به میدان آوردن مجدد نیروی بسج و گسترش طرحهای "امنیت اجتماعی" و رجزخوانیهای خامنه ای و دیگر سران جمهوری اسلامی علیه مردم ایران به هدف مرعوب کردن این مردم و جلوگیری از اعتراضات عمومی و یا جلوگیری از شورشها و طغیانهای احتمالی در این پروسه و در دل بحران اقتصادی فعلی است.

اختلافات درون جمهوری اسلامی

این وضعیت یعنی بحران اقتصادی فعلی، آمدن اوپاما و کنار گذاشتن تهدید نظامی آمریکا که ظاهراً شرایط را برای کنار آمدن جمهوری اسلامی و آمریکا از یک طرف و دول غربی نسبت به قبل محتمل کرده است، اختلافات جناحهای درون جمهوری اسلامی نیز تحت تأثیر قرار داده است. آمدن خاتمی را باید در این متن دید. شرکت خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی به معنی بازگشت دوم خرداد دیگری نیست، به معنی ایجاد "اصلاحات سیاسی" در جمهوری اسلامی نیست. خاتمی گزینه این دوره "نظام" نیست. مال دوره معینی بود و خیرش را به جمهوری اسلامی رساند و سوخت. جناح راست چنین ریسکی را در شرایط بحرانی فعلی به هیچ وجه اجازه نمیدهد. مگر تحولات سریع سیاسی و خاتمت اوضاع، جمهوری اسلامی را ناچار از چنین انتخابی بکند. جمهوری اسلامی اکنون به کسانی مانند احمدی نژاد، لاریجانی و کسانی نظیر اینها احتیاج دارد که هم از حکومت کشتار و جنایت با قساوت تمام حفاظت کنند و هم تصمیم گرفته اند کشتی گسسته سرمایه داری ایران را به قیمت گوشت و پوست کندن طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش از دریای بازار جهانی سرمایه عبور دهند.



خاتمی در این فضا بی خاصیت ترین فرد درون جمهوری اسلامی است. حمایت جناح "اصلاح طلب" جمهوری اسلامی و احتمالاً دیگر نیروهای سابق طرفدار دوم خرداد نظیر اکثریت و یا اتحاد جمهوریخواهان و غیره از خاتمی خود حکایت از حاشیه شدن و بی خاصیت بودن آنان در این دوره و در فضای سیاسی ایران میکند. بعلاوه خود سخنگویان دولت آمریکا و دول غربی اذعان کرده اند که اگر قرار باشد معضل جمهوری اسلامی را حل کنند، باید با آن فرد و جناحی در جمهوری اسلامی طرف شوند که میتواند در این مورد تصمیم بگیرد. سخنگویان حکومت اسلامی هم تأکید کرده اند که تنها کسی که در مورد مساله رابطه جمهوری اسلامی با آمریکا میتواند تصمیم بگیرد خود خامنه ای است. اینکه "شبکه گل و گشاد روحانیت" و پیچیدگی های درون حکومت اسلامی این مساله را چگونه در خود هضم میکند مساله دیگری است، اما تا آنجا که به مساله رابطه با دولت آمریکا مربوط است خاتمی و جناح "اصلاح طلبی" طرف مورد معامله آمریکا و دول غرب در این دوره نیستند. خاتمی اگر در دوره دوم خرداد سوپاپ اطمینانی بود در این نجات جمهوری اسلامی از دست مردمی که قصد سرنگونی حکومت اسلامی را داشتند، در این دوره و در دل بحران اقتصادی فعلی، برعکس، نقطه ضعف جمهوری اسلامی و درپچه گشادی از تعرض به جمهوری اسلامی را باز خواهد کرد. در این دوره جمهوری اسلامی حتی به فردی "لایق" تر از خود احمدی نژاد برای نجات جمهوری اسلامی از بحران اقتصادی فعلی نیاز دارد. به این دلیل رژیم اسلامی با تمام قوا از این کار جلوگیری خواهد کرد و به هیچ وجه نت به چنین ریسک خطرناکی برای "نظام" خود نخواهد داد. خاتمی در این دوره شانسش ندارد. اگر هم تا پایان راه بماند، بیرون آوردن فرد مورد نظر جمهوری اسلامی از صندوقهای رای راحت ترین کار برای سران این رژیم بوده است.

اپوزیسیون راست، ناسیونالیسم پروغرب و ناسیونالیسم قومی

نیروهای طیف اپوزیسیون راست در این دوره به "اعاده" رابطه جمهوری اسلامی با آمریکا چشم دوخته اند. عده ای نظیر اکثریت و اتحاد جمهوریخواهان از هم اکنون آن را بصورت بندی جانشینی حضور خود در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی کرده اند. ناسیونالیسم پروغرب نیز از این قاعده مستثنی نیست. این وضعیت اما برای نیروهای ناسیونالیسم پروغرب به همان سادگی اکثریت و اتحاد جمهوریخواهان تمام نخواهد شد. ناسیونالیسم پروغرب در دوره قبلی پرچم نظم طلبی ایرانی خود را تسلیم جمهوری اسلامی کرد. به بیانی دیگر ناسیونالیسم اسلامی این پرچم را از این جنبش درآورد. نتیجه آن شکستی بود که جنبش ناسیونالیسم پروغرب در مقابل جمهوری اسلامی متحمل شد طوریکه سخنگویان آن اعلام کردند که حاضر اند در رکاب خامنه ای و احمدی نژاد بچنگند. در این دوره اگر دیگر نیروهای طیف اپوزیسیون راست کنار آمدن و "اعاده" رابطه ایران (جمهوری اسلامی) و آمریکا را برای خود امتیازی میدانند، این کار برای ناسیونالیسم پروغرب در حکم ورشکستگی کامل سیاسی است. اگر قرار است جناح راست جمهوری اسلامی و در رأس آن خامنه ای مکتبر "اعاده" رابطه با دولت آمریکا و تنظیم این رابطه با دیگر دول غربی باشند،

اگر قرار است جمهوری اسلامی مکان "تاریخی" اینها در این رابطه را بگیرد، برای ناسیونالیسم پروغرب نتیجه ای جز بی خاصیت شدن آن به امر سیاست در ایران نخواهد بود. آنچه که این ناسیونالیسم، ناسیونالیسم مدرنیست و عظمت طلب ایرانی را از دیگر طیفهای ناسیونالیسم ایرانی جدا کرده بود این بود که این ناسیونالیسم در منطقه خود را متحد طبیعی آمریکا میدانست و علنا ایران را جزو پایگاه دولت آمریکا و دول غربی در منطقه به حساب میآورد. حال که قرار است جناح راست جمهوری اسلامی این مساله را در دنیای چند قطبی فعلی در درون خود هضم کند، برای این ناسیونالیسم نتیجه ای جز خلع سلاح سیاسی در مقابل جمهوری اسلامی در بر نخواهد داشت. در صورت "اعاده" رابطه آمریکا و ایران (جمهوری اسلامی) توسط جناح راست، برای این ناسیونالیسم کاری جز ایستادن در صف انتظار و مشغول کردن خود به انتقادهای حاشیه ای از حکومت اسلامی باقی نخواهد ماند. در غیر انصورت، یعنی عدم کنار آمدن جمهوری اسلامی با دولت آمریکا و غرب، این مساله را به وسیله ای برای توجیه محاصره های اقتصادی بیشتر ایران تبدیل خواهد کرد.

در مورد ناسیونالیسم قومی، مساله شکل دیگری پیدا میکند. ناسیونالیسم قومی و گروهها و سکت های قومی در دوره قبل، شکلی فکلی و کلاه بودند که بعنوان جلودار حمله آمریکا به ایران وارد عمل می شوند. با شکست دولت آمریکا در عراق و استیصال و ورشکستگی سیاسی ناشی از آن و اکنون آمدن اوامها و کنار آمدن آنها در صورت کنار آمدن جمهوری اسلامی با قبیله ای که به آن دخیل بسته بودند، به سمت مماشات با جمهوری اسلامی سیر خواهند کرد. اینکه تحولات سیاسی سریع در اوضاع فعلی و وخامت جمهوری اسلامی آنها را نیز به گود سیاست بازگرداند مساله دیگری است. این وضعیت در مورد ناسیونالیسم پروغرب هم صدق میکند. اما تا آنجا که به حرکت ناسیونالیسم قومی در این دوره و در غیاب چنین تحولی برمیگردد، راه مماشات با جمهوری اسلامی را در پیش خواهند گرفت.

طبقه کارگر و دوره جدید

اگر یک طرف جنگی را که اکنون بورژوازی و جمهوری اسلامی با یورش به سفره خالی طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش در ایران جلو می برند، طرف دیگر آن را این اکثریت عظیم از آذیخواه و برابری طلب جامعه ایران تشکیل میدهد. ایران انسانهایی که در شرایط غیر بحرانی نیز در سختترین شرایط ممکن قرار دارند. سازماندهی یورش دیگر به زندگی این صف عظیم به معنی فرخواندن ما به جدالی بر سر مرگ و زندگی است. این رویارویی اجتناب ناپذیر است. باید متشکل و متحد به مصاف آن رفت.

شکی نیست که طبقه کارگر در دل بحران فعلی و در مقابله با بورژوازی و جمهوری اسلامی ایران در موقعیت نامناسبی قرار دارد. پراکنده است. از نظر اقتصادی زیر فشار کمرشکنی قرار دارد. از لحاظ سازمانی هنوز تحزب کمونیستی که پایه قدرت یابی او در جامعه است رشد چندانی نیافته است. بیکاری و فقر و فلاکت را جلو بخش تعیین کننده این طبقه در صنایع کلیدی

گرفته اند تا دستش به کلاه خودش باشد. طبقه کارگر در ایران با حکومتی تماما ضد کارگر، حکومت خدا و خون و خفقان سرمایه در جنگ است که 30 سال است زور و سرکوب و گشتار را بر آن به تمکین کشاندن جامعه و از اینطریق تمکین به طبقه کارگر به کار گرفته است.

در مورد طبقه کارگر در ایران در این دوره اتفاقی تقریباً مشابه آنچه که مارگارت تاجر در بریتانیا سر کارگران معادن ذغال سنگ و از اینطریق عقب راندن کل طبقه کارگر در بریتانیا آورد، تکرار شد. جمهوری اسلامی بعد از شکست آمریکا و تفوق خود در مقابل آن در منطقه و در حالاتی که با شکست افق ناسیونالیسم پروغرب و ناامیدی که این جنبش به جامعه تسری داد فرصتی برای گسترش یورش خود به طبقه کارگر در ایران گیر آورد. جمهوری اسلامی از طرفی بخش بالای طبقه کارگر در صنایع و مراکز کلیدی را با در اختیار گذاشتن حقوق و مزایای لازم به سکت وادار کرد از طرف دیگر یورش وسیعی را به کارگران دیگر صنایع پروژه در کارخانجات و صنایع سبک و در حال تعطیل و انقراض نظیر نساجی و غیره سازمان داد. یورشی همگام با زور و سرکوب همراه

با خودداری از پرداخت حقوق و مزایای معوقه آنان در کنار اخراج و بیکارسازیها به هدف شکستن کمر آنان زیر فقر و فلاکت موجود تا از دیگر کارگران و فاعلات کارگری در مراکز کلیدی زهر چشم بگیرد. تا آنان را مجبور کند که دستشان به کلاه خودشان باشد و اجازه دهند که به طبقه ای های آنان را جمهوری اسلامی براهتی لت و پار کند. قانون کار جمهوری اسلامی که کارگران را به موقت و قراردادی، داخلی و خارج از دایره قانون کار، تقسیم کرده بود پشتوانه دیگر این کار بود. این بلانی بود که حکومت اسلامی همراه اعمال زور و سرکوب خود برای به تمکین واداشتن طبقه کارگر در مقابل بورژوازی ایران و سرمایه داری در ایران بحران او سر طبقه کارگر در ایران آورد. این وضعیت به عده ای به نام فلاح از کارگر و به نام فعال کارگری و فلاح کمیته و غیره، فرصت مناسبی برای تان این وضعیت و استیصال این بخش از طبقه کارگر در ایران در مقابل سرمایه داران و حکومت اسلامی را برای کل طبقه کارگر در ایران توریزه کنند و از آن برای صنفی کردن و صنفی نامیدن حزب گریز کردن این طبقه که ظاهراً مساله سیاست و ستم بر زن و بی حقوقی کوکب و آزادی زندانیان سیاسی و خفقان و کثاف اسفادی در جامعه به او مربوط نیست، استفاده کنند. چنین وانمود کردند که "افتخار" کارگر باید در غیر سیاسی بودنش باشد و کارگر جز به مطالبات اقتصادی خود نباید به چیز دیگری در آن جامعه فکر کند. لغو کار مزدی را از انقلاب کارگری و از مبارزه برای پائین کشیدن دولت بورژوازی حاکم جدا کردند و آن را در بسته بندی رفرمیسم و ناسیولیسیم و لیبرالیسم روی میز طبقه کارگر نهادند. شرایطی که آن به گرایش سندیگاتی امکان داد تا خود را بر بن اعتراضات این دوره کارگران در ایران بدورد. آنهم در جامعه ای که نه تنها مبارزه اقتصادی طبقه کارگر که در عراق حتی حق نفس کشیدن هم سیاسی است. چه غیر کارگری هم در این وضعیت خود را شریک عدم حضور آلترناتیو کمونیستی در تقابل در جدال با این وضعیت و با این جریانات متأسفانه لطمات زیادی به مبارزه طبقه کارگر و همبستگی آنان

در مقابل سرمایه داران و جمهوری اسلامی زد. این دوره را باید به دوره جبران کردن این لطمات و اتحاد و همبستگی کارگران در پرتو افق روشن و کمونیستی در مبارزه طبقه کارگر و فعالان رادیکال و کمونیست درون طبقه کارگر جبران کرد. دوره ای که با توجه به اهمیت آن برای زیر سوال بردن سیاسی سرمایه داری و مالیکت خصوصی در ایران، باید مورد توجه دقیق این بخش از فعالین و رهبران کارگری باشد. طبقه کارگر اگر بخواد خود را رها کند، باید دیگر مردمان جامعه را نیز با خود رها کند. این اصل دوم کمونیسم است. و این یعنی اینکه مسائل جامعه و دیگر مردمان جامعه باید مشغله او بوده و پرچمدار رهایی آنان از ستم و سرکوب و تحقیر و هر نوع بی حقوقی سیاسی و اجتماعی ای باشد که بورژوازی و دولتهای حامی آنان به انسانهای آن جامعه تحمیل میکنند. رفرمیسم، کمونیسم بورژوازی، این هر دو یا یکی از این دو اصل کمونیسم را ندارد.

آلترناتیو کمونیستی

اگر برای بورژوازی ایران و حکومت اسلامی در پیشبرد این جنگ ظاهراً شرایط مناسب است برای ما هم چندان نامناسب نیست. جمهوری اسلامی سی سال است در بحران اقتصادی و سیاسی و فرهنگی خود قرار دارد. هیچ کشور و هیچ جامعه ای در جهان نظیر جامعه ایران را نمیتوان یافت که این چنین در یک التهاب سیاسی سی ساله بسر برده باشد. این نشانه این است که توده کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آذیخواه در ایران زیر یوغ حکومت اسلامی نمیروند. میجنگند و راه خود را باز میکنند. تشدید بحران اقتصادی در کنار ناتوانی های ذاتی جمهوری اسلامی در رویاروی با این بحران و در جوابگویی به نیازهای اقتصادی و سیاسی جامعه ایران میتواند بحران سیاسی جمهوری اسلامی را وخیم تر کند و درپچه اعتراضات عمومی را بر روی حکومت اسلامی باز کند. این دوره، علیرغم عریده گشی اوباش اسلامی در قدرت و علیرغم یورش وسیع آنان به زندگی طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آذیخواه در ایران، میتواند به مقاومت و گسترش اعتراضات این مردم آسیب پذیری جمهوری اسلامی را عریانتر از هر زمانی آشکار کند. از این لحاظ باید خطیر بودن اوضاع فعلی را دریافت و خود را برای مصاف هایی که در پیش است آماده کرد. باید متحد شد.

پیشروی ما در این دوره و آمادگی ما برای از جاکندن جمهوری اسلامی و رسیدن به یک دنیای بهتر در گرو شکل گرفتن و شکل دادن به آلترناتیوی کمونیستی است که زیر پرچم آذیخواهی و برابری طلبی آن توده کارگر و زن برابری طلب و جوان سکوکار جامعه ایران متشکل شوند. باید برای نبردی نهایی و برای به زیر کشیدن کلیت حکومت اسلامی خود را آماده کرد و این بدون شکل گرفتن چنین آلترناتیوی ممکن نیست. آلترناتیوی که جامعه حضور آن را لمس کند و آن را به عنوان وزنه ای از قدرت در جامعه برسمیت بشناسد.

سرنگونی جمهوری اسلامی بدون این درجه از آمادگی ما، صف کمونیستها و طبقه کارگر و دیگر مردم آذیخواه، و بدون بسیج زیر پرچم کمونیستی طبقه کارگر حتی اگر ممکن شود، در جهت قدرت سیاسی ما سیر نخواهد کرد. برای ما کمونیستهای طبقه کارگر

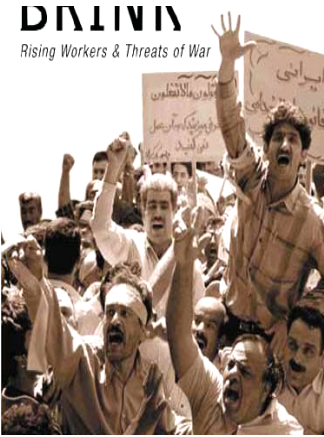
سرنگونی جمهوری اسلامی پایان کار نیست، تخته پرسی است برای انقلاب سوسیالیستی. ما طرفدار انقلاب بی وقفه ایم. هر حرکتی که راه بیافتد افق خود را از آن جنبشی میگیرد یا گرفته است. که آن حرکت را راه انداخته است. نمیشود دنبال افق سلطنت طلبها (ناسیونالیسم پرو غرب) راه افتاد یا سوار ارابه "هخا" شد یا دنبال صف این یا آن حزب و سکت و گروه فاشیست قومی راه افتاد و انتظار داشت که حاصل این حرکتها را از آن خود کرد. نمیشود سیاهی مثلگند خیال کشد و انتظار داشت که رحمت کرده و بخشی از قدرت را با شما نصف کنند؟ هر جنبشی با افق خود دنبال منافع خویش است، خواه در سازش و مدارا با بورژوازی و دولت حاکم و خواه در تقابل با آن. نیروی چپی که به صرف ضد رژیم بودن و سرنگونی طلبی صرف به دنبال افق اینها راه میافتد خیال میکند فقط خیال میکند که میتواند بر موج جنبش اینها سوار شود. این چپ، حداکثر چپ پوپولیستی است که مرغ عزا و عروسی بورژوازی بوده و خواهد بود. هیچ همه با همی درکار نیست. کسی که قول آن را میدهد از هم اکنون سر طبقه کارگر و مردم زحمتکش و آذیخواه در ایران کلاه میگذارد. هم پرولتاریا بالغ شده است و هم بورژوازی. بورژوازی از انقلاب بیشتر از توحش میترسد. میتواند با آن مدارا کند و قطر کیف پولش را ضخیمتر کند. همینطور که تاکنون کرده است. تنها طبقه کارگر آن طبقه ایست که در صورت نفی کامل نظام بردگی مزدی و توحش افسارگسیخته حکومت اسلامی قرار دارد. تنها طبقه کارگر است که ایران زیر یوغ حکومت اسلامی میجنگند و راه خود را باز میکنند. تشدید بحران اقتصادی در کنار ناتوانی های ذاتی جمهوری اسلامی در رویاروی با این بحران و در جوابگویی به نیازهای اقتصادی و سیاسی جامعه ایران میتواند بحران سیاسی جمهوری اسلامی را وخیم تر کند و درپچه اعتراضات عمومی را بر روی حکومت اسلامی باز کند. این دوره، علیرغم عریده گشی اوباش اسلامی در قدرت و علیرغم یورش وسیع آنان به زندگی طبقه کارگر و دیگر مردم زحمتکش و آذیخواه در ایران، میتواند به مقاومت و گسترش اعتراضات این مردم آسیب پذیری جمهوری اسلامی را عریانتر از هر زمانی آشکار کند. از این لحاظ باید خطیر بودن اوضاع فعلی را دریافت و خود را برای مصاف هایی که در پیش است آماده کرد. باید متحد شد.

پیشروی ما در این دوره و آمادگی ما برای از جاکندن جمهوری اسلامی و رسیدن به یک دنیای بهتر در گرو شکل گرفتن و شکل دادن به آلترناتیوی کمونیستی است که زیر پرچم آذیخواهی و برابری طلبی آن توده کارگر و زن برابری طلب و جوان سکوکار جامعه ایران متشکل شوند. باید برای نبردی نهایی و برای به زیر کشیدن کلیت حکومت اسلامی خود را آماده کرد و این بدون شکل گرفتن چنین آلترناتیوی ممکن نیست. آلترناتیوی که جامعه حضور آن را لمس کند و آن را به عنوان وزنه ای از قدرت در جامعه برسمیت بشناسد.

سرنگونی جمهوری اسلامی بدون این درجه از آمادگی ما، صف کمونیستها و طبقه کارگر و دیگر مردم آذیخواه، و بدون بسیج زیر پرچم کمونیستی طبقه کارگر حتی اگر ممکن شود، در جهت قدرت سیاسی ما سیر نخواهد کرد. برای ما کمونیستهای طبقه کارگر

وضعیت طبقه کارگر در ایران و مصافهای آتی

مصاحبه با مظفر محمدی، بهرام مدرسی و رحمان حسین زاده و اسد گلچینی



کمونست: معمولاً چپ غیر کارگری وقتی از جنبش کارگری صحبت میکند آن را مترادف با مبارزه اقتصادی طبقه کارگر میگرد و نه کلیه وجوه آن. با این توضیح کوتاه سوال اول را با نظر شما در مورد موقعیت جنبش کارگری در ایران شروع میکنیم. شما موقعیت جنبش کارگری و در کل جنبش طبقه کارگر را در ایران در شرایط کنونی چگونه می بینید؟

مظفر محمدی: اولاً برخلاف معمول چپ سنتی، جنبش کارگری مورد نظر ما جنبش طبقه کارگر در تمام عبادش است. یک مبارزه طبقاتی تمام عیار با مبارزه اقتصادی، مبارزه سیاسی، جنبش کمونیستی، حزب کمونیستی اش و الی آخر. بنا براین، منظور از جنبش کارگری انطور که معمول چپ است فقط مبارزه اقتصادی کارگران نیست.

دوم اینکه جنبش کارگری به ان معنای مورد نظر ما تابع شرایط و موقعیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی است که طبقه کارگر در آن قرار گرفته است. برای مثال شرایط کار و زندگی کارگران در منطقه عسویه که منطقه بهره برداری از حوزه گاز جنوب است، گوشه ای از این شرایط را منعکس میکند:

عسویه روی چاه های گاز بنا شده و یکی از عظیم ترین پروژه های گازی دنیا است. حدود ۵۰ هزار کارگر منتولابا در این شرکت کار میکنند. کارگران در کمپ هایی زندگی میکنند که شرکتیای پیمان کاری برایشان درست کرده اند. در هر کمپی بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ کارگر زندگی میکنند. بنا به اظهارات خود کارگران، ممکن به محل سکونت انسان شباهت ندارد. در هر اطاق ۸ نفر زندگی میکنند. کمپ های عسویه در واقع اردوگاه های کار اجباری اند. چیزی شبیه اردوگاه های هیتلر برای لهستانی ها.

۶۰ تا ۷۰ درصد کارگران مواد مخدر مصرف میکنند. مواد مخدر مثل نقل و نبات در منطقه پخش است. حقوق کارگران را مرتب به تعویق میاندازند. اغلب کارگران بعد از چند ماه دست خالی به منازلشان برمیگردند و راهی جز اینکه زن و دخترانشان تن فروشی کنند باقی نمانده است. مزد کارگران حدود ۲۰۰ هزار تومان است که گاهی فقط کفاف خرج مواد مخدرشان است. دعوی ملتی بین کارگران افغانی و بلوچ ، ترک و لر و عرب و فارس ، و اختلاف بین شیعه و سنی و نماز خوان و بی نماز و نجس و پیکر مدام وجود دارد. بخش جاده سازی و اسکله سازی این پروژه دست سپاه است. سپاه از نیروی کار مجانی سربازان استفاده میکند...

من می فهمم که کل طبقه کارگر ایران در کمپ زندگی میکنند. اما شرایط میلیون ها کارگر پروژه ای و فصلی و بیکار بدتر از کارگران عسویه نباشد، بهتر نیست. تازه آنها بهرحال ظاهر ا کار میکنند و مژدی میگیرند. اما کارگر بیکار نه شغلی دارد و نه سرنهایی. نانمانی شغلی و بیکاری بر بالای سر کل طبقه از مراکز بزرگ تا کوچک قرار دارد. لشکر بیکاران و گرسنگان جلو درب کارخانه ها صف میکنند تا جایی کارگر شاغل و استخدامی ثابت با دستمزد کمتر و توقع کمتر و حتی بدون قرارداد کار و از امروز تا فردا را بگیرند.

بقیه طبقه ها در مراکز بزرگ و کوچک کارگری دستمزد پایین و تقریباً ناچیز دارند، قراردادهای کارشان موقت است، حقوق هایشان را چند ماه چند ماه نمیدهند، و با نانمانی شغلی، نانمانی محیط کار، نانمانی شدن کارخانه ها و ... روبرو هستند.

قانون کار جمهوری اسلامی سند بردگی کارگر است. در این قانون شکل و اعتصاب ممنوع است. کارگران کارگاههای کوچک از شمول قانون کار حذف شده اند. کار قراردادی و موقت بیش از ۷۵ درصد نیروی کار را در برگرفته است. مرجع تعیین دستمزد کارگران شورایی

کار (نماینده شوراهای اسلامی و خانه کارگر، دولت و کارفرما) است. از نماینده واقعی کارگران خبری نیست. همین اندازه دستمزد ناچیز را به موقع به کارگر نمیدهند. ساعت کار یکسان نیست و در اغلب جاها تا ۱۰ و ۱۲ ساعت در روز و تابع شرایط کار در هر مرکز کار است. از بیمه بیکاری خبری نیست و الی آخر... و بالاخره با تقسیم بندی کارگران و شقه شقه کردنشان بین آنها تفرقه انداخته اند. علاوه بر تفرقه های قومی و مذهبی کارگر را به بخشهای مختلف تقسیم کرده اند. یک عده استخدامی ثابت هستند. عده ای قراردادی موقت. تعدادی بسیج یا خانواده شهید و جانبازند یا فعال و عضو شورای اسلامی...، کارگر استخدامی و ثابت پشت کارگر قراردادی موقت را نمی گیرند، یا کارگر شاغل کاری به کارگر بیکار ندارد. کارگر بیکار هم راه حل بیکاری اش را در صف کشیدن جلو کارخانه ها و شرکتها و انتظار جایگزینی آنها به جای کارگران استخدامی و با حقوق کمتر می بیند.

این شرایط به شدت غیرانسانی به طبقه کارگر تحمیل شده تا کار ارزان و تقریباً مجانی برای سرمایه داری و بورژوازی فراهم شود. با این وضعیت فلاکتنا و تصویر اسفناک نمونان از یک جنبش و مبارزه پر شور و از طبقه کارگر متحد و متشکل حرفی به میان آورد. مبارزات کارگری بوفور هست. کارگران با چنگ و دندان از دستمزد و نان سفره شان دفاع میکنند. در مقابل اخراج میایستند. بخشا برای متشکل شدن تلاش میکنند. اما اولاً این مبارزات از حد اصناف کوچک تر و بخشهای کم تاثیر تر در اقتصاد تجاوز نکرده و دوما همین مبارزات محدود و صنفی با سد اختناق و سرکوب وحشیانه روبرو است. بورژوازی هیچ توطئه ای ندارد که مبارزه کارگر و جنبش کارگری را اگر جلوش را نگیرد، تیشه به ریشه اش میزند. بنا بر این برای سرکوب هر اعتراض کارگر هیچ تردیدی به خود راه نمی دهد.

بهرام مدرسی: اینکه مبارزه اقتصادی طبقه کارگر مبنای هر تحرک اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر است، حکمی و واقعی و مارکسیستی است. طبقه کارگر در جریان مبارزه خود برای حقوق اش، علیه بیکارسازی ها و برای اضافه دستمزد و کلا در جریان دفاع اش از موجودیت خود در جریان فروش نیروی کارش است که نگاهش به خود بعنوان طبقه ای که مبنای موجودیتش در جامعه سرمایه داری بر اساس استثمارش قرار گرفته است شکل میگیرد. کارگران در این نظام، برده مژدی هستند و همین موقعیت ویژه طبقه کارگر را درمقایسه با سایر اقشار و طبقات اجتماعی بیان میکند. درست بخاطر همین موقعیت ویژه است که این طبقه امکان ساختن جامعه ای را دارد که در آن فروش نیروی کار و استثمار جایی در آن ندارند. نکته ام این است که اگر صحبت در مورد جایگاه مبارزه اقتصادی طبقه کار است، این جایگاه به نظر من بسیار بسیار مهتر از حتی آن ادعای صوری است که این چپ غیر کارگری مدعی آن است. طبقه کارگر درست بخاطر این موقعیت ویژه اش در جریان تولید و در سیستم سرمایه داری است که میتواند بنیان های فکری و سیاسی و اجتماعی جامعه ای که در آن خبری از استثمار نباشد را

درک کند و برای ساختنش مبارزه کند و اشکال سیاسی آن جامعه سوسیالیستی را تصویر کند. آن طبقه ای که بیشتر نفع و سود را در ایجاد چنین جامعه ای دارد، خود طبقه کارگر است. به همین دلیل به نظر من نوع و ارد شدن طبقه کارگر در مبارزات اقتصادی و دفاعش از موجودیتش در جنگ روزانه اش با سرمایه و دولت مدافع آن، آن شکل و روابطی را که با سرنگونی این سیستم میتواند و باید خواهان آن باشد را نشان میدهد.

این چپیی که شما به آن اشاره کردید نه از سر اینکه خیلی به مبارزات اقتصادی طبقه کارگر بها میدهد، بلکه دقیقاً بخاطر همین اهمیت مبارزات اقتصادی طبقه کارگر، شکل و آلترناتیوی مقابل این مبارزات قرار نمیده که مانع آن نگردد سوسیالیستی طبقه کارگر به خودش، به آینده فرزنداناش و به جامعه ای که باید بسازد میشود. رجوع این ها به مبارزات اقتصادی طبقه کارگر موضوعی کاذب "سیاسی یا اقتصادی" دقیقاً بخاطر مانع شدن طبقه کارگر در وارد شدنش به این جنگ است. طبیعی است که طبقه کارگری که متحد و متشکل برای احقاق حقوق اقتصادی خود به میدان داده است، امکانات بسیار بیشتری برای آن اقدام سیاسی که منجر به سرنگونی بورژوازی میشود، برخوردار خواهد بود. از طرف دیگر موقعیت تاریخی طبقه کارگر در ایران، پررنگ شکل گیری اش و جایگاهی که بورژوازی ایران در تقسیم کار جهانی دارد، هر مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در ایران را سرعت و بشدت سیاسی میکند. مبارزه طبقه کارگر در ایران از آنجا که دولت خود بعنوان بزرگترین سرمایه دار عمل میکند و از آنجا که این دولت مجبور به تضمین نیروی کار ارزان در ایران است، با اولین قسمی که برای احقاق کوچکترین مطالبات سیاسی بردارد، با دولت دستگاه های سرکوبش روبرو میشود. همین مستقل از اراده هر کسی مبارزه اقتصادی طبقه کارگر را سیاسی میکند. دفاع از این که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در ایران فقط اقتصادی است، تاکتیکی برای جلوگیری از مبارزات این طبقه است. این پانک قدیمی آن چپی است که ستا به حزب توده و جناح راست اپوزیسیون چپ وصل میشود.

در رابطه با موقعیت امروز جنبش کارگری آنچه که در نظر اول دیده میشود، وجود اعتراضات پرانگنده ولی دانه کارگران در فابریک ها و رشته های مختلف است. این هم البته شرط و پیش فرض هر جامعه سرمایه داری و منجمله ایران است. اخبار این اعتراضات از طرف خود ارگان های حکومتی هم درج میشوند. طبقه کارگر ایران از پتانسیل بسیار بسیار بزرگی برخوردار است. این را در انقلاب ۵۷ نشان داد و پردهای پس از روی کار آمدن رژیم اسلامی هم این را نشان میدهند. آنچه که ما امروز شاهد آن هستیم مطرح شدن اعتراضات کارگری در سطح جامعه است. بسیار بیشتر از مثلاً ۱۰ یا ۱۵ سال پیش. این البته فقط مربوط به اعتراضات کارگری نیست. ما شاهد اعتراضات اقشار دیگر جامعه و توجه به آن ها هم هستیم. نکته ام این است که این بیشتر مربوط به اوضاع سیاسی رژیم است تا موقعیت ویژه طبقه کارگر. اما با هر دقیق تر به روش های مبارزاتی و ظرفی که به اعتراضات کارگری پیشنهاد میشود، و مقایسه آن با مثلاً دهه ۶۰ تا ۷۰ به نظر من ما شاهد یک عقبگرد سیاسی در جنبش کارگری هستیم. و اقلیت این است که با شکست پروژه دوم خرداد و کلا رفرمیسمی که قرار بود در تمام عرصه های مبارزاتی مردم را "فیلتر" کند، اگر مثلاً در دانشگاه ها شکست تحکیم وحدت بود و در جنبش زنان شکست به اصطلاح فیمینیزم اسلامی، در جنبش کارگری شکست موقعیت شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر بود. بعد از این شکست، فعالین چپ جنبش کارگری بنبدان آلترناتیو های خود گشتند. آنچه که به راجوع شد، البته در سطحی بسیار محدود، شکلی از ظرف مبارزاتی، روشی و سیاستی بود که به نظر من در این کشور به همین بخش از فعالین جنبش کارگری تحمیل کرد. اعتراضات کارگری و فعالین اصلی آن به این اعتبار به نظر من امروز بنبدان آلترناتیو های دیگری هستند. آنچه که بعد از شکست دوم خرداد در جنبش کارگری بعنوان راه حل، تا آنجا که این جریان زورشر میرسید تبلیغ شد یک رفرمیسم بورژوایی بود که

خود را در شعارها، ظرف مبارزاتی اش و افقی که مقابل جنبش کارگری قرار میدهد، میوان دید. این رفرمیسم که تاریخاً سرش به سنت حزب توده و بخش راست اپوزیسیون چپ رژیم اسلامی قرار میگردد طبعاً در این دوره تلاش کرد که فعالین اعتراضات کارگری را به خود قانع کند.

رحمان حسین زاده: جنبش کارگری، جنبشی طبقاتی و همه جانبه است همانند همه جنبشهای سیاسی دیگر وجوه مختلف و سطوح مختلف مرتبط به هم را تشکیل میدهد. قبل از هر چیز یک جنبش وسیع اجتماعی است. جنبش قهرمانان و نخبگان نیست. نقطه قدرت آن در تحرک اجتماعی توده ای آن است. در این جنبش ایدئولوژی، سیاست، برنامه و پلاتفرم، مبارزه اقتصادی و سیاسی، اتحاد و تشکل، تحزب، محافل، تاکتیک و روشهای مبارزاتی و ادبیات و رهبری ، همه حلقه های کنکرت و مرتبط با همی هستند که کلیت سیمای فکری، سیاسی و پراتیکی این جنبش را میسازد. جنبش جوان طبقه کارگر ایران نیز سطوح مختلف این کلیت مرکب را از خود نشان داده است. جنبش کارگری ایران، جنبشی زنده و پر تپش است. سی سال قبل در بحبوحه انقلاب ۵۷ نقش تعیین کننده خود را در به زانو در آوردن یک رژیم قدرتمند سرمایه داری مورد حمایت امپریالیسم جهانی یعنی رژیم سلطنت که همگان پذیرفته بودند، "ژاندارم منطقه" است، به خوبی نشان داد. ستون فقرات طبقه کارگر ایران "کارگر نفت" ما رهبر سرخشت ما" اعتصاب کرد و به حرکت در آمد، آنوقت مسئله قدرت سیاسی در ایران تعیین تکلیف شد و رژیم شاه به پایان عمر خود رسید. این دوره ای و تصویری از پتانسیل واقعی و بالقوه جنبش طبقه کارگر است. جنبش کارگری با چنین موقعیتی و با انتظارات بالا به صحنه تحولات سیاسی سه دهه قبل کشیده شد. قدرتهای بزرگ جهانی اساساً از ترس افتادن قدرت به دست طبقه کارگر و چپ در آن جامعه، ضد انقلاب اسلامی را لانسه کردند و بر اریکه قدرت نشاندند، تا این طبقه به میدان آمده و نیروهای چپ حامی آن را به عقب نشینی وادار کنند و البته سه دهه است که یک پایه فلسفه وجودی جمهوری اسلامی را همین وظیفه تشکیل میدهد. سه دهه است جمهوری اسلامی با سرکوب مستقیم و بعلاوه با اهرمهای مهار از درون و دیگر ترغندها میخواهد جنبش کارگری ایران را سرچای خود بنشاند. نه تنها توانسته است، بلکه هم اکنون با اعتراضات بخشهای مختلف کارگری دست و پنجه نرم میکند. با این وصف در این نبرد طبقاتی و دایمی، طبقه کارگر ایران در شرایط بسیار نامساعدی به مبارزه ادامه میدهد. نتیجه سه دهه سرکوب عریان دولت سرمایه داری اسلامی و همه ترغندهای این رژیم را در برابر ایثارهای تسمی و مهر از درون جنبش کارگری ، مبارزاتی پراکنده و دفاعی، با اتحاد و تشکل ضعیف را موجب شده است. طبقه کارگر از ابتدایی ترین حقوق خود و حق تشکل و اعتصاب محروم شده است. در شرایط معیشتی بسیار سخت وزیرخط فقر بسر میرید. بیکاری، زندگی میلیونها خانواده کارگری را به تباهی کشانده است. تناسبات قوای به شدت نامعادی به این تحميل شده و به همین دلیل قدرت مبارزاتی دگروگن کننده این طبقه محبوس مانده است. مجامع عمومی سازمان یافته و منظم و تشکلهای توده ای قدرتمند شکل نگرفته اند. تحزب کمونیستی که لازمه حیاتی ایجاد به هم بافتن کارگران کمونیست و پایه ریزی اتحادی آگاهانه و روشن بینانه رهبران سوسیالیست کارگری و از این طریق منسجم کردن طبقه کارگر در همه وجوه مبارزه آن است ، هنوز به پدیده واقعی در بستر مبارزه کارگری تبدیل نشده است. طبقه کارگر ایران در چنین تناسبات قوای سخت و با وجود چنین کمبودهای جدی در جدالی مستمر با سرمایه داران و دولت اسلامی سرسخت بوده است. در حال حاضر پیامدهای بحران جهانی سرمایه و عوارض بحران زمین سرمایه داری در ایران به شکلی مضاعف ، این خطر را جلو کشیده است که تعرضی بی سابقه و تحمیل فقر و فلاکتی وسیع به زندگی و معیشت طبقه کارگر ایران تدارک دیده شود. دوره ای سخت و نبرددهای تعیین کننده در جریانند. برای حضور موثر در این نبردها باید آماده شد.

سه دهه حاکمیت یکی از هارترین رژیمهای سرمایه‌عامل اول و اساسی تحصیل شرایط سخت مورد اشاره است. پیامدهای حاکمیت سرمایه‌اسلامی به دو شکل اساسی بر علیه طبقه کارگر ایران عمل کرده است. اولاً : به شکل سرکوب مستقیم و عریان و تحصیل تالاسب قوای به نفع سرمایه. دوماً به شکل کارکرد اهرمهای مهار از درون جنبش کارگری که این بعد را توده طبقه کارگر و پیشروان آن حساسیت لازم را برای مقابله و خنثی کردن آن نداشته اند.

اجازه بدهید توضیحات بیشتری بدهم. به نظر من پیامدهای سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی در زینت ومبارزه کارگران بسیار کمر شکن و تحصیل کننده بوده است. وقتی آن حاکمیت جمهوری اسلامی صحبت میشود، به درست اول ذهنها به طرف سرکوب خشن این رژیم هار

سرمایه جلب میشود. اهرم کشتار و اعدام و سرکوب عمومی جامعه و دستگیری و بگیر و ببند خود فعالین کارگری و انحلال تشکلهای واقعی کارگران برآمده از انقلاب 57 در عقب راندن جنبش کارگری بسیار کارساز بوده است. حاصل این وضعیت تالاسب قوایی به شدت نامساعد و نابرابر در جنبش کارگری است. اما علاوه بر آن ابعاد دیگری از نتایج حاکمیت جمهوری اسلامی زنجیر اسارت طبقه ما بوده است که اثرات آن اگر از ابعاد سرکوب عریان بیشتر نبوده باشد، کمتر نبوده است. از جمله در یکدهه اول حاکمیت اسلامی ابتدا توهم و سپس عقاب جنگ 8 ساله ایران و عراق یکدهه عقب نشینی بر طبقه ما را تحمیل کرد. از دل همان دوره و در آن شرایط نامساعد جمهوری اسلامی فرصت را غنیمت شمرد تا مسئله قانونکار را جلو عنوان دفاع از سندیکا و غیره نه از سر سندیکالیست بودن این جریانات، بلکه از راست بوندشان است. این ها بدنبال ابزارهایی برای تحمیل مبارزه کارگری هستند، از این سر است که امروز به اصطلاح سندیکالیست شده اند. میخوانند طبقه کارگر را حول آن برنامه سیاسی که برای کل جامعه دارند، اخته کنند. عدم حضور طبقه کارگر بعنوان یک طبقه آگاه، شرط اول پیروزی استراتژی بورژوازی این ها است.

دوماً تا آنجا که به طبیف فعالین کارگران کمونیت مربوط میشود، این ها با تسمه نقاله های متعددی به کل مبارزه کمونیستی و سیاسی و جامعه وصل میشوند. شرط دخالت طبقه کارگر در رویدادهای سیاسی روز و مثلاً دفاعش از جنبش زنان یا اعتراضات دانشجویی یا

کارگران افغان و غیره وجود یک سنگر محکم اعتراض کارگری بدو در خود کارخانجات و کارگاه ها است. بدون وجود این سنگر فقط انتقاد کردن از این اینکه چرا سیاسی نیستید و چرا مثلاً تحقیر زنان مساله تان نیست و غیره کار به جایی نمیرسد. ما باید همراه با این طبیف کارگران کمونیت در جنبش کارگری تلاش کنیم که سنگر های خودمان را ببندیم تا بتوانیم از این سنگر ها در رویدادهای سیاسی جامعه دخالت کنیم. مشکلی که من باید بدانم این است که اول نمیگوید که چطور باید این سنگر را بست و خودش وارد درست کردن این سنگر همراه با همین طبقه کارگران کمونیت نمیشود، اما فعالین کارگری را نقد میکند که نسبت به مثلاً مساله زن در جامعه بی تفاوت هستید؟ همین متأسفانه باعث میشود که فعالین کمونیت طبقه کارگر و رهبران عملی کمونیت از کنار این جریانات بگذرند. کارگر اگر بکروز کار نکند گرسنه میماند. برای اعتراض به سرکوب زنان و قوانین وحشیانه اسلامی نسبت به زن در جامعه باید بدواً ببیند که دخالتش در این امر گرسنگی به زیارتش تحمیل نمیکند. این منطق دخالت طبقه کارگر در هر اعتراض اجتماعی است. مادام که کمونیت ها و به این بیان ما حکمتیست ها سنگری را نساخته ایم که این اطمینان خاطر را به کارگر بدهد، که این اطمینان خاطر را به فعال کمونیت در جنبش کارگری بدهد، حرف زدن از دخالت در اعتراضات اجتماعی متأسفانه تنها یک آرزو باقی میماند.

رحمان حسین زاده: به نظر من جنبش کارگری نا آماده نیست، بر عکس به دلیل آمادگی برای تحرک و اعتراض و ایجاد تغییر، توسط رژیم سرمایه اسلامی سیستماتیک سرکوب شده میشود. قبلاً اشاره کردم، از نظر من پیامدهای

کارگری و به این اعتبار مثبت و سوسیالیستی است یک کلاه برداری محض است! در جنبش طبقه کارگر احزاب سیاسی با خطوط خود و برنامه هایشان پزیزنت هستند. اتفاقاً عدم اقبال سراسری از آن مافعان سرسخت رفرمیسم در جنبش کارگری نشان وجود یک جریان قوی سوسیالیستی است که اگر چه خوش باامروزی بی پرچم است، اما به الترناتیو اتی ها هم لیبیک نمیگوید. من مشکل اصلی در جنبش کارگری را طبعاً از دیدگاه و زاویه یک کمونیست و یک حزب کمونیستی میبینم. مشکل عدم حضور قوی و سنگین طبیف کارگران سوسیالیست و کمونیست در جنبش کارگری است. منظور از عدم حضور طبعاً نه فیزیکی که سیاسی است. این طبیف کارگران سوسیالیست بدون پرچم است. این مشکل اصلی است.

اگر طبیف کارگران سوسیالیست و کمونیست خط اندنگان اعتراضات کارگری باشند، با برنامه و روشن عمل کنند، دیگر شاهد "صنفی گری" و یا پراکنده بودن نخواهیم بود.

بگذارید نکته ای کوتاه هم در رابطه با سیاسی بودن مبارزه کارگری بگویم. اولاً به نظر من طبقه کارگر و مبارزاتش با متصل شدن به احزاب سیاسی موجود است که سیاسی میشود. به نظر من این تصور رفرمیست ها که گویا طبقه کارگر مبارزه میکند و روزی خودش میاید و مثلاً قدرت میگیرید و یا آنچه که این ها به نظرشان باید اتفاق بیفتد، میفتد، یک حربه کهنه بورژوازی در مقابله با کمونیسم است. طبقه کارگر با تعالشن به احزاب سیاسی است که وارد جنگ قدرت میشود. خود تلاش این جریانات راست رفرمیست و توده ای و نئونوده ای تحت عنوان دفاع از سندیکا و غیره نه از سر سندیکالیست بودن این جریانات، بلکه از راست بوندشان است. این ها بدنبال ابزارهایی برای تحمیل مبارزه کارگری هستند، از این سر است که امروز به اصطلاح سندیکالیست شده اند. میخوانند طبقه کارگر را حول آن برنامه سیاسی که برای کل جامعه دارند، اخته کنند. عدم حضور طبقه کارگر بعنوان یک طبقه آگاه، شرط اول پیروزی استراتژی بورژوازی این ها است.

دوماً تا آنجا که به طبیف فعالین کارگران کمونیت مربوط میشود، این ها با تسمه نقاله های متعددی به کل مبارزه کمونیستی و سیاسی و جامعه وصل میشوند. شرط دخالت طبقه کارگر در رویدادهای سیاسی روز و مثلاً دفاعش از جنبش زنان یا اعتراضات دانشجویی یا کارگران افغان و غیره وجود یک سنگر محکم اعتراض کارگری بدو در خود کارخانجات و کارگاه ها است. بدون وجود این سنگر فقط انتقاد کردن از این اینکه چرا سیاسی نیستید و چرا مثلاً تحقیر زنان مساله تان نیست و غیره کار به جایی نمیرسد. ما باید همراه با این طبیف کارگران کمونیت در جنبش کارگری تلاش کنیم که سنگر های خودمان را ببندیم تا بتوانیم از این سنگر ها در رویدادهای سیاسی جامعه دخالت کنیم. مشکلی که من باید بدانم این است که اول نمیگوید که چطور باید این سنگر را بست و خودش وارد درست کردن این سنگر همراه با همین طبقه کارگران کمونیت نمیشود، اما فعالین کارگری را نقد میکند که نسبت به مثلاً مساله زن در جامعه بی تفاوت هستید؟ همین متأسفانه باعث میشود که فعالین کمونیت طبقه کارگر و رهبران عملی کمونیت از کنار این جریانات بگذرند. کارگر اگر بکروز کار نکند گرسنه میماند. برای اعتراض به سرکوب زنان و قوانین وحشیانه اسلامی نسبت به زن در جامعه باید بدواً ببیند که دخالتش در این امر گرسنگی به زیارتش تحمیل نمیکند. این منطق دخالت طبقه کارگر در هر اعتراض اجتماعی است. مادام که کمونیت ها و به این بیان ما حکمتیست ها سنگری را نساخته ایم که این اطمینان خاطر را به کارگر بدهد، که این اطمینان خاطر را به فعال کمونیت در جنبش کارگری بدهد، حرف زدن از دخالت در اعتراضات اجتماعی متأسفانه تنها یک آرزو باقی میماند.

رحمان حسین زاده: به نظر من جنبش کارگری نا آماده نیست، بر عکس به دلیل آمادگی برای تحرک و اعتراض و ایجاد تغییر، توسط رژیم سرمایه اسلامی سیستماتیک سرکوب شده میشود. قبلاً اشاره کردم، از نظر من پیامدهای

بندی مشاغل و بیکارسازی های وسیع تحت نام طرح تعدیل و غیره از پیامدهای این دوره اند. - و بالاخره در دولت احمدی نژاد افزایش سرسام آور بیکاری و ارزان تر کردن کار اتحاد کار مجانی به نفع سوداوری سرمایه از خصوصیات اقتصاد سیاسی این دوره است. الگوی بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی کشورهای چین و جنوب شرقی آسیا است. کار هر چه ارزان تر و کارگر هر چه بی حقوق تر. سیاسی به شدت ضد کارگری و سلب حقوق انسانی و تحقیر انسان های کارکن جامعه است. به این وضعیت، بحران اخیر سرمایه داری جهانی را اضافه کنید آنوقت می بینیم که نتیجه آن هم از همین حالا و در دراز مدت تر حمله بیرحمانه تری به طبقه کارگر و بیکاریهای وسیع تری است که در راه است و مراکز کارگری بیشتری که ورشکسته میشوند.

مشکل و معضل دیگر این است که در مقابل این حمله به سطح معیشت و سرکوب سیاسی، طبقه کارگر بی دفاع و بی حفاظ است. مشکل نیست. به مثابه طبقه واحد پا به میدان نگذاشته، به مثابه این و آن صنف محدود و دست هر کس به کلاه خود تا کنون مشکلی از طبقه را حل نکرده است. و مهمتر از همه، سیاست راندیکال و کمونیستی در میان طبقه کارگر جاری نیست، کارگران سوسیالیست و کمونیست و شبکه هایشان دستشان در دست همدیگر نیست و گرایشات گوناگون غیر کارگری هم این تفرقه را تشدید کرده است.. بخصوص طبقه کارگر متکی به حزب سیاسی خودش نیست.

حزب حکمتیست هم نتوانسته این توجه را جلب کرده و کارگران سوسیالیست و کمونیست را به سیاست کمونیستی و کارگری تجهیز کند. اولین گام تعیین کننده این است که کارگران کمونیست و سوسیالیست در شبکه های وسیع کارگری چه در کارخانه های بزرگ و چه فرا صنفی متحد شده و با اتکا به سیاستهای کارگری و موثر شرایط کنونی را به نفع طبقه کارگر تغییر دهند. حکمتیست ها در این پروسه نقش کلیدی میتوانند داشته باشند. اگر فرصت باشد در مورد سیاستهای کارگری مورد نظر حرف میزنیم.

پیرام مدرسی: به نظر من پراکنده بودن مشکل اصلی نیست همینطور صنفی بودن. این ها خود منتج یک چیز دیگری هستند. فعالین همان خط راستی که در سوال قبل به آن اشاره کردم هم از پراکندگی مینالند. مشکل به نظر من این نیست. مشکل از یکطرف آن خطی است که مقابل فعالین اعتراضات کارگری قرار گرفته است. این خط نمیتواند متحد کند. بخصوص در ایران. و از

طرف دیگر آنجا که این خط زورش نمیرسد ما شاهد یک خلا بزرگ در میان فعالین اعتراضات کارگری هستیم. در رابطه با صنفی گری هم نکته ای را باید گفت. مبارزه و اعتراض کارگری طبعاً صنفی آغاز میشود. در این فابریک و یا آن کارخانه این بخودی خود دینامیسم مبارزاتی طبقه کارگر را نشان میدهد. سوال این است که به چه شکل میشود این را دور زد؟

می پرسید معضل اصلی چیست؟ به نظر من خط سیاسی آن معضل اصلی است. آن نیرویی که خیلی هم به "مستقل" بودن طبقه کارگر تاکید میکند و یا خیلی دلش میخواهد مبارزات کارگران را اقتصادی نگه دارد هم سیاستش سرش به جایی بند است. این یک دورغ محض است که جریانات سیاسی در طبقه کارگر ظاهراً مستقل از تمام احزاب سیاسی مطرح در جامعه و الترناتیو هایشان عمل میکنند. رفرمیسم در جنبش کارگری سرش به جش سیاسی رفرمیستی بورژوازی وصل است، همینطور که تحرک سوسیالیستی سرش حتماً باید به جایی بند باشد. منظورم ابداء وصل بودن تشکیلاتی یا حزبی نیست، منظورم وصل بودن سیاسی است.

در مبارزه طبقه کارگر خطوط سیاسی متفاوت وجود دارند. این تفسیر "طننی" توده ایسم و راست که ظاهراً هر چیزی که به نام طبقه کارگر اتفاق میافتد و در کارخانه یا فابریک است، طبعا

اسد گلچینی: جنبش کارگری به 2 دلیل پایه ای در وضعیت نامناسبی قرار دارد. یکی شرایط سخت تحمیلی سرمایه داری به کارگران و دوم وضعیت گرایش کمونیستی در میان کارگران، در مورد هر کدام نکاتی را اشاره میکنم: یکی اینکه سرمایه داری و رژیمش آنچنان شرایطی را در حداقل یکدهه گذشته برای کارگران ایجاد کرده است که این جنبش قادر به عکس العمل جدی نباشد. مشخصات این شرایط این است که کارگران در بدترین شرایط برای فروش کارشان هستند، قرارداد های موقت تقریباً به وسعت طبقه کارگر جاری است، ناامنی شغلی کارگران را در بسیاری جا ها محتاط کرده است تا جایی که دستمزدهایشان را هم نمیتوانند به موقع طلب کنند. بیکاری میلیونی و نداشتن تامین اجتماعی و بیمه بیکاری برای بیکاران و تسهیلات همه جانبه برای سرمایه داران آنچنان شرایطی را ایجاد کرده است که طبقه کارگر و بویژه بخشهای موثر و تعیین کننده آن را توانسته است مهار کند بطوری که نتواند و قادر نباشد به اتحاد و مبارزه ای سازمانیافته در برابر این شرایط بپردازد. دومین مساله این است که خود کارگران و سنت های مبارزاتی که در آنجا حضور دارند قادر به تکان جدی و جنب و جوشی جدی در برابر این وضعیت نشده اند. کارگران فعال و سوسیالیست با محتاط و اسیر دست شرایط شده اند و یا به عملیات ایدایی و تشکل بازی خارج از محیط های کارگری مشغولند. گرایش چپ و کمونیستی در میان کارگران هنوز نتوانسته است راه درست مقابله ای قدرتمند پیش پای فعالین این جنبش بگذارد و یا در واقع و درست تر اینکه ما و کارگران کمونیست و فعالین این گرایش در میان کارگران هنوز نتوانسته اند در چنین شرایطی که سرمایه داری و سنت های مختلف در برابر آنها قرار داده اند کاری جدی بکنند و درواقع این وضعیت است که ما هم به عنوان یک حزب کمونیستی که خود را بخشی از طبقه کارگر میدانم در آن قرار داره وقتی که به چنین شرایطی نگاه میکنیم ما دقیقاً وضعیت و توان خود را هم میبینیم. جامعه ما بدون مبارزه کارگران و جنبش کارگری که میتواند بر شاهرگ حیاتی سرمایه دار اثری بگذارد و یا آن را متوقف کند نمیتواند به راهی و آزادی برسد، این شرایط را باید مهیا کرد. جنبش کارگری در ایران هنوز از این تاثیر گذاری به دلیلی که اشاره کردم خیلی دور شده است.

کمونیسټ: بعد از حدود ۳۰ سال چرا هنوز از پراکنده بودن، از صنفی بودن و از نا آماده بودن جنبش کارگری صحبت میکنیم؟ به نظر شما اشکال در چیست، مشکل یا معضل اصلی در جنبش کارگری امروز ایران امداد؟ از آن کجا باید برای تغییر در این وضعیت شروع کرد؟

منظر محمدی: اولین مساله و مشکل سازمان اقتصادی (کار ارزان) و اختناق سیاسی حاکم بر جامعه است. با نگاهی به اقتصاد سیاسی ایران در سه دهه اخیر و در حاکمیت جمهوری اسلامی متوجه میشویم که چگونه جمهوری اسلامی جزیره ارامی را به نفع بورژوازی و به ضرر طبقه کارگر بوجود آورده است.

- ده سال اول حکومت اسلامی و همزمان با جنگ و سرکوب و قتل عام های دهه ۶۰ کمر زد؟ طبقه کارگر را خنق کرد. در تمام این دوره دستمزدها ثابت ماندند. همانی هم که بود به تعویق میافتاد و کارگران به بهانه های مختلف جریمه میشدند و به جبهه اعزام میگردیدند.

- دوره سازندگی رفسنجانی نتیجه این تحمیل یک قانون کار ضد کارگری شد. در این دوره ۸ ساله ملکی و کارخانه ها و نقیینه ها بین حوزه های علمی و رهبران سیاسی و نظامی و سرمایه داران، بردگی و استثمار به اصطلاح، قانونمند گردید.

- دوره اصلاحات خاتمی به هر آنچه که به نان سفره کارگر مربوط بود خط بطلان کشید و نجات رژیم از بحران سیاسی را اولویت و هدف خویش قرار داد. در این دوره بیشترین عقب نشینی و دشوارترین شرایط به طبقه کارگر تحمیل شد. کار قراردادی موقت، خروج کارگاههای ۶-۷ نفره از شمول قانون کار، کنار رفتن طرح طبقه

لایه ای از کارگران لایه کرده اند و آنها را در مقابل هم طبقه ایهای خود قرار میدهند. خلاصه کنم : از نظر من بزرگترین مانع پیشروی جنبش کارگری تئلسب قوای به شدت نامساعد و کل ابزارها وترفندهای به کارگرفته شده از جانب کارفرمایان و دولت حامی آنها است. یعنی شب و دولت سرمایه داری با همه پال و کوپالش شب و روز دست اندرکار سرکوب و پراکنده کردن و به عقب راندن و دفاعی کردن مبارزات کارگری است. اینجا به واقعیت تلخ دیگری میرسیم، اگر نیرویی به نام دولت اسلامی سرمایه داران شب و روز وبا همه ابزارها در فکر پراکنده کردن و عقب راندن و دفاعی کردن مبارزات کارگران است، ما در تلخ سگریندی کارگری در مقابل تعرض سرمایه اسلامی و در مبارزات جاری، آن سیاست و نیرویی که باید مبارزات کارگری را از پراکندگی، دفاعی بودن و عقب نشینی بیرون کشد، از نظر من آن سیاست و نیروی غایب، سیاست کمونیستی و حزب کمونیستی انتگره وادغام شده در جنبش کارگری است. طبعاً گرایش کمونیستی یک واقعیت جدی و همیشگی جنبش کارگری بوده است. محافل و فعالین کارگری کمونیست زیادی در جنبش کارگری حضور دارند. اما این گرایش بی خط و نامنجم است. در مبارزات اقتصادی و در ایجاد اتحاد و سازماندهی ای کارگران آن دور نشد، بخشا دنباله رو گرایشات دیگر است. در مقابله با امکانگرایی و در مقابل گرایشات دیگر سگریندی آلترناتیو و ممکن را در دسترس کارگران قرار نداده است. در حال حاضر چهره و رهبر شناخته شده و در محل و در گیر در مبارزات جاری را به اندازه کافی ندارد. و مهمتر گرایش سوسیالیستی درون جنبش کارگری تحزب کمونیستی و به این معنا اهرم و ابزار دخالت همه جانبه در مبارزات اقتصادی و در جدال تحولات سیاسی را ندارد. عدم کارکرد سیاسی و سازمانی عملی این گرایش شده به شکل پراکنده ماندن، دفاعی بودن و صنفی باقی ماندن مبارزات جاری عمل کرده وبعضا هم صحنه برای گرایشات غیر رادیکال در میان کارگران خالی مانده است.

اسد گلچینی: اشاره کردم که معضل اصلی سرکوب طبقه کارگر بوسیله سرمایه داران و دولت آنها و معضل جدی دیگر وضعیت گرایشات و احزاب سیاسی هست که تاکنون نتوانسته اند در برابر این شرایطی که بر طبقه کارگر میگذرد اثری جدی بگذارند. علیرغم سرکوب و خفقان البته همواره اعتراض و مبارزات به وسعت طبقه کارگر و بویژه در میان بخشهایی که بیشتر مورد تعرض قرار گرفته اند وجود داشته است، هم اکنون هم این ادامه دارد و بسیار وسیع هم هست. در 7-8 سال اخیر کارگران و رهبران و تشکل های زیادی هم بوجود آمده اند و مبارزات بسیاری سازمان داده شده است، بعضاً تشکل های محیط کار درست شده است، بعضی فعالی که این مبارزات را پیش میرود همان بخش عمده این سرمایه داران برای تعطیلی مراکز و کارخانه هایشان است، روزی نیست که مواردی از این مبارزات را شاهد نباشیم، نظرات و راه حل های مختلفی را هم مبینیم که گرایشات مختلفی در میان کارگران جلوی این مبارزات قرار میدهند. از سندیکالیستها که مبارزه کارگران را فکر میکنند اگر محدود به همان محیط صنف خوششان میآید می توانند پیروزی بدست بیاورند و پیشروی بکنند تا مجامع عمومی که در حین مبارزه بوجود میآید و بدش نمیتواند ادامه یابد تا تشکل ها و فعالیتهای که تلاش های متعددی دارند برای اینکه با نام کارگران و برای آنها ایجاد تشکل کنند و با کمک کنند تشکل های آنها شکل بگیرد تا احزاب و جریانات سیاسی و چپ و کمونیست که همه ادعای طرفداری از طبقه کارگر را دارند و با خود را بخشی از طبقه کارگر میدانند در عرصه سیاسی و رور رویی سیاسی و ایندولوژیک با سرمایه دارن و دولتشان، نتوانسته اند هیچکدام به آنچنان وزنه ای تبدیل شوند که رهبران و فعالین طبقه کارگر و توده مبارز کارگران سرنوشت خود را به آنها گره بزنند. اینجا همه در جریان است و یک طرف واقعیتی است که در مورد طبقه کارگر و مبارزاتش در جریان است اما سوال همیشگی کارگران و ما هم این بوده است که به ادامه دادن آنها و گسترش همین هایی که

هست، ارتقا آنها، حتی متحد کردن همه این تلاشها در میان کارگران و احزاب و جریانات متعلق به این طبقه، جنبش کارگری میتواند به راه حلی آنچنانی برسد که بتواند در برابر کل طبقه سرمایه دار و دولتش قد علم کند؟ جواب من منفی است. نه کارگران با صرفاً بپا داشتن و کنترل خود بر کارخانه های در حال انقراض میتوانند نیرویی آنچنانی به این وضعیت بدهند، نه سندیکالیستها و نه کارگران فعال و جمعهایشان در مراکز مهم کارگری میتوانند با حفظ وضعیت فعلیشان کاری جدی بکنند. در پاسخ به این سوال شما که از کجا باید برای تغییر در این وضعیت شروع کرد؟ به نظر من 2 مساله تعیین کننده داریم که بدون آنها کاری ممکن نیست، 1- کارگران کمونیست و هر سازمان، فعال و تشکل و حزبی که تحت نام کارگر مبارزه می کند باید مکانیزم واقعی سوخت و ساز و ارتباط و تاثیر گذاری و پیشروی و عقب نشینی به همان شکلی که در میان کارگران هست را ببیند و برسمیت بشناسد و در مبارزاتش بر این مکانیزم متکی باشد. متأسفانه بدلائل مختلف که از حوصله این بحث خارج است چپ و کمونیستها در میان کارگران تحت تاثیر گرایشات مختلف و یا تحت تاثیر سرکوب و خفقان، از تبدیل کردن مبارزه خود برای سازماندتن، متحد کردن و به پیروزی رساندن آنها دور نشد، سرکوب کمونیستها، پراکنده کردن آنها، پراکندگی و تشلت در میان جنبش کمونیست کارگری باعث شده که این عقب گرد هم به مبارزه کارگران تحمیل شود. راه حل در این است که کارگران بدانند و با فعالین و جریانات مختلف فعال در درون کارگران قبول کنند که طبقه کارگر در درون خود تشکل دارد، پراکنده نیست و زیر یک سقف جمع شده است و لذا تشکل و اتحاد و محفل و جمع خود را دارد، باید قبول کرد که کارگران رهبران خود را در درون خود دارد و باید برسمیت شناخته شوند و بر آنها متکی شد، باید برسمیت شناخت که کارگران مبارزه اقتصادیاش را دارند و مدام در جریان است و این بخشی از مبارزه همه جانبه و سیاسی کارگران است و همچنین باید برسمیت شناخت که در درون کارگران، گرایشات، افکار و سیاست های مختلف وجود دارد. اینها مکانیزم های واقعی مبارزاتی درون کارگران است که احکام پایه برای ما کمونیستهاست و بدون برسمیت شناختن آنها و بدون اتکا بر اینها محال است تاثیری مثبت بر مبارزه کارگران و اتحاد طبقه کارگر در مبارزات سیاسی ، اقتصادی و اجتماعیش گذاشت. همانطور که تا کنون ما قادر به این نبوده ایم، همانطور که هر تشکل و نهادهی علیرغم همه فداکاریها و از خود گذشتگی ها نتوانسته است تاثیری بر مثلاً مبارزه کارگران در نفت و برق و ماشین سازی ها بگذارد. شروع کار در هر زمان برای هر گونه تاثیر گذاری بر مبارزه کارگران بدون تردید باید از این مسیر بگذرد. 2- اینکه حزب ما، حزب حکمتیست، و یا هر حزب دیگری که ادعای تعلق به جنبش کارگری و راهی جامعه را برای سوسیالیسم دارد، باید بتواند بعنوان حزب سیاسی این طبقه در میدان سیاست و مبارزه در جامعه و از زاویه منفعت جنبش طبقاتی کارگران حضور فعال و جدی داشته باشد. بدون این و بدون مبارزه ای همه جانبه سیاسی، ایندولوژیک، توده ای، اجتماعی و نظامی، طبقه کارگر قادر به صف آرایی نخواهد شد. مبارزه طبقه کارگر بدون این حضور و بدون اینکه کارگران و رهبران کارگری حزب و سازمان سیاسی خودشان را انتخاب نکرده باشند و تا زمانی که در برابر این وضعیت رهبران کارگری و فعالین کمونیست طبقه کارگر کميته های کمونیستی و کميته های کارخانه خود را برای برپایی جنبش مجمع عمومی بر پا نکرده باشند، اوضاع میتواند تا 30 سال دیگر به همین صورت ادامه یابد. ما کمونیستها نمیتوانیم و نباید خود و کارگران و جامعه را در انتظار بگذاریم که انشالله خودش درست میشود و با بدون سازمان و حزب میتوان به این رسید، این سراب است و بدون ایجاد سازمان خود کارگران را اتکا به همان مکانیزمی که اشاره کردم و بدون حضور حزب کمونیستی و کارگری قدرتمند در همه عرصه های مبارزه کمونیستی و کارگری تغییر این وضعیت ممکن نیست.

کمونیست: بحثهای زیادی در این دوره در مورد سندیکالیسم و نقد سندیکالیسم در جنبش کارگری ایران میشود، شما این مساله را و در کل نقش سندیکالیسم در این دور در مبارزات کارگری را چگونه می بیند؟ آیا به نظر شما این سندیکالیست است که در این دوره معضل اصلی و مانع گسترش و پیشروی مبارزه طبقه کارگر علیه جمهوری اسلامی و سرمایه داران است؟ اگر جواب شما منفی است، شما مانع اصلی بر سر راه پیشروی طبقه کارگر در ایران را چه می دانید؟

مظفر محمدی: سندیکالیسم چه تاریخا و در سنت حزب توده و چه در حال حاضر يك معضل جدي طبقه کارگر است. سندیکالیست ها فکر میکنند که گویا میشود خرد خرد و هر صنف برای خودش و با تلاشها و فداکاری هایشان، شغلشان را نگه دارند، حقوقهای معوقه شان را بگیرند، دستمزدشان را اندکی افزایش بدهند و یا جواخراچ همکاریشان را بگیرند. صنفی گری و تجزیه کردن کارگران به اجزای مختلف و جدا از هم، عامل تفرقه درندگی در میان طبقه کارگر شده است. هر کس دست به کلاه خود، کلاهی را بر سر کسی باقی نگذاشته است.

سندیکالیسم امروز افق و تصویری به طبقه کارگر میدهد که هم مانع پیشروی در مبارزه اقتصادی میشود و هم کارگر را در حاشیه تحولات جامعه بی نقش و بی دخالت نگه میدارد. سندیکالیسم طبقه کارگر را به اصناف مختلف تقسیم و اعتراض کارگری را از هرگونه عنصر انقلابیگری و مبارزه رادیکال تهی میکند. برای سندیکالیسم طبقه کارگر نه يك طبقه واحد بلکه اصناف و بخشهای جدا از همديگر است که هر کدام پی کار خوداند. سندیکالیسان را میسازند و سرشان را با چوب میاندازند و در چارچوب کارخانه و صنف خود مسایلشان را با سرمایه دار و دولت و کارفرما حل و فصل میکنند. این با منفعت عمومی کارگر به معنای يك طبقه واحد چه در مبارزه اقتصادی و چه سیاسیش مغایرت دارد.

يك پايه محكم سندیکالیسم در ایران توده ایسم است. توده ایست های درون و بیرون کارگران تلاش میکنند فعالین کارگری را در چهارچوب قانونیت بورژوايي محدود کنند. این را با لفاظی های سیاسی در باره اوضاع سیاسی و توازن قوا و فقر و گرسنگی کارگر توریزه میکنند. اساس سیاست توده ایسم به سازش کشیدن طبقه کارگر با بورژوازي است. این گرایش سنتی و دیرینه در طبقه کارگر، مبارزه طبقاتی را از هر گونه عنصر انقلابیگری تهی میکند. و فعال و رهبر کارگری را فقط برای چانه زنی با بورژوازي تا دیروز در چارچوب تشکل های دولتی و شوراهای اسلامی و امروز در سندیکاهای کارگری میخاود. ماهیت سندیکالیسم را باید برای کارگران افشا و روشن کرد اما به نظر من سندیکالیسم تنها مانع و معضل در جنبش کارگری نیست. قبلاً گفتم که استبداد و اختناق مشكل جدي بر سر راه مبارزه و موفقیت جنبش کارگری است. سازماندهی اعتراض و مبارزه و اعتصابات کارگری در این شرایط مستلزم فداکاری بیش از حد، بهای سنگین و توان بالای رهبران عملی کارگران است. و این کارگر را محافظه کار میکند.

محافظه کاري و دست به کلاه خود گرفتن هر دو واقعی است. اما دیدن این واقعیت و گفتش از سر سرزنش طبقه کارگر با فعالین کارگری نیست. کارگر محافظه کار میشود وقتی با سد و مانع استبداد و اختناق بر میخورد و حرفش را می جود، صراحتش کم میشود، و سعی میکند به هر وسیله ممکن دست یبرد تا بلکه مبارزه اش را به جایی برساند و کار و زندگی به خطر نیفتد. دست به کلاه خود گرفتن تحمیلی است به کارگر. چرا که اگر قرار است در هر اعتراض کارگری تعدادی فعال و رهبر کارگر شغلشان را از دست بدهند و اخراج شوند و در میان کارگران قدرت جلوگیری این کار نباشد، انوقت فعال کارگری مجبور است حرفش را بخورد، کوتاه بیايد تا شاید فرجی حاصل شود. منظور از فرجه و فرصت، انتظار نیست. کارگر نمیتواند در هر تحرکی که انجام میدهد شاهد از دست دادن کار و در نتیجه گرسنگی و مرگ و میر فرزندان و تن فروشی

هسر و دخترانش بشود. مساله این است که این فرصت و فرجه چطور به دست می آید. چطور میشود کاری کرد که تیغ اختناق کمتر به تن کارگر زخم بزند و توانایی اخراج از کارفرما گرفته نشود. طبقه کارگرو بخصوص فعالین و رهبران کارگری در سه دمه اخیر کم فداکاری نکرده اند. این فعال و رهبر کارگری زخمهای عمیقی بر تن دارد. گرسنگی کشیده، زندان رفته، شکنجه شده و باز هم برگشته و مبارزه اش را از سر گرفته، اعتصاب کرده و پيكت کرده و با چنگ و دندان از معیشتش دفاع کرده است. سازماندهی اعتصاب در شرایط خفقان و حضور حراست در کارخانه و بیخ گوش کارگر، حضور شوراهای اسلامی، حضور کارفرمای مسلح، و بالاخره لوله تفنگ نیروی انتظامی و شلاق دادگاه های جمهوری اسلامی ... کار آسانی نیست. کار سخت و پیچیده و درندگی است. بخصوص زمانی که این فداکاری ها به سرانجام نرسند و کارگر کماکان مزدش در گرو کارفرما باشد...

اختناق را کاریش نمیشود کرد، مگر اینکه طبقه کارگر هم به حضور خودش آگاه بشود و هم این قدرت را از راه درست به کار بگیرد. تمام مساله این است که چکار باید کرد که این کار اتفاق بیفتد یعنی کارگر به قدرت خودش مانند يك طبقه نه آحاد کارگر و نه این و آن صنف آگاه بشود و این قدرت را از راه درست بکار بگیرد. و این از عهد سندیکالیسم بر نیامده و بر نمی آید. این کار کارگران سوسیالیست و کمونیست و حزب کمونیستی کارگران است. این کار سیاست کارگری و کمونیستی درجنبش کارگری است. در غیاب يك سیاست کمونیستی کارگری تغییر جدي و اساسی در شرایط کار و زندگی طبقه کارگر چه در بعد اقتصادی و رفاهی و چه در بعد سیاسی و آماده شدن برای کسب قدرت ممکن نیست.

بهرام مدرسی: من در جواب سوال قبلی فکر کنم بخشا به همین سوال هم جواب دادم. به نظر من مشکل اصلی آلترناتیو جریانات رفرمیست و راست است سندیکا باشند نیست. این اعتراضات متأسفانه توانسته اند بخشی از فعالین اعتراضات کارگری را با خود همراه کنند. اما مشکل اصلی این نیست. مشکل این است که آلترناتیو کمونیستی و سوسیالیستی غایب است و صاحب ندارد. مشکل این است که طیف کارگران کمونیست قطب نمایی ندارند. مشکل این است که حزب ما مشخصاً این قطب نما را دستشان نداده است. برای ساختن این مهم طبعا باید سندیکالیسم را نقد کرد باید همان فعالین اعتراض کارگری که روزی با این جریانات رفرمیست و راست همراه شدند و با آنها را باور کردند، قانع کرد و راه دیگری نشان شان داد. مانع گسترش و پیشروی مبارزات طبقه کارگر حتماً در درجه اول وجود رژیم اسلامی است اما این تنها دلیل نیست، تا آنجا که به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر مربوط میشود، مشکل طبعا عدم حضور فعال کارگران کمونیست با آلترناتیو ها و شعار ها و اشکال مبارزاتی خوششان است. این مستقیماً به حزب ما هم البته مربوط میشود.

رحمان حسین زاده: در جواب به سنوال قبلی موانع اصلی سد راه جنبش کارگری را توضیح دادم که لازم به تکرار نمی بینم. در مورد سندیکالیسم، ما در مقطع مشخصی و در مورد نقش آن در جنبش کارگری کشور مشخصی صحبت میکنیم، با قید این تاکیدات من در سابقه تاکنونی جنبش کارگری ایران ودر این مقطع حاضر سندیکالیسم در ایران را به عنوان مانع اساسی در جنبش کارگری نمی بینم. اجازه بدهید در این مورد به توضیحات بیشتری بدهم. در سطح پایه ای، نظر من در مورد سندیکالیسم در جنبش کارگرى همان است که در بحث مهم شورا- سندیکای منصور حکمت آمده است. سندیکالیسم آلترناتیو جناح رفرمیستی و غیر رادیکال جنبش کارگری و نقطه اتکای جناح چپ بورژوازي امثال سوسیال دمکراسی و در درون جنبش کارگری جهانی است. در کشورهای غربی و کشورهای که امکان فعالیت آزادانه را داشته است، و هر جا که نقش هژمونیک در جنبش کارگری پیدا کرده است به عامل ترمز کننده جنبش کارگری تبدیل شده است. اما این

حکم پایه ای و درست را بر خلاف چپ های ذهنه که بشما هم به نام "کمونیسم کارگری" صحبت میکنند، نمیتوان دلخواهی و غیر واقعی به شرایط مشخص جنبش کارگری ایران تعمیم داد. اخیرا و به دنبال ایجاد سندیکای نیشکر هفت تپه و ادامه فعالیت سندیکای شرکت واحد، و اندک تحرک اولیه گرایش سندیکالیستی، بعضی ها این گرایش را به عنوان "مانع مهم امروز" جنبش کارگری ایران معرفی میکنند، احکام شدید و غلیظ علیه سندیکالیسم صادر میکنند. به نظر من از زاویه یک جریان سوسیالیستی این سیاست هم درست است. اولاً: در گذشته و دوره جمهوری امتیاز بزرگی به سندیکالیسم ضعیف جنبش کارگری ایران میداد. سندیکالیسم در جنبش کارگری ایران نه به لحاظ سابقه و سنت و نه به لحاظ تحرک عملی امروز از چنان جایگاهی و وزنی در جنبش کارگری ایران برخوردار نبوده و نیست که نقش چنان تعیین کننده پیدا کرده باشد که ترمز کننده مبارزات کارگری باشد. اتفاقا چه در دوره سلطنت و چه در دوره جمهوری اسلامی حاکمیت هار سرمایه و استبداد و اختناق کم نظیر حتی چنان مجالی به سندیکالیسم هم نداده است که نقش مهمی له یا علیه کارگران از خود نشان دهد. نه در گذشته و نه در حال حاضر یک سنگربندی مهم کارگری برای بهبود زندگی کارگر و تحقق مطالبه مهم و تحمیل شرایط قوانین جدید به ابتکار سندیکالیسم در سابقه جنبش سندیکالیستی ایران ثبت نشده است. همچنانکه یک سازش مهم با سرمایه داران و یا اعتصاب شکنی و پایان دادن به مبارزه مهم در تاریخ آن ثبت نشده است. بورژوازی ایران و حکومتهای آن امکان چنین ابراز وجودی را به گرایشهای واقعی درون طبقه کارگر و از جمله به سندیکالیسم حتی مشابه آنچه در ترکیه اتفاق افتاده را نداده است. سندیکالیسم در جنبش کارگری ایران نقش هژمونیک و تعیین کننده نداشته و ندارد. تجربه انقلاب 57 نشان داد که کارگران اساسا به طرف شورا و خطر ادیکال در جنبش کارگری تمایل پیدا کردند و سندیکالیسم ضعیف تر بود. در نتیجه بر اساس اظهار نظر ولو راست این یا آن فعال و رهبر یکی دو سندیکای قابل اعتنای موجود، ارائه تصویری که گویا سندیکالیسم در جنبش کارگری نقش تعیین کننده و حتی مانع مهم را پیدا کرده، قبل از هر چیز یک راست روی بزرگ در مقابل سندیکالیسم در پوش مبارزه با آن است. دوما این موضع توجیه گرانه و پاسبانیستی در قبال خالصی و جریان سوسیالیستی به جای گذاشته است. از کمونیستها و جریانی که خود را کمونیست میدانند، به هر درجه ای که سندیکالیسم رشد و نفوذ پیدا کرده باشد، سوال اینست پس سیاست کمونیستی چرا نتوانسته چنان در دسترس باشد که کارگران مجبور به انتخاب سندیکالیسم نشوند؟

پس چرا نقتمان را متوجه گرایش کمونیستی نمی کنیم که چنان خالصی را به جای گذاشته است. چرا به قیمت بزرگ کردن غیر واقعی نقش سندیکالیسم، غیاب سیاست سوسیالیستی و خالصی را که بر جای گذاشته است، توجیه میشود؟ برای مثال به نظرم در خانه نیشکر هفت تپه اگر رهبر کمونیست روشن بین و گرایش سوسیالیستی منسجم و صاحب خط عرض اندام میکرد، مبارزاتشان میتواند مؤثرتر به سرانجام برسد و کاملاً این زمینه وجود داشت به جای سندیکا، کارگران مجمع عمومی منظم کارخانه را تأسیس کنند. یا در مبارزات سندیکای شرکت واحد اگر در مقابل سندیکالیسم اساتلو، مددی، گرایش رادیکال سوسیالیستی با نقش و راه حلق حضور داشت مسیر مبارزات شرکت واحد و نقش این سندیکا فرق میکرد. لذا من نتیجه میگیرم در موقعیت کنونی جنبش کارگری ایران سندیکالیسم نه چنان موقعیت تعیین کننده دارد و نه در بطن مبارزات کارگری و به لحاظ عملی سه کننده مبارزات جاری بوده است. طبعاً جریان سوسیالیستی اگر حضور فعال و روشن بینانه ای در مبارزات کارگری پیدا کند، هر جا با مانع و مزاحمت سندیکالیسم روبرو شود، موظف است با نقد روشن و آلترناتیو قابل دسترس، این جریان را منزوی کند.

اسد گلچینی: مانع اصلی در پیشروی مبارزه حکم پایه ای و درست را بر خلاف چپ های ذهنه که بشما هم به نام "کمونیسم کارگری" صحبت میکنند، نمیتوان دلخواهی و غیر واقعی به شرایط مشخص جنبش کارگری ایران تعمیم داد. اخیرا و به دنبال ایجاد سندیکای نیشکر هفت تپه و ادامه فعالیت سندیکای شرکت واحد، و اندک تحرک اولیه گرایش سندیکالیستی، بعضی ها این گرایش را به عنوان "مانع مهم امروز" جنبش کارگری ایران معرفی میکنند، احکام شدید و غلیظ علیه سندیکالیسم صادر میکنند. به نظر من از زاویه یک جریان سوسیالیستی این سیاست هم درست است. اولاً: در گذشته و دوره جمهوری امتیاز بزرگی به سندیکالیسم ضعیف جنبش کارگری ایران میداد. سندیکالیسم در جنبش کارگری ایران نه به لحاظ سابقه و سنت و نه به لحاظ تحرک عملی امروز از چنان جایگاهی و وزنی در جنبش کارگری ایران برخوردار نبوده و نیست که نقش چنان تعیین کننده پیدا کرده باشد که ترمز کننده مبارزات کارگری باشد. اتفاقا چه در دوره سلطنت و چه در دوره جمهوری اسلامی حاکمیت هار سرمایه و استبداد و اختناق کم نظیر حتی چنان مجالی به سندیکالیسم هم نداده است که نقش مهمی له یا علیه کارگران از خود نشان دهد. نه در گذشته و نه در حال حاضر یک سنگربندی مهم کارگری برای بهبود زندگی کارگر و تحقق مطالبه مهم و تحمیل شرایط قوانین جدید به ابتکار سندیکالیسم در سابقه جنبش سندیکالیستی ایران ثبت نشده است. همچنانکه یک سازش مهم با سرمایه داران و یا اعتصاب شکنی و پایان دادن به مبارزه مهم در تاریخ آن ثبت نشده است. بورژوازی ایران و حکومتهای آن امکان چنین ابراز وجودی را به گرایشهای واقعی درون طبقه کارگر و از جمله به سندیکالیسم حتی مشابه آنچه در ترکیه اتفاق افتاده را نداده است. سندیکالیسم در جنبش کارگری ایران نقش هژمونیک و تعیین کننده نداشته و ندارد. تجربه انقلاب 57 نشان داد که کارگران اساسا به طرف شورا و خطر ادیکال در جنبش کارگری تمایل پیدا کردند و سندیکالیسم ضعیف تر بود. در نتیجه بر اساس اظهار نظر ولو راست این یا آن فعال و رهبر یکی دو سندیکای قابل اعتنای موجود، ارائه تصویری که گویا سندیکالیسم در جنبش کارگری نقش تعیین کننده و حتی مانع مهم را پیدا کرده، قبل از هر چیز یک راست روی بزرگ در مقابل سندیکالیسم در پوش مبارزه با آن است. دوما این موضع توجیه گرانه و پاسبانیستی در قبال خالصی و جریان سوسیالیستی به جای گذاشته است. از کمونیستها و جریانی که خود را کمونیست میدانند، به هر درجه ای که سندیکالیسم رشد و نفوذ پیدا کرده باشد، سوال اینست پس سیاست کمونیستی چرا نتوانسته چنان در دسترس باشد که کارگران مجبور به انتخاب سندیکالیسم نشوند؟

پس چرا نقتمان را متوجه گرایش کمونیستی نمی کنیم که چنان خالصی را به جای گذاشته است. چرا به قیمت بزرگ کردن غیر واقعی نقش سندیکالیسم، غیاب سیاست سوسیالیستی و خالصی را که بر جای گذاشته است، توجیه میشود؟ برای مثال به نظرم در خانه نیشکر هفت تپه اگر رهبر کمونیست روشن بین و گرایش سوسیالیستی منسجم و صاحب خط عرض اندام میکرد، مبارزاتشان میتواند مؤثرتر به سرانجام برسد و کاملاً این زمینه وجود داشت به جای سندیکا، کارگران مجمع عمومی منظم کارخانه را تأسیس کنند. یا در مبارزات سندیکای شرکت واحد اگر در مقابل سندیکالیسم اساتلو، مددی، گرایش رادیکال سوسیالیستی با نقش و راه حلق حضور داشت مسیر مبارزات شرکت واحد و نقش این سندیکا فرق میکرد. لذا من نتیجه میگیرم در موقعیت کنونی جنبش کارگری ایران سندیکالیسم نه چنان موقعیت تعیین کننده دارد و نه در بطن مبارزات کارگری و به لحاظ عملی سه کننده مبارزات جاری بوده است. طبعاً جریان سوسیالیستی اگر حضور فعال و روشن بینانه ای در مبارزات کارگری پیدا کند، هر جا با مانع و مزاحمت سندیکالیسم روبرو شود، موظف است با نقد روشن و آلترناتیو قابل دسترس، این جریان را منزوی کند.

اسد گلچینی: مانع اصلی در پیشروی مبارزه

بخشهای ضعیف و کم تأثیر اقتصادی نمیتوان به جنگ استعمار و استبداد رفت. سندیکاهای صنفی جدا از هم نتوانسته اند و نمیتوانند جلو اخراج کارگران را بگیرند و یا حتی حقوق ناچیز صنفی مثل دستمزدهای به تعویق افتاده را وصول کنند. با توجه به این ماهیت و پیشینه و شرایط موجود سندیکاهای و اقتصادی در ایران، سندیکاهای کارگری شانسی ندارند. طبیعی است که اگر آلترناتیو شکل نگیرد، شکست سندیکا و یا پروسه سندیکاسازی، بیشتر کارگران را مایوس میکند و در مقابل تعرض مدام کارفرما و دولت به سطح معیشتش بی حفاظ و بی دفاع میکند. در شرایط کنونی بخش اعظم کارگران سوسیالیست در برای سندیکاسازی هستند و حتی در گرایش سندیکالیستی قرار گرفته اند. اما در واقع جزو گرایش کمونیستی هستند. در اغلب این سندیکاها مجامع عمومی کارگری برگزار میشوند. این سندیکاهای مستقل از دولت را باید مورد حمایت قرار داد. کارگران کمونیست در این سندیکاها فعالیت میکنند و از آن به عنوان ابزاری برای متحد نگاه داشتن کارگران استفاده میکنند. مبارزه برای اصلاحات یک جزء دائمی مبارزه کارگری و کمونیستی است. اما برای خط کمونیستی و کارگری مساله این است که جنبش مطالباتی و بطور کلی رفرف کمجای کار عمومی و اهداف کمونیستی کارگریش قرار دارد. مطالبات را هر چند کم و زیاد کنی باز مطالبه است و رفرف است. بنا بر این و در اساس کارگران کمونیست خواستار برپایی جنبش مجامع عمومی و شوراها کارگری اند. جنبش مجامع عمومی آن آلترناتیو است که توده طبقه کارگر را به نیروی خود آگاه میکند و به میدان می آورد. مجامع عمومی کارگری طرف اتحاد و تجمع و قدرت نمایی توده کارگر و محملي است که کارگران سوسیالیست و کمونیست میتوانند توده کارگران را به نیروی جمعی و متحد خود آگاه کنند و به میدان بیاورند. برگزاری مجامع عمومی کارگری منظم کاری طبیعی و در دسترس و عملي و آسان تر از هر نوع تشکل سندیکایی و غیره است. این سنت دیگر و سنت کمونیستی و کارگری در جنبش طبقاتی کارگران است که هم ابزار قدرت و اتحادشان برای گرفتن حقوق و امتیازات کارگری از کارفرما و هم ابزار آماده شدن طبقه کارگر به مثابه طبقه واحد برای شرکت در تحولات سیاسی و مبارزه برای کسب قدرت سیاسی است.

بهرام مرسر: اول تاکید کنم که من فعال جنبش سندیکایی نیستم و طبعاً جوابم با جواب کسی که خود را فعال سندیکالیستی میدانم فرق میکند. جواب های ما هم طبعاً متفاوت است. سندیکا اگر تعریف من در آوردی و "وطنی" آن جریانات رفرفیستی که به آن اشاره کردم را قبول نکنیم، تشکلی معین است که پیش فرض هایی برای وجود آن لازم است. سندیکا ها مستقل از اینیکه در انتهای قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ تحت چه شرایطی شکل گرفتند، امروز ارگان های وابسته به احزاب بورژوازی رفرفمیست در اروپا و آمریکا هستند. احزاب رفرفمیست بورژوازی سندیکا را بعنوان ابزار خود برای دخالت در اوضاع سیاسی جامعه خود بکار میگیرند. جنبش سندیکایی بدون وجود این جنبش رفرفمیستی بورژوازی نمیتواند وجود داشته باشد. سندیکا ها در اروپا یا آمریکا، آنجا که مدافعان وطنی سندیکالیسم در ایران به قدرت آنها برای اثبات درستی طرحشان مدام رجوع میکنند، بدون وجود احزاب سوسیال دمکرات و رفرفمیست اساسا امکان عمل نخواهند داشت. خود سیستم سندیکایی امروز بخش لایتنجری حاکمیت بورژوازی است، میلیون ها دلار خرجش میکنند و در هر کشمکش اجتماعی طبقه کارگر آن را بعنوان نماینده "اتام الاختیار" طبقه کارگر به تکنوکرات میلیونر و یک بوروکراسی سنگین بخشی از سیستم هستند. بدون وجود این احزاب سوسیال دمکرات که خود بخشی از قدرت و حاکمیت بورژوازی هستند، عمل سندیکا اساسا غیر ممکن است. این سندیکا ها بدوا محتاج قبول نقضشان و به رسمیت شناخته شدنشان از طرف بورژوازی هستند. اینکه چرا جنبش سندیکایی و کارگری هستم اما سوال این است که چه تشکلی همین نکته است. چه در دوره حکومت شاه و چه

طبقه کارگر در رسیدن به استبداد، قوانین و مناسبات سرمایه دارن است که استعمار و سرکوب شدیدی را برای خرید کار ارزان بر طبقه کارگر تحمیل کرده است. مانع سرکوب و خفقانی است که سرمایه داران بوسیله دولت و زندان و اطلاعات و آخوند و شکنجه گر و بیسیجی و... دامن کرده اند. همانطور که اشاره کردم طبقه کارگر باید این را نشانه گرفته و رهبران و تشکل هایشان و احزاب سیاسی متعلق به خودشان با مبارزه برای عقب زدن تعرض کارگران را بورژوازی راه را برای پیشروی هموار کنند. شرایطی که اکنون بر طبقه کارگر تحمیل شده است بر اثر تأثیر گذاری سندیکالیستها نیست، این گرایش در کنار دیگر گرایشهای کارگران است، این گرایش و طرفدارانش همیشه و در حال حاضر و در خفقان و سرکوب کنونی فکر میکنند میتواند راه حلی برای بیرون بردن کارگران از وضعیت کنونی باشند، خوب به نظر ما این ممکن نیست. راه حل ما تقابلی جدی با قوانین سرمایه داران و سرکوب آزادی های کارگران برای تشکل و اتحادشان است، این مبارزه از جمله برای آزادی همه گرایشات و از جمله سندیکالیست ها یا انارکو سندیکالیست ها و .. است. اشتباهه اگر ما مشکل اصلی را بنییم و فکر کنیم که مشکل اصلی طبقه کارگر سندیکالیستها و حتی دیگر گرایشات است. مانع اصلی در پیشروی طبقه کارگر سرکوب و قوانین همه جانبه سرمایه داران است که باید با آن مقابله و مبارزه ای جدی کرد و البته در کنار این، عقیم بودن و نا کارا بودن و بی ربط بودن گرایشات دیگر درون کارگران را به مبارزه ای که طبقه کارگر برای آزادی و برابری و سوسیالیسم دارد را باید روشنی و پیگیرانه نشان داد، از جمله گرایش سندیکالیستی و چپ غیر کمونیستی و غیر کارگری نا مربوط به مبارزه کارگران.

کمونیست: چرا سندیکا در ایران شکل نمیگیرد؟ با توجه به سرنوشتی که سندیکای شرکت واحد و یا سندیکای نیشکر هفت تپه دارد پیدا میکند، ایده سندیکا و ایجاد سندیکا را در ایران چگونه می بینید؟ شکست فعالیت سندیکا سازی در ایران چه تأثیری بر مبارزات جاری کارگران در ایران میگذارد؟ آلترناتیو مورد نظر شما برای بیرون آمدن از این وضعیت چیست؟

مظفر محمدی: سندیکالیسم با سندیکا فرق دارد ما با سندیکاها مشکلی نداریم. مشکل جنبش کارگری سندیکاهای موجود نیست. از تلاش کارگران برای ایجاد سندیکا باید حمایت کرد. کسانی هستند که از بیخ و بن با سندیکا مخالفند. این ها خود از بیخ و بن پرت اند. ایجاد هر نوع تشکل صنفی و سیاسی حق مسلم کارگران است و باید قاطعانه از این حق دفاع کرد. ایجاد سازمانهای کارگری امر خود کارگران است. باید تلاش کرد تا سندیکاهایی را که تشکیل میشوند از ساختمان بوروکراتیک اتحادیه ای به مجامع عمومی کارگران متکی کرد.

اما سندیکای کارگری مستقل چه در زمان رژیم سابق و چه در جمهوری اسلامی اجازه فعالیت نداشته و نمیکارند تشکیل شود. در رژیم سابق سندیکاهای زرد و دولتی تشکیل میشد که فرمال بودند و اغلب وجود خارجی هم نداشتند. در جمهوری اسلامی خانه کارگر و شوراها، اسلامی مانع هر نوع تشکل و اتحاد کارگری شدند. تلاشهای اخیر برای سندیکاسازی نمونه شرکت واحد، هم بامانع خانه کارگر و شوراها، اسلامی و هم دولت و پلیس روبرو شده است. سندیکالیست اروپایی، به مثابه عصری از نظام سرمایه داری چه در سیستم سوسیال دمکراسی و سرمایه داری دولتی و یا بازار آزاد، برای چانه زنی بر سر قراردادهای تسجیمعی و احتمالا امتیازی ولو کوچک برای کارگران پذیرفته شده است. اما سندیکالیست ایرانی را زبانش را میبرند و آنقدر در زندان نگه میدارند تا تسلیم شود حتی دست از سندیکالیستش بردارد... جمهوری اسلامی هرگونه اتحاد و تشکل طبقه کارگر را چه توده ای و چه حزبی اش خطر جدی برای خود میدانم و تحمل نمیکند. سندیکاهم با توجه به ماهیت و عملکرد و نوع سازمان و کارش قادر به مقابله با این سه استبداد و سرکوب نیست. با این و آن صنف کارگر آن هم در

داده هائی؟ جنبش مجامع عمومی اردکان این را دارند بدون این که مجبور به کار مخفی عجیبی برای تشکیلش بشویم، فراخوان داده شود و تشکیل شود. مجبور نیستیم بنشینیم و ببینیم که در کدام روزنامه دولتی آگهی تشکیل جلسه را میدهیم. کارگر به صرف شرایط کارش متشکل است. هر فابریک و سالن تولیدی میتواند محل تشکیل مجمع عمومی باشد. مجامع عمومی نمایندگان را بجای خود نمیدانند، هر تصمیمی با رای اکثریت کارگران گرفته میشود. همین سد دفاعی مجامع عمومی در مقابل سرکوب دولت است. جنبش مجامع عمومی بر دموکراسی مستقیم کارگری تکیه دارد. ای کاش اساتلو بجای فعال سندیکالیست، فعال جنبش مجامع عمومی بود، آنوقت به شما اطمینان میدهم که امروز بجای زندان در کنار رفقای کارگرش بود.

رحمان حسین زاده: با این پیش فرض سوال شما که سندیکا در جنبش کارگری ایران شکل نمی گیرد، موافق نیستم. من فکر میکنم در جنبش کارگری ایران بعد از گرایش سوسیالیستی و آلترناتیو، آن در جنبش کارگری، گرایش سندیکالیستی و ایجاد سندیکا، گرایشی قابل اعتنا است و نباید به نقش آن بی توجه بود. صرفنظر از موقعیت فعلی، این جریان با اتکا به حمایت سنت بین المللی تریدیونیوئیسم به مثابه گرایش جناح چپ بورژوازی در میان کارگران، قابل تحمل بودن سیاست و سنتهای آن برای بورژوازی حاکم ایران، ظرفیت گسترش و رشد را دارد. لذا یک مصاف تعیین کننده جریان سوسیالیستی کارگری در دوره آتی در برابر این گرایش خواهد بود. گرایش سوسیالیستی مداوماً موظف است تمایز سیاست و پراکتیک خود را با سندیکالیسم و گرایشات دیگر درون جنبش کارگری ترسیم کند. به طور زمینی و مستدل و نه فرقه ای و سکتی فعالیت و حرکت و افق محدود و غیر رادیکال سندیکالیسم را نقد کند. در مقابل ایجاد سندیکا و افق و راه حل سندیکالیستی، ما به مثابه گرایش سوسیالیستی، بر ایجاد مجامع عمومی کارگری منظم و سازمان یافته به عنوان کارسازترین و عملی ترین شکل سازمانیایی توده ای کارگری تأکید میکنیم. مجمع عمومی سازمان یافته و منظم و شورای واقعی هر محل و محیط کارگری خواهد بود. توده کارگر با دخالت مستقیم خود، بی واسطه اراده و قدرت طبقاتی متشکل خود را در جدال طبقاتی روزمره به کار میگیرد. بر خلاف سندیکالیسم صنفی گری را تقدیس نمی کنیم و رهبران کمونیست کارگران و هیئت های سیاسی مبارزات کارگری را سرلوحه کار خود قرار میدهند. همچنین تحزب کمونیستی و اتکا به این ابزار حیاتی پیشبرد مبارزه دایمی اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر پای ثابت آلترناتیو کمونیستی کارگران است.

اسد گلچینی: ابتدا این مساله باید روشن باشد که سندیکا(اتحادیه) تشکیل مناسب و مورد نظر طرفداران رفرمیسم و سندیکالیسم است. سندیکا راه حل غیر کمونیستی و کارگری بخشی از کارگران و فعالین سیاسی متعلق به این گرایش در درون کارگران است. این گرایش در نقطه مقابل گرایش کمونیستی است که راه حل متشکل کردن کارگران در دست یابی به حاکمیت سوسیالیستی است. سندیکا راه حل سندیکالیستها و رفرمیستها در درون طبقه کارگر برای ماندن در چهارچوب نظام سرمایه داری است. سندیکا در ایران و کشور های مشابه که همواره با بحران های سیاسی و اقتصادی روبرو هستند شانس و اقبال ندارند. این گرایش سالیهای زیادی است که در کشور هایی که زاده این راه حل برای مبارزه کارگری بوده اند به بن بست رسیده است و کارگران تا جایی که توانسته اند آلترناتیوهای دیگری ایجاد کرده اند که به این اتحادیه ها مربوط نباشد و مکانیزم آنها را دنبال نکنند. اتحادیه ها راه حل بخشی از جنبش بورژوازی برای طبقه کارگر بوده است و منتهاست اتحادیه ها (سندیکا) در کنار بخشی از سیستم و دولت ها بر علیه کارگران و منفعت طبقاتی و سیاسی آنها عمل کرده اند، بویژه در دوران های بحرانی اینها دیگر به هیچ عنوان آفتابی هم نمیشوند. شرایط کنونی را ببینید، در برابر اخراج هزاران نفر از کارگران در صنایع بزرگ در آمریکا و اروپا آیا تنها یک خبر از

مقابله و جنگ فلان اتحادیه کارگری در این کشور ها میشنود؟ در ایران هم همینطور است سندیکالیست ها همین راه را رفته و میروند. اما این را نباید فراموش کنیم که هر جا کارگران دست به ایجاد هر نوع تشکلی که سلطه شوراها ی اسلامی رژیم را از بین میبرد و یا تلاش برای احقاق هر بخشی از خواسته هایشان است، بدون وجود و یا دنباله روان آن هستند، این همان واقعیت درونی طبقه کارگر است و باید برسمیت شناخت و باید ضمن اینکه از حضور و وجود چنین شکل هایی دفاع کنیم تلاش کنیم راه حل درست و کارگری را به همه کارگران بگوییم. به این معنی که جنبش مجمع عمومی و متکی کردن این تشکل به قدرت و اراده توده کارگران و تصمیم آنها و مرتبط کردن به بخشهای دیگر کارگری را مبنی قرار بدهند. محدودیت های اتحادیه را مرتباً بگوییم و هر جا گرایش کمونیستی حضور فعال و منسجم دارد بتواند الگوی مجمع عمومی گسترش و منظم کردن این جنبش را جلو پا بگذارد. حضور فعال ما و کارگران کمونیست، تشکل و اتحاد این گرایش را در تضمین میکند.

ببینید، حتی اگر محدودیت ها و سرکوب رژیم اسلامی روی سندیکاهای شرکت واحد و هفت تپه و ... کنار رود، این سندیکا ها بدلیل اینکه خود را محدود به صنف های خود میدانند قادر به تکثیر نخواهد بود چرا که مبارزه کارگران در ایران نمیتواند در این محدوده باقی بماند و بسرعت این راه حل های سندیکالیستی پشت سر گذاشته خواهد شد و بشدت حاشیه ای میشوند. اینها راه حلی طبقاتی و متحدانه برای طبقه کارگر در مبارزاتش با سرمایه داری و دولتش نیستند و دیر یا زود گرایش کمونیستی در درون این کارگران باید راه حل خود را پیش پا بگذارد. از نظر کمونیستها هر تشکل کارگری بخشی از مبارزه طبقه کارگر است. اتفاقی که امروز برای همه سندیکا ها در دنیا افتاده است عیناً و ناچاراً هم دیر یا زود برای سندیکا های ایران هم تکرار میشود. این جنبش مجمع عمومی است که قادر به دیدن همه مبارزات طبقه کارگر مستقل از صنف و رشته و ملیت و منطقه و ... است، جنبشی که میتواند همه تشکل های کارگری را به خود ملحق کند و مرتبط کند و این در حالی است که جنبش سندیکایی مطلقاً قادر به این نیست.

شکست دادن و سرکوب و یا از بین بردن سندیکاهای موجود بوسیله سرمایه داران و دولشان، البته که تأثیر باز هم بدتری بر اتحاد و مبارزه کارگران میگذارد و ما نباید اینگونه تصور کنیم که گرایش سندیکالیستی با شکست این تشکل ها از بین میرود، نه، حضور خود اینها و فعالیتشان بخشی از تلاش برای پس زدن سرکوب کارگران است و این گرایش در اشکال متفاوت و به نسبت شرایط سیاسی حضور خواهد داشت. آلترناتیو ما برای سازماندهی و اتحاد کارگران بر پای و سازماندهی جنبش مجامع عمومی است، این برای ما هویتی است، پایه ای است و جنبش طبقه ما در این جنبش میتواند ابراز وجود مستقیم، رادیکال و طبقاتی داشته باشد، مجمع عمومی بمثابه ابزار مبارزه و اعتراض کارگران و گرایش کمونیستی این طبقه است که در صورت حضور قدرتمند و سازمان یافته کارگران کمونیست میتواند بطور منظم و هر گاه کارگران بخواهند و نیاز داشته باشند به برپایی آن مباردت کنند.

کمونست: گرایشات فی الحال موجود و فعال درون جنبش کارگری ایران از نظر شما کدام ها هستند؟ نظراتان در مورد جریاناتی حاشیه ای که در چند سال اخیر به نامهای کمینه های هماهنگی و پیگیری و یا "تشکل ضد سرمایه داری" یا "تشکل لغو کار مزدی" و "اتحاد آزاد کارگری" و غیره بوجود آمده اند، چیست؟ برخورد کارگر کمونیست و رادیکال به اینها باید چگونه باشد؟

مظفر محمدی: ناسیونالیست ها، لیبرال ها، کارگر کارگری ها، توده ایست ها و بالاخره سندیکالیست ها هر کدام به درجه ای جنبش طبقه کارگر را تحت تأثیر قرار داده اند. این گرایشات

همگی متفق القول اند که طبقه کارگر باید دنبال کار خود باشد. دنبال مزد خود باشد. اصلاً مبارزه طبقه کارگر یعنی مبارزه اقتصادی و اگر تشکلی هم بخواهد برای همین کار است و کارش تنظیم رابطه بین کار و سرمایه و کارگر و سرمایه دار است که نه سیخ بسوزد نه کباب. هم سرمایه دار سود ببرد و هم کارگر مزدی بگیرد و زندگیش را بگذرانند.

این سنت و جریانات از درون و بیرون طبقه کارگر تلاش دارند تصویری از طبقه کارگر به خود او و به جامعه بدهند که گویا طبقه کارگر و جنبش کارگری، کاری به جامعه و جنبشهای دیگر و به سیاست ندارد و بنا براین حزب سیاسی هم نمی خواد. و گویا جنبش کمونیستی و حزب کمونیستی کارگری، مستقل از طبقه کارگر و در بیرون آن است نه جزئی از جنبش طبقه کارگر...

علاوه بر گرایشات فوق، در سالیهای اخیر کمینه ها و نهادهای نشریات کارگری و به نام کارگر بوجود آمده اند. بخش اعظم اینها در تشکلی به نام "شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری" جمع شدند. در کمینه ها از کارگران سوسیالیست و سندیکالیست تا توده ایست و انارکوسندیکالیست و چپ های خلقی و گرایشات دیگر فرقه ای، سکتاریستی و ذهنی وجود دارند که گامها بر سر قیومیت کارگر در میان خود و با هر کمینه با کمینه دیگر رقابت میکنند. این ملقمه از گرایشات گوناگون اگر چه به اندازه گرایشات فوق قوی و موثر نیستند اما بهر حال وجود دارند و تأثیری می گذارند. این نهادها امر خود را ایجاد سازمان های کارگری تعیین کرده اند اما در عمل خود جانشین سازمان و تشکلهای توده ای کارگری اند.

بخشی از این طیف از زاویه کارگر کارگری آمدند گفتند که تحصیلکرده ها و کسانی که کارگر نیستند نماینده کارگر نیستند و وقت آن رسیده که زبان کارگر خود کارگر باشد. گفتند کارگر ناخوداگاه و خودبخود گورکن سرمایه داری است، تشکل کارگری مستقل از احزاب سیاسی است. یعنی کارگر به حزب احتیاج ندارد. جنبش کارگری ضد سرمایه داری است، اما نظام سیاسی خاصی را پیشنهاد نمیکند، یعنی در سیاست دخالت نمی کند. و کل جنبش کارگری از نظر اینها همان مبارزه اقتصادی است که آن هم هر صنف برای خودش و خرد خرد باید تلاش کند حق خود را بگیرد و سندیکایش را درست کند.

یک بخش از اینها خود را به جای تشکل توده ای کارگری تعریف کرد و فکر میکرد و شاید هنوز هم فکر میکند که در وجود پراکندگی طبقه کارگر شبکه فعالین کارگری میتواند خلا تشکل توده ای و سراسری کارگری را پر کنند و یا هر کجا تحرک کارگری است چیزی به نام اتحادیه و سندیکا سرهم بپند کنند. اتحادیه آزاد کارگران یک نمونه آن است. در حالی که در عمل و در دنیای واقعی دامنه عمل این "کمینه های کارگری" از کارگران این محافل فراتر نمی رود و در نتیجه خود نیز وظایف مبارزه اقتصادی کارگران را بر عهده میگیرند. اما این وظایف هم عملاً در چهارچوب اقداماتی چون خبر رسانی و جمع آوری تومار و امضا و از این قبیل محدود میمانند.

بخشی از فعالین این کمینه ها میگویند مجمع عمومی تشکل نیست. مگر میشود صداهای گری از کارگر یک مرکز کارگری را زیر سقفی جمع کرد. با وجود این در میان این محافل طرفداران مجامع عمومی کارگری وجود دارد. اما تصور اینها هم همین مجامع عمومی است که هر از چند گاهی به مناسبتی برگزار میشود. نه جنبش مجمع عمومی که صرفنظر از اینکه اعتراضی باشد یا به بطور منظم تشکیل میشود. مجمع عمومی منظمی که مرجع تصمیم گیری و منشا اتحاد کارگران و سخنگوی مبارزاتشان است.

بخش عمده این محافل و کمینه ها نهایتاً به محافظه کاری توده کارگر از طرفی تمکین و در سندیکالیسم و توده ایسم که گرایشاتی پایدار تر و عامه پسند تر اند ادغام گشته و به میلغین و فعالین این گرایشات تبدیل میشوند. علیرغم تلاشهای ناموفق طیفی از کارگران سوسیالیست در این کمینه ها، اما متأسفانه این سنت پوپولیستی و چپ فرقه ای در جنبش کارگری،

موجب آشفتگی فکری در میان بخشی از فعالین کارگری هائی گشته و در نتیجه از پاسخگویی به نیاز کارگران به تشکل های توده ای عاجز نموده است.

کمینه های کارگری سنتی قدیمی در جنبش کارگری هائی گشته. این سنت اکنون به تفکر فرقه ای چپ سنتی ایران آلوده شده و به شکل دیگری در آمده است. کمینه های واقعی کارگری، محافل کارگران سوسیالیست و چپ و کمونیست درون جنبش کارگری است. پایش در کارخانه ها و لولای اتحاد و متشکل شدن کارگران است. کمینه های کارگری در عین حال حلقه های بهم پیوسته در جنبش کارگری و با کارخانه ها و مراکز کار برای ایجاد همبستگی و بهم بافتن بخشهای مختلف کارگران و مبارزاتشان و ارتقای اعتراضات و مبارزات صنفی اینجا و آنجا به مبارزات سراسری با اتکا به خواسته های سراسری طبقه کارگر است. این کمینه ها علاوه بر اینکه موتور محرکه کارگران در مبارزات و دفاع از حقوق و معیشتشان هستند، در همان حال در محافل کارگری آموزش مارکسیستی کارگران را سازمان میدهند. طبقه کارگر و بخصوص فعالین و رهبران و اژیتاتوره های کارگری میتوانند از همه ابزارهای ممکن برای متحد و متشکل شدن و قوی شدن استفاده کنند. کمینه های کارگری یکی از این ابزارها است. کارگران سوسیالیست و کمونیست درون محافل و کمینه های موجود که بحث کردیم باید بتوانند بقیه خود را از این سنت رها کرده و به سمت ایجاد کمینه های کارگری در کارخانه ها، کمینه های کمونیستی کارگران و دامن زدن جنبش مجامع عمومی کارگری بروند. اگر بخواهد در چند کلام بگوییم. باید مجدداً و مکرراً جایگاه و نقش محافل و شبکه های کارگران پیشرو در طبقه کارگر و جنبش کارگری را خاطر نشان کنیم. مقوله محافل کارگری، رهبران اعتراض و مبارزه کارگر، رهبران عملی کارگران، اژیتاتور کارگری، حزب کارگری و کمونیست کارگری را باید مکرراً توضیح داد. در مقابل آشفتگی کنونی در طیف چپ درون کارگران، باید خاطرنشان کرد که شبکه ها و محافل کارگری باید معلوم باشد که پایشان در کدام مبارزه کارگر در کارخانه است. رهبر کدام مبارزه و اعتصاب کارگری اند. افشاش چیست؟ از چه یاستی پیروی میکنند، اکونومیست، یا فر میست، یا سوسیالیست اند؟ کارگر کارگری و حزب ستیز اند یا طرفدار حزب سیاسی کارگر و از آن طریق دخالت طبقه کارگر در سیاست و برای کسب قدرت سیاسی؟... اینها سوالاتی هستند که باید در مقابل این کمینه ها و جمع های فعالین کارگری قرار داد. صرف کارگر بودن محافل و شبکه ها هنوز کافی نیست. سوال اساسی این است که میخواهند کارگر را به کجا ببرند؟

بهرام مدرسی: چپ غیر کارگری و رفرمیست به نظر من در دنیای بی جوابی به نیازهای طبقه کارگر دست به تشکیل چنین تشکل هایی زد. ابتدای کار طبعاً همانطور که در سوال های اول به آن جواب دادم همه کسانی که به هر دلیل خود را فعالین جنبش کارگری میدانستند، در مقابل این سوال قرار گرفتند که پس از شکست دوم خرداد و از میدان رفت آن رفرمیسم رسمی بورژوازی و ارگان هایش، چه چیز باید جایگزین شود؟ دقیقاً بعد از پایان این دوره است که ما شاهد شکل گیری این کمینه ها هستیم. این ها به نظر من تأثیر جدی بر مبارزات طبقه کارگر نداشت و ندارند. جمع هم نظران سیاسی جایی با هم جمع شده اند و به نمایندگی طبقه کارگر سیاست نمیکند.

این ها جمع هایی تشکیل داده اند و به نمایندگی طبقه کارگر خوششان را تشکل فلان نام نهانند. به حزب ما میگویند سکتاریست اما خودشان با جمع سه یا چهار نفرشان نمایندگی تام الاختیار طبقه کارگر را دارند. در هر تند پیچ سیاسی اما بخاطر اختلافاتی که به پیما دارند، کمینه های شمال و جنوبشان به جان هم افتادند. همانطور که قبلاً جمع شدنشان ربطی به مبارزه کارگری نداشت، اختلافات این ها با یکدیگر هم ربطی به اعتراض کاری نداشت و ندارد. این ها بر سر مسایل سیاسی روز با هم اختلاف پیدا کردند. مقتضح ترینشان جریانات وابسته به نئوتوده ای های آذین و کومله است. اینجا شما به روشنی همان

که ما این سنگر را نساختم. چه در بخش های حاشیه ای و چه کلیدی.

رحمان حسین زاده: این مشاهده شما درست است. شکل گیری فعالیت‌های حاشیه ای همین نهادها و جنبه‌هایی که قبلا از آنها نام بردیم، انعکاسی از تمرکز فعالیت در مراکز کوچک و با نقش محدود در جنبش کارگری است. یک علت اینست که رشته های کارگری کوچک و کم نقش ترمادوما در معرض تعرض سرمایه داران و دولت هستند و در این دوره جنب و جوش کارگری در این مراکز بیشتر بوده است. طبیعی است هر فعال کارگری و هر اندها دوستدار کارگر به درست خود را موظف دیده از این مبارزات حمایت کند و در کنار آنها باشد. در کنار این واقعیت، یک مسئله دیگر اینست که خود مراکز کلیدی کارگری در ایندوره کم تحرکند. در بخش مربوط به نقش قانون کار اشاره کردم که نفس وجود شغل "قانونی و ثابت" و شامل قانون کار، کارگران مراکز اصلی را به امکاناتگرایی و "کلاه خود را چسباند" سوق داده است. در شرایط به گروگان گرفته شدن نان سفره کارگر و وجود صف میلیونی بیکاران پشت درب کارخانه وجود این محافظه کاری و "قانع بودن قابل درک است. این وضعیت را با مبارزه ای دایمی برای افزایش دستمزدها در همه رشته های کارگری و مبارزه بی امان کارگران و شاغل و بیکار علیه بیکاری و با تغییر تناسب قوای قلم به قدم به نفع جنبش کارگری میشود، تغییر داد.

این دو فاکتور باعث شده فعالیت به محیط های کوچکتر محدود بماند. نه تنها دخالتگری بلکه نقد و جدل و بحثها هم در این چارچوب محبوس بماند. به نظر آگاهانه باید به گرگاههای موانع مبارزات کارگری در مراکز کلیدی پرداخت و تغییرات لازم را در نقد و جدل و راه حل نشان دادن به منظور برون رفتن جنبش کارگری و مراکز کلیدی را از وضعیت فعلی تعقیب کرد.

اسد گلچینی: نه، مشکل ما بعنوان حزب حکمیتست در این نبوده است که به بخش های حاشیه ای و کم تاثیر در جنبش کارگری پرداخته ایم و یا مشغول بوده ایم. بخش کم تاثیر و با پر تاثیر طبقه کارگر کدام که مبارزه ای دارند و میتوان بر آنها تأثیری گذاشت باید این کار را کرد. همیشه ما هم مبارزه ای کارگری در هر گوشه و کناری و تا کارخانه و شرکتی را بعنوان فعالیت و تلاش طبقه کارگر ببینیم و تعقیب کنیم یا به مسائل و مضللاتی که فکر میکنیم گریبان این بخش از فعالین و یا کارگران را گرفته است اتفاقا باید پرداخت. بهر درجه ما توانسته باشیم بر این بخش هم تاثیر گذاشته باشیم کار خوبی کرده ایم مشکل ما در اینجااست که صدایمان و تأثیرات کارمان را نمیتوانیم به بخشهای موثر و حتی غیر موثر برسانیم. مشکل کارگران و فعالین موثر هم دقیقا این است که در سطح وسیعی با ما همراه نشده اند. صدایمان هنوز بخوبی به فعالین و رهبران کمونیست نمیرسد. نمیتوانیم دیوار خفقان و سرکوب را برای متحد کردن کارگران کمونیست بشکنیم. نتوانسته ایم حتی نقد خود را بخوبی به همه فعالین و دست اندرکارانی که به کارشان ایراد جدی داریم در هر دو بخش موثر و کم تاثیر برسانیم. یا شاید هنوز هم حرفهای ما و کار و فعالیت‌های ما طوری است که نمیتوانیم آنها را جلب کنیم. قبل از هر چیز نحوه فعالیت محدود ما، متمرکز نبودن روی معضلات جنبشمان و رهبران و عدم حساسیت این رهبران و بویژه کمونیستهای آن به حزب ما ایراد جدی است ...، و همینطور شدت استبداد و خفقان است که موجب ما این وضع شده است.

کمونیسټ: می‌دانیم که نه با اطلاعات داند در مورد فلان مبارزه کارگری و یا پخش اخبار کارگری که بعضا لازم است حتی با فعالیت تبلیغی، ترویجی و سازماندهی نیز در دنیای واقعی و در شرایط امروز نمیتوان کارگر و فعال و رهبر کارگری را جذب کرد. اولاً، کمونیسم و به این اعتبار حزب کمونیستی طبقه کارگر باید یک پای قدرت در جامعه باشد تا کارگر و فعال کارگری بدانند با انتخاب کردن آن در جامعه و در مقابل جمهوری اسلامی و سرمایه داران

خطاب قرار داده ایم که نباید در حالی که به همسرانشان در خاتون آباد تیراندازی میشود یا زبان رهبر سندیکای شرکت واحد را می‌برند و او و همکارانش را سالها در زندان نگه میدارند و ...، ساکت باشند. و همواره کارگران مراکز بزرگ کار را هشدار دادیم که دست به کلاه خود گرفتن کلاهی برای کسی باقی نمیگذارد. اما واقعیت این است که این مراکز کارگری بزرگ را نمیشود از بیرون فتح کرد. باید سراغ کارگران سوسیالیست این مراکز را گرفت. متأسفانه در اینجا نیز یخش زیادی از فعالین و محافل کارگران سوسیالیست کارگری به گرایشات غیرکارگری و یا به سندیکالیسم و محافظه کاری آلوده اند. باید سیاست کارگری و کمونیستی را به میان این فعالین کارگری برد. باید آنها را با نقد گرایشات غیرکارگری مسلح و مجهز زد. باید جنبش جماع عمومی کارگری را دامن زد. باید روحیه طبقاتی و همسران و متحدان را در میان کارگران به مثابه طبقه واحد برانگیخت. کار زیادی باید کرد. بهر درجه کارگران مراکز کلیدی بجنبند و به میدان بیایند، مبارزه کنونی طبقه کارگر خصلت و قدرت دیگری می‌بخشد و حد اقل و در گام اول تعرض ضدکارگری کارفرما و دولت را به معیشت طبقه کارگر کند میکنند و تصویر دیگری از طبقه کارگر، تصویر قدرتمندی به خود طبقه و به کل جامعه میدهند.

گرایشاتی که در بالا مورد اشاره قرار دادم در مراکز بزرگ کارگری هم حضور و جود دارند و ضرر خود را می‌رسانند. برای مثال به نظر من یکی از دلایل کندی حرکت طبقه کارگر در مراکز بزرگ کار، حضور و وجود سنت توده ایستی و محافظه کاری و سازشکاری این جریان است. کارگری است. توده ایسم در یک دوره طولانی مبلغ شوراهای اسلامی بوده و اکنون در جنبش سندیکایی هم پشت سندیکاها قایم شده و سیاست سازشکارانه خود را در خدمت به کارفرما و دولت پیش می‌برد. این گرایش در جنبش کارگری سم است. باید این سم را از جنبش کارگری زدود.

بهر حال باید طبقه کارگر و جنبش اش را متوجه کرد که مرکز و منش قدرت جدی اش در مراکز کارگری بزرگ است که شاه‌رگ حیات و ممات بورژوازی است. طبقه کارگر و فعالین کارگری سوسیالیست و کمونیست باید به این واقعیت مهم و سرنوشت ساز عطف توجه کنند. برای مثال اگر غول کارگری شرکت نفت تکان بخورد، جنبش طبقه کارگر و جنبشهای اجتماعی و آزادیخواهانه به مرحله جدیدی پا می‌گذارد که عفت نشینی سرمایه داران و سرکوبگران در مقابل آن حتمی است.

بهرام مرسسی: جواب من به این سوال شما مثبت نیست. به نظر من با اگر در کنار آن طیف کارگران کمونیست سنگر های خودمان را می‌ساختیم و درستی آن ها را نشان میدادیم. ما اگر جنبش جماع عمومی را ثابت میکردیم. اگر نشان میدادیم که این جنبش و این قالب بهترین شکل برای مبارزه امروز طبقه کارگر است، اگر نشان میدادیم که در مجامع عمومی ما محتاج انتخاب نماینده نیستیم، ما قدرتمان از دمکراسی مستقیم کارگری می‌آید، اگر نشان میدادیم که برای مجامع عمومی محتاج اجازه دولت و رسمیت یافتن آن از طرف دولت نیستیم. اگر نشان میدادیم که برای تشکیل مجامع عمومی فعلا محتاج دفتر و اطلاعیه در روزنامه رسمی دولتی و غیره نیستیم. اگر نشان میدادیم که همه تصمیمات ما در این مجامع گرفته میشوند و نماینده گانی که بجای کارگران تصمیم بگیرند در کار نیست. اگر نشان میدادیم که مجامع عمومی قدرت ما است چرا که قدرت ما از تشکل ما است و دولت نمیتواند بیاید و همه ما را دستگیر کند. اگر نشان میدادیم که در این الزامات ما دیگر جای کسی مثل اساتلو نه در زندان بلکه در کنار همکارانش در شرکت واحد بود. اگر به کارگران شرکت واحد و هفت تپه نشان میدادیم و قانعشان میکردیم که مجامع عمومی این شرکت ما ضامن تحقق خواسته هایمان است و به این اعتبار اگر چنین جنبش مجامع عمومی را شکل میدادیم، انوقت من با این که در شروع کار روی فلان بخش حاشیه ای متمرکز کردیم مشکلی نداشت. مشکل من این است

ایجاد کمیته های کارخانه، نمایندگی های کارگری و کمیته های کمونیستی پاسخ دهند. محیط های کار و محافل کارگری و هر تشکل و شبکه ای از کارگران و فعالین آنها به این نتیجه باید برسند که تشکل های کارگری را با اتکا به مکانیزمهای مبارزه کارگران در محیط های کار بر پا کرد و اینجا ها باید برای این فعالیتها تلاش کرد. تصویری که پشت ایجاد کمیته هایی که اشاره کردید بوده است از این دور است و هر درجه تعلق کارگری و رادیکالیسم نمیتواند اینجا را به جای تشکل کارگران بنشاند. این اشتباهی بوده که در این 4 سال اخیر این فعالین دچار شده اند و مرتبا خواسته اند که با جرح و تعدیل خود به اتحاد کارگران و با اتحاد یخپوش خودشان برسند که در بسیاری مواقع نتیجه عکس این رادیده ایم. این کمیته ها همانطور که ما بار ها گفته ایم اساسا بخشی از گرایش های سیاسی درون سازمان و احزاب سیاسی اند که با نام کارگر و برای کارگر فعالیت میکنند، دارای همان خصوصیات احزاب کنونی اند، و همانطور که دیده ایم ربطی مستقیم به کارگران و محیط های کارشان و سوخت و ساز های مبارزاتی محیط کارشان نداشته اند. اگر کسی ادعا میکند که اینطور نبوده، باید سوال شود که آیا شما دیده اید و یا شنیده اید که دو گروه از این گروه و کمیته ها با هم یکی شوند؟ همانطور که هیچوقت نخواهید که چند گروه چپ در اپوزیسیون ایران که در قید حیاتند یکی بشوند و متحد بشوند. اگر مساله اتحاد کارگران است و سیاست های معینی دنبال نمیشود چرا با هم یکی نمیشوند؟ مگر کسی از سندیکای واحد می‌رسد که سندیکا متعلق به بخش خاصی از کارگران با گرایش سیاسی معینی در شرکت واحد است؟ نه این نمیتواند مطرح شود. کمیته ها و تشکل های فعلی در بهترین حالت لازم است که متوجه شوند و بروند فعالیتشان را متوجه تقویت اتحاد کارگران در محیط های کار کنند. بروند و با هم گرایشی های خودشان در کارخانه و محله برای تشکل شان نشده باشد و کارخانه ورشکسته ای از سوی کارگران کنترل نشده باشد. بدون تردید راه حل ما کارگران راهی که اینجا رفته و می‌روند نبوده و نیست. این همان تأثیرات غیر کمونیستی و غیر کارگری است که در میان فعالین چپ هست و در عدم حضور فعال خط و جهت کمونیستی ما رشد کرده است.

کمونیسټ: به نظر شما یکی از مشکلات این نیست که ما هم در این دوره بیشتر به بخشهای حاشیه ای و کم تاثیر در جنبش کارگری معطوف بوده ایم تا بخشهای کلیدی جنبش کارگری، در نتیجه جریانات حاشیه ای نیز زیادی مورد توجه و نقد ما بوده اند؟ اگر جواب مثبت است، علت آن را چگونه توضیح میدهید؟

مظفر محمدی: ببینید، مشغولیت ما به بخشهای حاشیه ای انتخاب ما نبوده. بخش بزرگی از طبقه کارگر را در مراکز بزرگ با حداقل دستمزد و بخور و نمیری ساکت نگه داشته اند. حد اقل در یکدکه اخیر بیشترین فشار بر بخشهایی از کارگران بوده که در صنایع کوچک تر و یا در معرض ورشکستگی، قرار گرفته اند. صنایع نساجی از این قبیل است. شما نمیتوانید وقتی در میان بخشهایی از طبقه کارگر که مشغول مبارزه و دفاع از معیشتش است مانند همین نساجی ها، لاستیک سازی، هفت تپه و شرکت واحد و دیگر بخشهای کوچک کارگری جنب و جوش هست بی اعتنا باشید و بگویید میروم سراغ مراکز کلیدی کار مانند نفت و ماشین سازی ها و پتروشیمی و ذوب آهن و بخش خدمات شهری و غیره...

بنا بر این توجه جدی دخالت در مبارزه و سرنوشت بخشهای ولو کوچک کارگری و درگیر با کارفرما و دولت کار درستی است. اما در همان حال ما بارها فعالین کارگری و کارگران سوسیالیست مراکز بزرگ کارگری را مورد

نکته ای را که در جواب سوال اولتان گفتم می‌بینید. این ها نه از تردیونیسم شان است که سندیکالیست شده اند، از سر خط سیاسی راست، بورژوازی ننووده ایستی شان است که امروز چنین شکل هایی را به نمایندگی از طبقه کارگر تشکیل میدهند.

کارگر کمونیست به نظر من باید از همه این تشکل ها فاصله بگیرد و هر فعال کارگری که در دام این ها افتاده است را قانع کند که بیرون بیاید. کارگر کمونیست باید به فکر ساختن تشکل توده ای خودش باشد. هر ثانیه وقت تلف کردن با این تشکل ها به ضرر ما است. باید پوسته "کارگری کارگری" شان را کند و لخت و عور با تمام سیاست راست و بورژوازی شان در انتظار عموم قرار داد.

رحمان حسین زاده: ابتدا یک نکته عمومی را تاکید کنم. استبداد خشن و سرکوب نه تنها بر دست و پای سوسیالیستها بلکه بر دست و پای گرایشات دیگر هم در جنبش کارگری سنگینی کرده است. به همین دلیل نه تنها گرایش سوسیالیستی بلکه گرایشات دیگر هم هنوز محال عرض اندام اجتماعی و موثر را پیدا نکرده اند. من فکر میکنم با هر درجه گشایش در اوضاع سیاسی ایران و تغییر تناسب قوا به نفع طبقه کارگر، گرایشات درون جنبش کارگری هم مجال ابراز وجود بیشتر پیدا میکنند. در نتیجه جدال واقعی تر و جدی تر گرایشات درون جنبش کارگری به آینده موکل میشود. در حال حاضر تاکتیک در وهله اول گرایش سوسیالیستی و سپس گرایش سندیکالیستی را قابل اعتنا میدانم. در مورد جایگاه و نقش هر کدام در جواب سئوالهای قبلم به آنها پرداخته ام. در جواب به بخش آخر سئوال شما نظر من اینست: فعالیت این کمیته و نهادها علیرغم نیت فعالین و دست اندرکاران آن که عمدتا هم خود را چپ و سوسیالیست میدانند و علیرغم حسامتی که کشیده اند، فعالیتی در حاشیه مبارزات واقعی کارگری و فعالیتها در حاشیه تحرک گرایشات اصلی جنبش کارگری است. کارکرد این نهادها نه تنها نتوانسته است تأثیر جدی در جنبش کارگری ایجاد کند، بلکه متکی به بستر واقعی و مکانیسم واقعی مبارزه کارگری نبوده است. راه موثر ایجاد سازمانیابی کارگری را مخدوش کرده است. دنباله روی از وضع موجود و گرایشات غیر رادیکال را دامن زده است. روشهای سکتی و برخورد های فرقه ای را دامن زده است. به نظر من کارگر کمونیست و فعالین همین نهادها که خود را کمونیست میدانند، لازمست نقد روشن این روش و سیاستهای به دور از مکانیسم واقعی مبارزه و سازمانیابی کارگری را در پیش گیرند. تمرکز فعالیت برای سازمانیابی توده ای کارگری از کانال مراکز و محیط های کارگری و کمونیسم واقعی آن پیش می‌رود. گرایش کمونیستی کارگران اینجا باید نقش ایفا کند.

اسد گلچینی: بدون تردید باید بگویم که بر اثر استثمار شدید نیروی کار ارزان، سرکوب شدید و نبود هر درجه از آزادی برای کارگران که متناسب با این استثمار و بردگی کارگران است، بیکاری میلیونی و عدم تأمین اجتماعی و بیمه بیکاری برای همه زنان و مردان بیکار، گرایش محافظه کاری و انتظار بیشترین نفوذ و فعالیت را دارد. دیگر گرایشات اعم از سندیکالیست ها، کارگران هستند و هر کدام تأثیرات خوب و بد خود را بر جایی گذاشته اند. خوب از این نظر که بالاخره هر درجه از فعالیت و تلاش برای جلوگیری از پراکندگی کارگران و بر علیه سرمایه داران و سرکوبی که بره انداخته اند مهم است. هر درجه از فعالیت در رساندن صدای اعتراض کارگران و سازماندهی این اعتراضات برای مهم است، هر درجه از متشکل کردن کارگران برای مبارزه با بی حقوقی کارگران و فضای سیاه اسلامی ها خوب است و کارگران کمونیست و رادیکال این واقعیت ها را باید ببینند. اما در کنار این باید به مقابله ای جدی بر تأثیرات بد این فعالیتها و موجودیت بپردازند. بی تفاوتی و محافظه کاری را باید با فعالیت آگاهانه برای پیگیری خواستهها، ایجاد اتحاد و بر پایي مجامع عمومی، گسترش محافل کارگران کمونیست،

احساس قدرت میکنند. در این رابطه باید چکار کرد و چه سنگری یا سنگریهایی را فتح کرد ؟ و آخرین سوال، در شرایط فعلی چکار باید کرد و راه پیشروی طبقه کارگر و رهبران و فعالین کارگری در گرو چیست؟

مظفر محمدی: ما همواره گفتیم که جنبش کمونیستی بخش واقعی از جنبش طبقه کارگراست. مبارزه اقتصادی و سیاسی کارگران، جنبش کمونیستی و حزب کمونیستی کارگران همه اجزای مختلف جنبشی هستند که جنبش کارگری نام دارد. خیل عظیمی از گرایشات گوناگون از چپ و راست، مدام در تلاش هستند و با افاضات کارگر بنامی، کارگر کارگری و لیبرالیستی، حزب گریزی و حزب ستنزی را در میان کارگران تبلیغ میکنند. این ها طبقه کارگر را از کمونیسم و حزب کمونیستی اش رویگردان کرده و دنبال نخود سیاه میفرستند. اینها عملاً در کنار بورژوازی قرار میگیرند. مباحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت، چکیده یک سیاست کمونیستی و کارگری است. تبدیل این سیاست به سیاست طبقه کارگر و بویژه کارگران سوسیالیست و کمونیست، پاسخ انقلابی و انسانی برای تغییر جامعه و آب پاکری رختن بر دست همه گرایشات غیر کارگری در جنبش است. در رابطه با جایگاه حزب کمونیستی کارگران میگویند:

"...ما میگوییم حزبی هستیم که میخواهیم بطور بالفعل حزب طبقه کارگر باشیم. ولی معنیش این نیست که ما صبر میکنیم تا کارگران يك روزي به خیابان بیایند و به ما بگویند چکار کنیم..."

"این تصور که کمونیست ها نمیتوانند برون برای قدرت تا وقتی کارگران قبلاً سیاسی شده باشند و تا جامعه را با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی فالج کرده باشند، اشتباه است. این نه فقط اشتباه است، کلاه برداری است. يك کلاه برداری قدیمی ملیون است. این کلاه برداری قدیمی لیبرال ها است که همیشه خواستند کمونیست را دنبال خود سیاه بفرستند و فتنه هشتاد سال هم موفق شدند. این حزب کمونیست کارگری اگر نماینده چیزی نباشد، نماینده این است که کمونیست هایی هستند که کلاه سرشان نمی رود، یا نمیخواهند بگذارند کلاه سرشان برود. در نتیجه باهمه توجهی که به جنبش طبقه و قدرت سیاسی میکنیم، بخش واقعی از جنبش طبقه کارگر جنبش کمونیستی است. و اینکه این جنبش چه میکند بر طبقه کمونیستی اش فرا خواند. راهی از حزب کمونیست کارگری باید استراتژی خود برای قدرت را داشته باشد و واضح است که هیچ حکومتی را نمیتواند به اسم کمونیست گرفت و نه داشت بدون اینکه کارگران آمده باشند و این حکومت را مال خویشان کرده باشند..."

با نبر این در مقابل همه روشنفکران و ازاده سیاست گریز و حزب گریز و همه وكلا و قیم و وصی های کارگران و رهبران خودگمارده و مصلحان و واعظان جامعه و کارگران که به نام کارگر و سوسیالیست برای طبقه کارگر تکالیف و وظایف و منشور مینویسند، باید طبقه کارگر را به حزب کمونیستی اش فرا خواند. راهی از بردگی مزدی و کسب قدرت از جانب طبقه کارگر بدون حزب کمونیستی کارگری اش غیر ممکن است. بجز این به طبقه کارگر گفتن و برایش تعیین تکلیف کردن ربطی به منافع طبقه ندارد و کاری جز دشمنی با کارگر و ضدیت با کمونیسم نیست. در همان حال یک حزب کمونیستی اجتماعی نمیتواند جدا از شبکه های کارگران سوسیالیست و رهبران عملی کارگران، رهبری کند. حزب کمونیست کارگران باید بیش از هر چیز حزب کمونیست های درون این شبکه های مبارزاتی و رهبران عملی کارگری و اجتماعی باشد.

خلاصه کنم. هدف، دادن تصویری از يك جنگ طبقاتی و همه جانبه به جنبش کارگری است. تصویر افقی که بدون آن جدال دایمی طبقه کارگر با بورژوازی به کشمکش بی پایان و درنداک تبدیل میشود. وظیفه ما کم درد و کم درد سر تر کردن این پروسه و نشان دادن راهی است که طبقه کارگر را از موقعیت طبقه پایین دست و مزدبگیر و برده واری که برای هر ذره بهبود زندگی خود و خانواده اش باید جان بکند، مبارزه

کند، اعصاب کند، زندان برود و کتک بخورد، بیرون بیلورد. این با موقعیت واقعی طبقه کارگر خوانایی ندارد. این وارونگی را باید به خودآگاهی طبقه کارگر تبدیل کرد. این شرط و تضمین اتحاد و تشکل کارگری و پیروزی های پی در پی طبقه در مبارزات اقتصادی و سیاسی اش است. برای این کار طبقه کارگر سنت و داده های خود ش را دارد. طبقه کارگر، توده بی شکل و بی سازمان نیست. اعتراض و مبارزه، جزئی از حیات روزمره انسان در جامعه و یک جز بدیهی زندگی طبقه کارگر است. طبقه کارگر، و حتی همه بخش های جامعه، برای سازمان دادن تلاش خود برای زندگی بهتر، حتی در محقق ترین شرایط هم، رهبران عملی و شبکه و روابط اجتماعی و طبیعی خود را دارند. شبکه کارگران سوسیالیست و رهبران عملی کارگری یک جزء داده طبقه کارگر است.

طیف متنوعی از جریانهای چپ و با ملقمه ای از مارکسیسم دستکاری شده و توده ایسم عریان و با شرمگین سراغ این شبکه های کارگران و فعالین کارگری میروند و از نیاز آنها به آگاهی و عطف به مارکس و سوسیالیسم و راهی استفاده کرده و سوم خود را تزریق میکنند. بخشی از اینها طرفداران گرامشی و بنا به تعریف و خدمتگزاران جنبش کارگری اند تا به قول گرامشی، "این جنبش آنقدر توانمند شود که کادرهای مورد نیاز خود را به وجود آورد و این کارها بتوانند با استقلال از احزاب سیاسی و اهرمهای دولتی و کارفرمایی، وظایف اتحادیه ای خود را در سطوح مختلف به پیش برند. نقش اصلی خود را که تربیت بوروکرات های توانا و متخصصین صنعتی برای کارگران است به خوبی ایفا کنند!"

شبکه وسیع کارگران سوسیالیست و رهبران عملی کارگران را باید ازنفوذ گرایشات غیر کارگری و غیر کمونیستی و بوروکرات های متخصص و دلال کار و سرمایه، مصون نگه داشت. این وظیفه کارگران کمونیست در میان شبکه های کارگران و رهبران عملی کارگری و حزب کمونیستی کارگران است. این پیش شرط عروج جنبش کارگری است. جنبش کارگری ای که به موقعیت اجتماعی و سیاسی در جامعه آگاه و به ضرورت دخالتش در مسایل جامعه واقف است، جنبشی که مرکز و منشأ قدرت جدی خود در مراکز کارگری چون شرکت نفت، پالایشگاه ها، ماشین سازی ها و خدمات شهری که شاهرگ حیات و معامت بورژوازی است را می شناسد، جنبشی که ابزار اتحاد و قدرت نمایی اش را که مجامع عمومی کارگری است به خدمت میگیرد و اتحادی پایدار از کارگران شاغل و بیکار علیه بیکاری را سازمان میدهد. و بالاخره جنبش کارگری که مثل نان شب به حزب کمونیستی کارگری اش نیازمند است و آگاه است که بدون آن کسب قدرت از جانب طبقه کارگر و پایان بردگی مزدی مقدور نیست.

اگر از من بپرسید میگویم در هر اعتراض و مبارزه طبقه کارگر جوهر و عنصر سوسیالیسم خفته است. اما این کاری خودبخودی نیست. خودآگاهی طبقه کارگر به این جوهر و عنصر طبقاتی، کار و وظیفه کارگران سوسیالیست و حزب کمونیستی کارگران است. جنبش کارگری جنبشی اجتماعی است و جنبشی سیاسی است. اینطور نیست که جنبش کارگری برای امروز است و راهی طبقه کارگر مال فردا. هرتحرک و اعتراض کارگری باید نطفه این راهی را در خود داشته باشد. و الا نظام سرمایه داری آنطور که بورژوازی میگوید و میخواهد، ازلی و ابدی میشود. مبارزه اقتصادی و جنبش کارگری از نظر گرایشات غیر کارگری و ضدکارگری، از این نطفه تهی است. بی خاصیت، بی مایه، دفاعی و امری در خود و کاری دردناک و ازلی و ابدی است.

تمام بحث بر سر این عنصر و نطفه مبارزه طبقاتی است. برای کارگر کمونیست و حزب کمونیستی کارگران، پشت هر اعتراض و مبارزه طبقه کارگر و پشت جنبش کارگری، مارکس و مانیفست قرار دارد. پرچم سوسیالیسم قرار دارد. و این برای کارگر سوسیالیست امری بدیهی است.

همچنانکه آشکارا و صریح، طبقات اجتماعی

پرچم های خودشان را دارند، ناسیونالیسم، قوم پرستی، لیبرالیسم، دمکراسی خواهی، بازار آزاد، رفرمیسم و غیره پرچم شان دایما برافراشته است و مخفی نمی کنند، سوسیالیسم هم پرچم جنبش کارگری، پرچم مبارزه طبقاتی کارگران و پرچمی علنی است. آرزو نیست. امروز باید سرمایه رشد کند و دستمزد کارگر خرد خرد اضافه شود و چند ده سال دیگر ممکن است روزنه ای برای سوسیالیسم باز شود، نیست. بورژوازی چه مستقیماً و چه در لباس چپ، جنبش کارگری و یا تشکل و سندیکای کارگری را حتی آنجا که به رسمیت می شناسند برای چانه زنی و تنظیم مناسبات کار و سرمایه می خواهد و به رسمیت می شناسد. بورژوازی در لباس گوناگون از چپ و راست از زاویه خدمت به تداوم سوددهی سرمایه و حفظ نظام بردگی مزدی، خیرخواه کارگر میشوند. انگار کارگر بدبخت است، بیچاره و مظلوم و مستضعف است. و از این سر تا آن سر جهان، روشنفکران و محافل چپ و رهبران خودگمارده فکری و فلسفی کارگران در کانون های نویسندگان و اتحادیه های "سوسیالیستی و "کارگری" تا موسسات و صندوقهای خیریه ملی و بین المللی و آی ال او و بانک جهانی و غیره باید به داند برسد و از گرسنگی نجاتش بدهند. تا خانواده اش مضمحل نشود. تا فرزندانش به جای مدرسه در کنار خیابان دستفروشی یا گدایی کنند و خریدو فروش نشوند و تن فروشی نکنند. این سناریوی رقت بار، تنفر برانگیز و کاملاً وارونه از موقعیت طبقه کارگر است. این نگاه شکم سیران به گرسنگان است. این نگاه بورژوازی به طبقه کارگر است. این نگاه برده دار به برده است.

طبقه کارگر برای افشا و رسوا کردن این تصویر و این ریاکاری نسبت به کارگر و موقعیت اجتماعی چه در میان مبارزه اقتصادی و چه سیاسی باید به چنگ این تصویر و رد این وارونگی که بورژواها از موقعیت اجتماعی او به دست میدهند، برود. مبارزه اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر، جنبش کمونیستی اش و حزب کمونیستی کارگری اش همه با هم اجزای يك پیکره واحد از جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی علیه نظام بردگی مزدی و برای لغو آن است. سوسیالیسم افق و پرچم کارگر سوسیالیست و کمونیست و آژیتاتور کارگری در هر مبارزه ولو برای مطالبه ای است که امروز نانی به سفره کارگر بیفزاید. طبقه کارگر از پس هر مبارزه و در جریان جدالهایش با کارفرما و دولت باید متحذرت و متشکل تر و همبسته تر بیرون آمده و خود را به مثابه يك طبقه اجتماعی مدعی قدرت و مدعی سازماندهی جامعه ای که کار مزدی در آن لغو شده و سوسیالیسم برقرار گشته، ببیند و تعریف کند.

پیرامر مرسس: به نظر من اطلاعیه دادن و پخش اخبار کارگری نه تنها لازم که ضروری هستند. به نظر من اتفاقاً با فعالیت تبلیغی، ترویجی و سازماندهی میتوان و باید فعال کارگری را جذب کرد. این مهمترین کار یک حزب کمونیستی است. سوال این است که این حزب کمونیستی چیست؟ این حزب کارگری تبلیغ و ترویج و تشکل میکند، سوال این است که این حزب کمونیستی چه چیزی را در جنبش کارگری سازمان میدهد؟ در جواب سوال های قبلی گفتیم که به نظر من حزب ما در دادن یک آلترناتیو عملی به طبقه کارگران کمونیست و کمک به روشنی و تشکل این طیف کوتاهی کرده است. ما در مقطعی بسیار زیاد در رابطه با جنبش طبقه کارگر و نقد دیگران و غیره صریح شده ایم. سوال من این است که چرا تاکنون شاهد یک جنبش قوی و بزرگ مجامع عمومی و یک طیف خودآگاه کارگران کمونیست نیستیم؟ جواب به نظر من این است که ما سیاست و خط خودمان را در جنبش کارگری سازمان نداده ایم. منظور من از خط خودمان این نیست که حتماً همه آن کسانی که خود را کمونیست میدانند و فعالین و رهبران عملی در جنبش کارگری هستند باید حتماً عضو حزب باشند.

به نظر من حزب ما برای جواب دادن به این مهم محتاج وجود و عمل یک طیف وسیع کارگران کمونیست است که خودآگاه است که میداند کجا باید جلو برود و کجا عقب بنشیند، که جواب

آلترناتیو های بورژوازی را دارد. طبق کارگران کمونیستی که عملی شدن سیاست کمونیستی و کارگری در جنبش طبقه کارگر را در کنار سایر جریانهای بورژوازی در طبقه کارگر، تضمین میکند. اولین تلاش ما باید کمک به تشکل و روشنی این طیف کارگران کمونیست باشد. به هر درجه که این طیف قوی باشد و عمل بکند، به نفع حزب ما است حتی اگر یکتفر از آنها با این حزب هم نباشند. برای کمک به اقدام عملی و سیاسی این طیف باید جریانهای دیگر را حتماً نقد کرد اما در کنار این و مهمتر از این باید تشکل خودمان و آلترناتیو خودمان را هم تبلیغ کنیم. باید نشان دهیم که عملی و ساده تر و امن تر است. باید راه پیشروی این طیف کارگران کمونیست را هموار کرد.

حزب کمونیستی باید مبنای قدرت باشد. این کاملاً درست است. تصویر من این است که ما حزبی داشته باشیم که تعداد بسیار زیادی از فعالین و رهبران جنبش زنان خود را با سیاست های آن تداعی کنند، حزبی که فعالین و رهبران اصلی جنبش دانشجویی خود را با آن تداعی کنند و سیاست هایش را قبول داشته باشند. حزبی که تعداد بسیار زیادی از رهبران عملی کمونیست در جنبش کارگری خنجر را قبول داشته باشند و مستقل از این که عضو هستند یا نه سیاست هایش را اجرا کنند، حزبی که دندان برای گاز گرفتن دارد و گارد آزادی اش روز روشن به جان دشمنان مردم میافتد. این حزب در این شرایط امکان دخالت در جنگ قدرت را دارد و میتواند یکبار بعد از انقلاب اکثراً پرچم انسانیت و برابری و جامعه ای که شعارش "از هر کس به اندازه توانش، به هر کس به اندازه نیازش" را متحقق کند و در دنیای سیاه امروز شیپور آزادی انسان را به صدا در آورد.

یحسان حسین زاده: تغییر اساسی در موقعیت فعلی جنبش کارگری در گرو قد علم کردن سیاست کمونیستی در راس تحولات و مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر است. از نظر من محورهای اصلی سیاست کمونیستی کارگری را میتوان یکبار بعد از انقلاب اکثراً پرچم انسانیت چه باید کرد این دوره طبقه کارگر را میشود در بندهای زیر خلاصه کرد:

الف - پیآمدهای بحران جاری سرمایه جهانی و بحران مضاعف سرمایه داری ایران، مبارزات اقتصادی کارگران در دفاع از زندگی و معیشت را در این دوره به بستر حیاتی مبارزه و اتحاد و تشکل کارگری تبدیل کرده است. بر این اساس در این دوره حساس مبارزه طبقاتی، یا به قول شما چه باید کرد این دوره طبقه کارگر را میشود در بندهای زیر خلاصه کرد:

الف - پیآمدهای بحران جاری سرمایه جهانی و بحران مضاعف سرمایه داری ایران، مبارزات اقتصادی کارگران در دفاع از زندگی و معیشت را در این دوره به بستر حیاتی مبارزه و اتحاد و تشکل کارگری تبدیل کرده است. بر این اساس در این دوره حساس مبارزه طبقاتی، یا به قول شما چه باید کرد این دوره طبقه کارگر را میشود در بندهای زیر خلاصه کرد:

الف - پیآمدهای بحران جاری سرمایه جهانی و بحران مضاعف سرمایه داری ایران، مبارزات اقتصادی کارگران در دفاع از زندگی و معیشت را در این دوره به بستر حیاتی مبارزه و اتحاد و تشکل کارگری تبدیل کرده است. بر این اساس در این دوره حساس مبارزه طبقاتی، یا به قول شما چه باید کرد این دوره طبقه کارگر را میشود در بندهای زیر خلاصه کرد:

الف - پیآمدهای بحران جاری سرمایه جهانی و بحران مضاعف سرمایه داری ایران، مبارزات اقتصادی کارگران در دفاع از زندگی و معیشت را در این دوره به بستر حیاتی مبارزه و اتحاد و تشکل کارگری تبدیل کرده است. بر این اساس در این دوره حساس مبارزه طبقاتی، یا به قول شما چه باید کرد این دوره طبقه کارگر را میشود در بندهای زیر خلاصه کرد:

الف - پیآمدهای بحران جاری سرمایه جهانی و بحران مضاعف سرمایه داری ایران، مبارزات اقتصادی کارگران در دفاع از زندگی و معیشت را در این دوره به بستر حیاتی مبارزه و اتحاد و تشکل کارگری تبدیل کرده است. بر این اساس در این دوره حساس مبارزه طبقاتی، یا به قول شما چه باید کرد این دوره طبقه کارگر را میشود در بندهای زیر خلاصه کرد:

الف - پیآمدهای بحران جاری سرمایه جهانی و بحران مضاعف سرمایه داری ایران، مبارزات اقتصادی کارگران در دفاع از زندگی و معیشت را در این دوره به بستر حیاتی مبارزه و اتحاد و تشکل کارگری تبدیل کرده است. بر این اساس در این دوره حساس مبارزه طبقاتی، یا به قول شما چه باید کرد این دوره طبقه کارگر را میشود در بندهای زیر خلاصه کرد:

الف - پیآمدهای بحران جاری سرمایه جهانی و بحران مضاعف سرمایه داری ایران، مبارزات اقتصادی کارگران در دفاع از زندگی و معیشت را در این دوره به بستر حیاتی مبارزه و اتحاد و تشکل کارگری تبدیل کرده است. بر این اساس در این دوره حساس مبارزه طبقاتی، یا به قول شما چه باید کرد این دوره طبقه کارگر را میشود در بندهای زیر خلاصه کرد:

الف - پیآمدهای بحران جاری سرمایه جهانی و بحران مضاعف سرمایه داری ایران، مبارزات اقتصادی کارگران در دفاع از زندگی و معیشت را در این دوره به بستر حیاتی مبارزه و اتحاد و تشکل کارگری تبدیل کرده است. بر این اساس در این دوره حساس مبارزه طبقاتی، یا به قول شما چه باید کرد این دوره طبقه کارگر را میشود در بندهای زیر خلاصه کرد:

الف - پیآمدهای بحران جاری سرمایه جهانی و بحران مضاعف سرمایه داری ایران، مبارزات اقتصادی کارگران در دفاع از زندگی و معیشت را در این دوره به بستر حیاتی مبارزه و اتحاد و تشکل کارگری تبدیل کرده است. بر این اساس در این دوره حساس مبارزه طبقاتی، یا به قول شما چه باید کرد این دوره طبقه کارگر را میشود در بندهای زیر خلاصه کرد:

اعتراض در دانشگاه پلی تکنیک تهران به تبدیل کردن دانشگاه به گورستان!



تجمع دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب در حمایت از دانشجویان زندانی در دانشکده فنی دانشگاه تهران



کارگران نیشکر هفت تپه
در دادگاه جمهوری اسلامی به خاطر دفاع از حق تشکل



اعتصاب متحدانه کارگران فرانسه در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۹



تئوین پلاتفرم عملی در قبال تحولات مهم اقتصادی و سیاسی ایران و معنی کردن پیامدهای آن در جدال طبقاتی موجود، سوق دادن طبقه کارگر به ایفای نقش فعاله و تغییر دهنده وره‌ری کننده در جدالهای اجتماعی.

ز- تلاش برای ایجاد بیشترین اتحاد و همبستگی پرولتری با مبارزات کارگری که در دوره حاضر در کشورهای مختلف در جریان است. انترناسیونالیسم کارگری در دوره کنونی بحران جهانی سرمایه و تأثیرات مخرب آن بر زندگی و مبارزه طبقه کارگرجهانی و کشوری از هر دوره ای حیاتی تر است.

ح- گسترش تحزب کمونیستی در میان کارگران: تجربه انقلاب 57 و سه دهه مبارزه کارگران علیه سرمایه این حقیقت را دوباره تاکید میکند، که جنبش طبقه کارگر

بدون عروج سیاست سوسیالیستی و بدون داشتن حزب کمونیستی قوی نمیتواند، اهداف طبقاتی خود را متحقق کند. وظیفه عاجل گرایش سوسیالیستی کارگران و پیشروان آن و حزب حکمتیست به عنوان تجسم حزبی گرایش سوسیالیستی قابل دسترس کردن سیاست کمونیستی و حزب کمونیستی دخالتگر در جنبش و مبارزات جاری در این دوره حساس است. ما میتوانیم و موظفیم در فعالیتی همه جانبه و مبتکرانه سیاست و تحزب کمونیستی را به الهام بخش مبارزات کارگران و لولای اتحاد و تشکل طبقه کارگر تبدیل کنیم.

اسد گلچینی: کملا موفقم و بدون داشتن حزبی کمونیستی و کارگری، ملیتانت و سازمانده نمیتوان در شرایط کنونی سرمایه داری و ماشین سرکوب موقفش را وادار به دادن آزادی و نان و تشکل کرد و یا آنرا داداغ کرد.

در پاسخ به سوالات بالا سعی کردم خطوطی که من آنها را راه حل برای برون رفت از شرایط کنونی که بر طبقه کارگر و بالطبع به جامعه تمحیل شده است را بگویم.

- برای برون رفت از این وضعیت من با کارگران کمونیستی که فکر میکنند نباید حزب داشته باشند و حزب میتواند برای آنها مشکل آفرین باشد موافق نیستم. هر کمونیستی بدون حزب نمیتواند مارکسیسم و لنینیسم را نمایندگی کند، نمیتواند حکمت را نمایندگی کند(اگر به هر کدوم از اینها اعتقادی داشته باشند) و این اشتباه محض است و کارگران در ایران بدون حزب کمونیست مثل حزب حکمتیست که مورد نظر من است، هیچگاه نمیتوانند قدم جدی برای رهایی از این وضعیت بردارند.

کارگران بدون متکی کردن جنبششان به جنبش مجامع عمومی پیشروی نخواهند داشت و این را کارگران کمونیست میتوانند تضمین کنند که ایجاد شود و مجامع عمومی را بعنوان تشکلی که در هر شرایط استبدادی نیز میتواند وجود داشته باشد را حفظ و ادامه دار کنند.

- کارگران کمونیست به کمیته های کمونیستی برای هدایت همه فعالیتهایشان و ادامه کاری جنبش مجامع عمومی نیاز دارند و در اتکا به این است که میتوانند سازمان مبارزه تحت هدایت کمونیستها را در محل های کار و زندگی هدایت کنند.

- جنبش ما نیاز حیاتی به برپایی جنبش بر علیه بیکاری میلیونی دارد. جنبش کارگران شاغل و بیکار بر علیه بیکاری همین امروز برای کار و اشتغال، و با بیمه بیکاری، هم دیر شده است که باید ایجاد شود.

- و بالاخره ربط و ارتباط کارگران ایران با دیگر کارگران در سایر نقاط جهان و همبستگی بین المللی آنها و حمایت از مبارزات مردمیگر و بویژه برای کارگران ایران برای آزادی و تشکل شان مهم است.

اینها سر خط مهمترین جهت ها و سیاست هایی است که بنظر من اتخاذ آنها برای جنبش کارگری ، حزب ما و گرایش کمونیستی درون طبقه کارگر مهم و تعیین کننده است.

کمونیست: با تشکر از شما

رهایی زن و جهانی دیگر ممکن است

بناسبت هشت مارس روز جهانی زن

اعظم کم گویان

بیش از صد سال است که برابری طلبان و آزادیخواهان هشت مارس را نماد و سمبل اعتراض به ستم بر زن ساخته اند. روز جهانی زن به جز لایتجزای مبارزه برابری طلبانه و سوسیالیستی زنان و کارگران برای کسب حقوق اجتماعی و اقتصادی زنان تبدیل شده است. هشت مارس به مبارزه بشر برای برابری چهره انسانی تری داد و به کل جامعه بشری در مورد ستمکنشی نیمی از جامعه یعنی زنان و ضرورت پایان بخشیدن به آن، خودآگاهی عمیقی بخشید و جامعه را در مبارزه عمیق و خودآگاه علیه ستمکنشی زن درگیر کرد. هشت مارس دستاورد سوسیالیسم و مبارزه کارگری در حدود صد سال پیش بود. بیش از صد سال پس از هشت مارس موقعیت عمومی اکثریت زنان در همه جای دنیا در زمینه دستمزد، اشتغال، شرایط کار و حقوق مادری زنان، آپارتاید اجتماعی در زمینه اشتغال و بیمه های اجتماعی و بهداشت و ... اسف بار است. آزار جنسی و خشونت علیه زن یکی از نورمهای رایج و غالب در جوامع امروزی در همه جای دنیاست. در همه جادر محیط کار در خانواده و در جامعه زنان جنس فروست هستند و حقوقشان لگندمال می شود. کار خانگی چه تعدیل و تلطیف شده آن در کشورهای پیشرفته و چه عریان و بی حد و مرز آن در جوامع فقیر بر پیشانی زنان نوشته شده و هیچ زنی در هیچ کجای دنیا از دست آن خلاصی ندارد.

صد سال پس از هشت مارس به فحشا کشیده شدن زنان، آزار و خشونت و قتل زنان، مرگ و میر و بیسودای آنان فاجعه بار شده است. تبعیض و نابرابری در دنیای فعلی آنقدر زیاد است که بسیاری از حرفها ناگفته میماند. صد سال پس از تعیین هشت مارس بعنوان روز جهانی زن و سالها بعد از قوانین مربوط به حقوق برابر زنان، به مرتجعین اسلامی در ایران، افغانستان و پاکستان و کشورهای عربی اجازه داده می شود که هر چه که می خواهند و می توانند به سر زنان بیاورند. روشنفکران بورژوا و رسانه ها هم به بخشی از نیروی سرکوب زنان تبدیل شده اند و تنوریهای ارتجاعی نسبیت فرهنگی و مولتی کالچرالیسم را بعنوان حربه موثری علیه نیروهای آزادیخواه و برابری طلب و مدافعین راستین حقوق زن بکار می گیرند.

سوال اصلی ای که باید در هشت مارس طرح کنیم این است که چرا این همه ستم و تبعیض در حق زنان اعمال میشود؟ چرا این همه جان سختی در مقابل تحقق برابری زن و مرد و تأمین حقوق اقتصادی و اجتماعی زنان میشود؟ چرا زنان هنوز کار خفت بار خانگی را انجام میدهند و چرا حساسیت جامعه نسبت به تبعیض، خشونت و ستم بر زن پائین است؟

در مواجهه با این پرسش سیاستمداران نظام سرمایه داری به ما می گویند زنان به موقعیتهای بالایی دست یافته اند! آینده مال زنهایست! رسانه ها اعلام کردند که سالیهای اخیر سالیهای موقعیتهای سیاسی مهمی برای زنان بوده است. این موقعیتها شامل انتخاب رئیس جمهورها و مقامات عالیترین زن در لیبریا و آلمان و شیلی بود همراه با تصویب لایحه امپراطور شدن زنان در ژاپن. اتحادیه بین المجالس در ژنو اعلام کرد که تعداد نمایندگان زن در پارلمان کشورهای سراسر جهان در سال 2005 به 6960 نفر رسیده است که بخشی از این تعداد مربوط به پارلمانیهای افغانستان و عراق و ایران بوده است. جوامعی که در آنها آزار و بی حقوقی زن پیداد می کند. زنان اگر بخواهند برابری با مردان را در برابری با زندگی نازاراد آنها بیابند هرگز آزاد نخواهند شد. چگونه زنان می توانند در یک دنیای تغییر نیافته و نازاد، رهایی خود را کسب کنند؟ این رهایی نخواهد بود. مبارزه زنان نه برای برابری با مردان در یک مناسبات انقیاد

آور- بلکه باید برای رهایی باشد.

ما زنان فرمانده نظامی ماتیک زده و بهمان اندازه فرماندهان مرد هم رتبه خود - شق و رق و نظامی و خشن داریم. ما زناتی مانند گوندالیزا رایس را داریم که با مردان هم ردیف خود و بهمان اندازه دست راستی و متهاجم و بیرحم- برابر شده است. ما 6960 نماینده مجلس و چندین رئیس کشور و رئیس جمهور و نخست وزیر داریم. هر چند که در بریتانیا زنان باید 200 سال صبر کنند یا 40 انتخابات دیگر برگزار بشود تا تعداد زنان در پارلمان به حد نصاب مردان برسد.

اما ما توده زنان یعنی میلیونها زن در دنیا یک چیز را نداریم: آزادی و رهایی رهایی از ترس و از گرسنگی و از فقر و خشونت!

رهایی و حق انسان بودن و حرمت داشتن! رهایی از دین و از مثله جنسی! رهایی بمعنی سرفرازی و اعتماد به خود داشتن!

تصدی مقامات بالای سیاسی توسط معدودی از زنان ادا به معنی برابری زنان نیست. اگر برابری بدست آوردن سهمی از سود ناشی از بهره کشی اقتصادی است این برابری با رهایی زنان خوانایی ندارد. رهایی در یک دنیای نازاد فقط جواز برای بهره کشی و استثمار است. به ازای معدودی زنان که به مقامات بالای سیاسی رسیده اند اکثریت فقرا و بیسودان و پناهجویان در میان زنان پیدا می کنید. این تعمیق شکاف طبقاتی بین زنان فقیر و ثروتمند و بین زنان دارا و ندار و محروم را نشان می دهد.

پاسخ به سوال بالا در بیولوژی انسان و در طبیعت نیست. نظامی که بر زندگی ما حاکم است نظام مالکیت خصوصی و تبعیض و بردگی زنان است، نظام حافظ مردسالاری و دین و کلیه تبعیض و نابرابریهای عتیق علیه زنان برای تأمین منفعت خود ستم وحشیانه ای بر زنان اعمال می کند. کار خرف کشنده و عذاب آور خانگی که زنان را در طول حیاتشان برده خانه و آشپزخانه می کند فقط یک وجه از این ستم است چون برای سرمایه داران این ارتش بی جیره و مواجب کار می کند تا زیر پوشش برآوردن نیازهای خانواده و خانه خود، منفعت بیحد و محصر سرمایه داران را تأمین کند. این نظام با تمام قوا ارکان و پایه های ستم بر زنان را حفظ می کند و سبانه علیه هر نوع برابری خواهی و مبارزه علیه حق کشی زنان می ایستد. بقاء ستمکنشی زنان این پادگار عهد عتیق که سنت و مسجد و کلیسه و کلیسا همگی حامی آن هستند، خواست سرمایه داری است. فرودست نگاه داشتن زنان که مهر ضعیف بر پیشانی شان زده شده، برای صاحبان و حاکمان جوامع امروز منافع تضمین شده ای دارد. بخاطر منافع این نظام است که بهر دلیلی، با تحکیم موقعیت هر نوع مذهبی، با سرکار آامن هر نوع رژیمی اعم از میانه و مذهبی و راستگرا، با روی دادن هر بحران اقتصادی و با هر تنشی در جامعه، در قدم اول زنان و هر چه را که با همت و تلاش بدست آورده اند، هف می گیرند و دستاوردهای مبارزه آنان را بازپس می گیرند. زنان ۶۰ درصد از کل جمعیت ۵۵۰ میلیونی فقیر و محروم کارگری جهان را تشکیل می دهند و فقر اکنون بیش از هر زمان دیگری یک پدیده زنانه شده است. به موازات روند بی حقوقی و بی تأمینتی بیشتر زنان کارگر و زحمتکش، فاصله بین زنان و مردان طبقات بالا کمتر شده است. تعداد مدیران و سیاستمداران زن و روسای کمپانیها و موسسات افزایش یافته است. دستیابی به قدرت و ثروت برای زنان طبقات دارا و بالا، راحت تر شده است. به این معنی، این فتر از زنان به مردان طبقه خود نزدیک تر شده اند. اما در عوض فاصله بین زنان طبقات بالا با زنان کارگر و زحمتکش بیشتر و بیشتر شده است. در همه جا زنان در سایه زندگی می کنند فرعی هستند و نادیده گرفته می شوند. بیشترین بیسوداها هستند سخت ترین کارها را انجام می دهند فقیرترین ها و بیمارترها هستند. خشونت به زنان زخمها و لطامت فراوانی به پیکره جامعه بشری وارد کرده است. در فضای کنونی پر از تبعیض و استثمار و تعرض وحشیانه سرمایه داری به حیات اکثریت مردم بویژه زنان، روز جهانی زن

کمونیست ۱۵۸

باید بیش از پیش به روز به میدان آمدن این اکثریتی علیه این همه احجاف و حق کشی و پایمال کردن زنان باشد. می شود و باید قوانین اقتصادی و اجتماعی را به نفع زنان تغییر داد. میتوان علیه خشونت در حق زنان ایستاد، میتوان به دین و قوانین مذهبی افسار زد، میتوان علیه مردسالاری به مبارزه برخاست، می توان از بسته شدن مهد کودک ها و کاهش دستمزد زنان جلوگیری کرد، میتوان آپارتاید اجتماعی علیه زنان را در هم ریخت، باید علیه نسبیت فرهنگی و هر ایدیه و قانون ارتجاعی که زنان جوامع فقیر را محرومتر می کند مبارزه کرد، می توان برای مقابله با کار خانگی زنان بیمه بیکاری مکنی را از خلووم مردان داران بیرون کشید. باید از حرمت و آزادی انسان، انسانی که در پشت هر رنگ پوست و جنسیتی، آزادی و برابری را هر روزه و هر لحظه آرزو می کند، دفاع کرد. باید در مقابل حملات همه جانبه علیه حقوق زنان بدفاع برخیزیم. ادامه این وضعیت برای هیچ زن و مرد شرافتمندی قابل تحمل نیست. مادام که زن بودن، حرمت و حقوق انسان را کم میماند، جامعه ما مریض است و باید فکری به حال آن بکنیم.روز جهانی زن فرصتی است که برابری بدون قید و شرط جنسی، مذهبی و نژادی را با صدای بلند فریاد کنیم و نفرتمان را از هرگونه ستم و تبعیض و خشونت به زنان اعلام کنیم و عزم راسخ خود را برای پایان دادن به سلطه مردسالاری و سرمایه داری به دنیا اعلام کنیم. فضا را جامعه علیه زنان هر روز و بیش از پیش تنگتر می شود. تنفس در جامعه ای که ضدیت با زن و بی ارزشی زن از همه منافقش بیرون می زند، جامعه ای که آشکار یا پنهان در پس هر چیزی، فرودست و درجه دو بودن مقام زنان را تثبیت می کند، جامعه ای که در آن در میان مردم حساسیت نسبت به حقوق و حرمت زنان کمتر شده است، بسیار دشوار است. برای زنان راه نجاتی جز زیرو رو کردن وضعیت خفت بار کنونی و پایان دادن به این حق کشی و انسان کشی و تبعیض نیست.

برابری زنان و رهایی آنان از طریق برابر کردن موقعیت زنان با موقعیت نابرابر و نازاد بفرشود نمی توان از آزادی بمعنی رهایی انسان از نابرابری و محرومیت حرفی زد. در حالیکه صدها میلیون انسان مسکن و بهداشت و مدرسه و غذا ندارند آزادی حقوقی آنها صوری و فرمال خواهد بود. حق سلامتی و بهداشت حق آموزش و پرورش و فراغت و هر نوع حق مستقیما مرتبط به مالکیت و درآمد شخص است. موقعیت مردم رویاها و بیم و امیدهای آنها مستقیما مهر وضعیت اقتصادی و اجتماعی آنها را بر خود دارد. رهایی و برابری زنان بیش از هر زمانی تابع این قاعده است. زنان در جامعه ای آزاد و برابر به رهایی دست خواهند یافت. هیچ راه دیگری موجود نیست. چنین جامعه ای موقعیت نازاد مردان را هم منحل خواهد کرد.

در ۸ مارس امسال باید ما یکبار دیگر، جامعه را متوجه موقعیت زنان کنیم، باید فریاد امر صدادی انسانیت را از زنان آزادیخواهی بشنود که خواستار تغییر جهان به نفع زنان و برای اشتغال بیمه بیکاری حق پوشش و لغو آپارتاید جنسی و برای برابری اقتصادی و رهایی سیاسی و اجتماعی هستند.

آزادیخواهان! زنان و مردان حق طلب!

کسانی که از مردسالاری از رنج زنان و تبعیض به آنان رنج می برید!

در هشت مارس روز جهانی زن با یکدیگر همصدا و هم گام و متحد شویم تا پرچم علیه نابرابری اقتصادی و ستم بر زن علیه مردسالاری " نه آپارتاید جنسی، نه حجاب اجباری" "زنه باد آزادی و برابری" را برافرازیم. بناسبت ۸ مارس و در میتینگها و مراسمها و صدور قطعنامه و خواستار لغو حجاب اجباری لغو جداسازیها و ممنوعیت اعدام و علیه آپارتاید جنسی برای آزادی پوشش و بیمه بیکاری مکنی برای زنان خانه دارو ... هر دختر نیرو جمع شود جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی تقویت می شود. بیابند دست در دست هم بگذاریم و با تمام ابتکار و توان بیشترین قدرت جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی را به صحنه بکشانیم.

تولد نئوتوده‌ایسم در سیاست ایران

کمونیست ها در دادگاه

لیبر الیسم چ

کوروش مدرسی

این متن پیاده شده و ادیت شده سخنرانی کوروش مدرسی تحت عنوان " کمونیست ها در دادگاه لیبرالیزم چپ " در جلسه اعضای حزب در لندن در تاریخ ۲۲ ژوئن ۲۰۰۸ - ۲ تیر ۱۳۸۷ است. فایل های صوتی این سخنرانی در صفحه اینترنتی کوروش مدرسی (www.koorosh-modaresi.com) قابل دسترسی هستند. این متن به همت محمد فتوحی سرا پیاده و توسط سخنران ادیت شده است.

فهرست

بخش ۱

مقدمه

خواباندن گرد و خاک: وجدان و شرافت طبقاتی است

بخش ۲

مقدمه:

طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی

کمونیست ها و تاکتیک

آزین - مقدم و مبارزه سیاسی

آزین - مقدم و "یار ادایم" - سندیکالیزم "امریکائی"

آزین - مقدم و فعالیت احزاب کمونیستی در تشکل های اجتماعی

آزین و مقدم: کیانوری و طبری در انتظار نوبت کومه له و "یار ادایم" ننووده ایسم

بخش اول

مقدمه

عنوان اعلام شده بحث امروز "کمونیستها در دادگاه لیبرالیزم چپ است". می خواستم عنوان جدیدتر و گویاتری برای آن پیشنهاد کنم: "تولد ننووده ایسم در سیاست ایران". توضیح خواهم داد که جریان آزین - مقدم یک جریان کاملاً توده ایست است گرچه هنوز به موقعیت حزب توده نرسیده است. لذا برخورد به این جریان و مبارزه علیه مبانی فکری و نتیجه گیریهای سیاسی اش مهم است.

در این جریان ایرج آزین نقش تنورپسین را بازی می کند و رضا مقدم هم، اگر بخواهیم لطفی به او کرده باشیم، نقش رضا مقدم این جریان: آدم سطحی و به اصطلاح "جاهل". جریان آزین - مقدم همراه با دو خرداد متولد شد، نسخه به اصطلاح مارکسیستی آن بودند و تا کنون بیشتر اساساً یک جریان "انتلکی" بوده است که مبارزه سیاسی را با نوشتن جزوات آموزشی اشتباه گرفته و تا به حال ما به ازاء سیاسی قابل توجهی نداشته است. تحولات جدید سیاسی در ایران: فروکش جنبش سرنگونی و دست بالا پیدا کردن یک کمونیسم دخالتگر برای کالای اینها مشتری فراهم کرده است. خریداران درمانده ای برای کالای اینها پیدا شده اند. دو خردادی های چپ، کمونیست های عقیم، چپ هائی که رسالت خود را در منفعل نگاه داشتن اعتراض کمونیستی طبقه کارگر یافته اند مشتری های حاضر و آماده اینها هستند. وجود چپ اکتیو

و دخالتگر، آنتی چپ وقیح را برای سنت های بورژوازی ضروری کرده است.

این جریان تولد جدید خود را با حمله ای وقیحانه به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب، به کمونیسم دخالتگر و بویژه به حزب حکمتیست، آغاز کرد. موضع اینها که ابتدا در نوشته بی امضائی در سایت "تریبون مارکسیستی" منتشر شد و سپس از جانب ایرج آزین و رضا مقدم کاملاً "توضیح داده" و "تشریح شد"، تقریباً از جانب تمام جریانائی که به هر عنوان به خود چپ میگویند محکوم و طرد شد. حزب حکمتیست هم موضع اینها را در بیانیه "دریغ از یک جو شرف" پاسخ داد. اما در نقد این جریان توجه اساساً به جنبه پلیسی امنیتی، کینه توزانه و لجن پراکنانه موضع اینها جلب شد و همه به حق این جنبه را محکوم کردند. اما عدم حساسیت اکثر منتقدین نسبت به سیستم فکری و نتیجه گیری های سیاسی پشت مواضع جریان آزین - مقدم بشدت نگران کننده است. عدم توجه تقریباً کل چپ به بحث های سیاسی اینها و عدم حساسیت به مبانی فکری این خط و واقع انعکاس فقدان یک استخوان بندی مارکسیستی در این چپ و در نتیجه آسیب پذیری مجدد چپ در مقابل عروج چپ جریان توده ایستی جدید در سیاست ایران است.

در این رابطه البته باید بهمن شفیق را مستثنائی کرد و از کار خوب او یاد کرد. بهمن شفیق علیرغم نواسانات کاملاً آشکار در تبیین رابطه سیاست، قدرت، حزب و همچنین در ارزیابی از گذشته این جریان، بر نکات بسیار با اهمیتی در نقد تئوریک ایرج آزین و رضا مقدم انگشت گذاشته است و به درست استدلال کرده است که این جریان یک جریان نئوتوده ایستی است. همینطور باید به نوشته خوب محمد فتاحی در نشریه پاسخ اشاره کنم که تلاش کرده است که پاسخ های این جریان به دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را از نظر سیاسی محک بزند.

در این سخنرانی می خواهم مستقل کنم که جریان آزین - مقدم یک جریان توده ایستی است. این جریان درست همان نقشی را بازی می کنند که اکثریت و حزب توده در سالهای ۵۷ - ۶۳ بازی کردند. حزب توده و اکثریت سال ۵۹ تا ۶۷ را نباید با امروز جریان آزین - مقدم مقایسه کرد. باید آنها را با توده ای ها و چریک های سال پنجاه و شش و پنجاه و هفت - قبل از جمهوری اسلامی محک زد. به یاد بیابوری که آنها هم از مبارزه کارگری حرف میزدند، در سندیکاها می موجود فعال بودند و هنوز با رژیم همکاری نکرده بودند. آزین و مقدم، به نظر من، کیانوری ها و طبری های امروز ایران هستند.

می خواهم استدلال کنم که همراهی کومه له با این جریان چیزی جز یک سقوط عمیق سیاسی برای کومه له نیست و هشدار دهنده است. نفوذ اینها در رهبری کومه له میتواند کومه له را از یک جریان منفعل به جریانی فعال اما فعال علیه میلیتانی، علیه مبارزه جویی و علیه حق طلبی در جامعه ایران بکشاند. می خواهم نشان دهم که افشا کردن مبانی فکری و سیاسی اینها و ایزوله کردنشان شرط سلامت پرتلارای انقلابی و انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر، و اصولاً هر نوع حرکت سرنگونی طلبانه ای است. چون به اعتقاد من اینها در صف مخالفت با سرنگونی جمهوری اسلامی ایستاده و فعال شده اند. ادعا نامه دادگاهی که اینها برای محکمه داد و کمونیستها تشکیل دادند حتی در جزئیات همان ادعا نامه وزارت اطلاعات است که به زبان مارکسیستی نوشته شده است. اما این مارکسیسم همانقدر مارکسیسم است که افاضات کیانوری و طبری مارکسیستی بودند. ایرج آزین به درست در این نوشته آخر خود میگوید که در این ماجرای که به وجود آمده یک صف بندی جدید در عرصه سیاست ایران به وجود آمده است. من هم موافق اتفاقی که افتاد این بود که این کمونیسمی که در این جریانات خود را در

صحنه سیاست ایران جلو کشید در مقابل خود یک ضد چپ، یعنی جریان توده ایستی آزین - مقدم، را شکل داده است و این جدید است.

به نظر من باید به استقبال آن جریان رفت و نباید منتظر بلوغ توده ایسم شد و باید دادگاه اینها برای محاکمه کمونیستها را به دادگاه کمونیست ها برای محاکمه نئوتوده ایسم تبدیل کرد. با این تفاوت که محکمه ما تنها به رسوا شدن و ایزوله شدن این جریان ختم میشود و محکمه آنها به شکنجه بیشتر و مجازات زندان برای کمونیست ها.

خواباندن گرد و خاک: وجدان و شرافت طبقاتی است

قبل از وارد شدن به اصل بحث ناچارم گرد و خاکی که اینها برای استار خود برپا کرده اند را کمی بخوابانم تا خوانند بتوانند تصویری واقعی و واضح تر از اختلافات را ببینند و تصمیم بگیرد. ایرج آزین و رضا مقدم تاکتیک خاص، و البته ایرج خورده ای، در بحث دارند. بحث را با هزار دروغ همراه میکنند و گرد و خاکی به پا میکنند تا در پوشش آن مواضع مشعشع شان را با تضمین یک پیش داوری به خورد خواننده دهند. خواننده اگر از هزار دروغ اینها تنها یکی را هم باور کند در صدور حکم محکومیت ما محتاج دقت در صحت و سقم هیچ یک از استدلالات تئوریک و سیاسی آزین - مقدم نخواهد بود. در پس این گرد و خاک قرار است خواننده قبل از وارد شدن به اصل بحث یک تصویر جعلی از جایگاه و مواضع دو طرف پیدا کند. قرار است خواننده چشم بسته این جنگ را جنگ خیر و شر ببیند. یک طرف ای جنگ، طرف خیر، ایرج آزین و رضا مقدم، دو شخصیت نستوه در دفاع از مارکسیسم، در دفاع از انقلاب کارگری، دو شخصیت مورد فحاشی و تعرض تبلیغاتی قرار گرفته و خلاصه دو فرشته سیاسی قرار دارند و در یک طرف دیگر، طرف شر، ما، کسانی که به مارکسیسم پشت کرده ایم، کسانی که نه تنها انقلاب کارگری را به آمریکا و اسرائیل فروخته ایم، بلکه کل اعتراض دانشجویان را قربانی اهداف خود کردیم، و در یک کلام شر مطلق قرار گرفته اند. به راستی اگر کسی تنها یک درصد این تصویر را به پذیرد چه احتیاجی به تعقیب استدلال ها و ما با دقت در سیاست آزین-مقدم دارد؟ ظاهراً این درس قدیمی است که اینها تازه از آکادمیسم نوکر در دانشگاه های غربی آموخته اند. در نتیجه باید لااقل بخشی از این گرد و خاک را بخوابانم.

در نوشته دیگری در باره رویدادهای آنز امسال و تعرض رژیم به دانشجویان چپ و کمونیست اشاره کردم که این رویداد ها باید به نسل جوان کمونیست های ایران نشان داده باشند که چقدر وجدان و شرافت را منافع سیاسی شکل میدهد. ادعا های آزین - مقدم یک بار دیگر این حکم را مسجل میکند. دروغ های اینها "کج کردن" واقعیتی با "تاب دادن" آن نیست. جعل است. آنچه که در پائین به آن اشاره میکنم نه به ترتیب اهمیت است و نه تمام تصویری کاذب اینها. تنها مشتی نمونه خروار است.

۱ - ایرج آزین میگوید ایشان و رفقای شان از نوشته پلیسی سایت "تریبون مارکسیستی" خبر نداشته اند و ما بیخود آن را به ایشان و رفقای از همه جا بیخیز شان بسته ایم تا فحاشی کنیم. ایشان سر راست دروغ میگویند.

دوستان ظاهراً از همه جا بیخیز آقایان آزین و مقدم در کشور های مختلف قبل از اینکه این نوشته روی سایت "تریبون مارکسیستی" برود آن را برای خیلی ها ای میل کرده اند. اگر بگویند نه میتوانیم نام ارسال کننده ها از سوئد و انگلیس و ای میل های آنها را منتشر کنیم. سایت آزادی بیان به چند مورد اشاره کرده است. سایت "تریبون مارکسیستی" که نوشته اصلی روی آن است یک ویلاگ ناشناس نیست. این

سایتی روی یکی از سرور های کومه له است. این سایت قانوناً متعلق به کومه له است که در چارچوب بدنه بستان های رهبری کومه له در اختیار آزین و شرکا قرار گرفته است.

ایشان اول از این نوشته اظهار بی اطلاعی میکند و جسارت بر عهده گرفته بود که فحاشی آن را ندارد اما کل نوشته "دوران سپری شده ..." از سطر به سطر آن نوشته پلیسی دفاع میکند و آنرا علامت پیشرفت خط خود میدانند. در نتیجه این که ادعا میکند "من خبر نداشتم" دروغ است.

۲ - آزین و مقدم می گویند همه کسانی که با ایشان و خط شان مخالفت کرده اند جریانات کمونیست کارگری بوده اند که فحاشی و شانتاژ کرده اند. و بعد البته از میان کل "جریانات کمونیست کارگری" همه چیز را بر سر حکمتیست ها و دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب میشکنند.

بند بند این ادعا دروغ است. واقعیت این است که کل چپ و همه انسانهای شرافتمند از سیاست اینها اظهار نفرت کردند، هر کس در صف نیروهای سیاسی که ذره ای شرافت انقلابی داشت در مقابل پلپوش دوزی توده ایستی آزین - مقدم ایستاد. و این افراد مطلقاً محدود به حکمتیست ها نبودند. بهمن شفیق، بهرام رحمانی و سایتیهای و شخصیت های دیگری که به ما سپاتی ندارند و از همه مهمتر دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب که از خود در مقابل پلپوش دوزی آزین - مقدم دفاع کردند، حکم کذب این تصویر سازی را صادر کرده اند. این تصویر سازی برای پوشاندن دست ردی است که کل چپ به سینه اینها زده است. برای گذاشتن ما در جای خودشان در موقعیت محکوم در مقابل شرافت انقلابی در صف مخالفین جمهوری اسلامی است.

۳ - ایرج آزین و رضا مقدم میگویند که آنها قربانی فحاشی ما شده اند. کدام فحش؟

حزب حکمتیست در اطلاعیه "دریغ از یک جو شرف" از اینکه آزین و مقدم خود را از این اقتضاج کنار نکشیده اند اظهار تأسف کرده است. این فحش است؟

فحاشی های آقای آسنگران را به حساب ما مینویسید؟ ایشان به شما بیشتر لنتزانی با کرده یا به ما؟ اما ما می توانیم همه فحاشی های حزب توده یا لیبرال هائی مانند پیمان عارف به حکمتیست ها را به حساب شما بنویسیم؟ اینکه به نظر ما شما ها همه یک طیف هستند به ما حق میدهد هرچه پیمان عارف گفته یا حزب توده میگوید را را به حساب شما بنویسیم؟ یا این چنین انتساباتی حق انحصاری شماست؟ یا این شیوه باید منتظر باشیم چه چیز های دیگری را به ما نسبت دهید؟ توسل به این شیوه ها علامت ورشکستگی سیاسی نیست؟

"فحاشی های" ما اینها هستند:

در هنگام تولد جریان آزین - مقدم شان ما گفتیم که از نظر سیاسی اینها انعکاس دوم خرداد هستند. آنها پاسخ دادند که ما از اسرائیل و آمریکا پول میگیریم. ظاهراً در مکتب پست مدرنیست آزین حکم ما فحاشی است و نسبت دادن ما به اسرائیل و آمریکا تحلیل سیاسی!

گفتیم اینها تنها حزب استعفا هستند: قصد مبارزه متشکل ندارند، تحزب سیاسی را نفی میکنند و صرفاً تلاشی برای خانه تنن کردن تعداد هرچه بیشتری از کمونیست ها هستند. گفتیم نه میخوانند و نه میتوانند حزب درست کنند. مگر در این ۱۰ سال کاری خلاف این پیش بینی های منصور حکمت را انجام دادند؟ مگر امروز همه این پیش بینی ها به اثبات نرسید است؟ در سال ۱۹۹۹، بقول خودشان، صد و بیست نفر از کمونیست های جامعه ایران را از حزب کمونیست کارگری جدا کردند و حتی امروز به این کار خود افتخار میکنند. این صد و بیست نفر

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

چه شدند؟ جز گروه دو نفره آذریین- مقدم بقیه کجا رفتند؟ خانه نشین کردن ۱۲۰ نفر از کمونیست ها را که در یک حزب کمونیستی لاقال علیه جمهوری اسلامی مبارزه میکردند افتخار است؟ خانه نشین کردن آگاهانه و سیستماتیک کمونیست ها کاری است که بورژوازی بابت آن خرج میکند، زندان و پلیس و روشنفکر میسازد. رضا مقدم در کتاب وصله پنبه جنید خود نوشته است که ما به ایشان گفته ایم "شکنجه گر". دروغ می گوید. ایشان اگر ذره ای شرف دارد باید ارجاع بدهد که کجا به ایشان یا دوستان شان شکنجه گر گفته ایم.

واقعیت این است که سال ۹۹، در اوج کمپین انبیا برای راه انداختن استعفا از حزب کمونیست کارگری و خانه نشین کردن کمونیست ها، در یک نامه شخصی، برای رفیقی قدیمی که آن روز با آنها رفت و امروز با آنها نیست، گفتم اینها حرفهائی را می زنند که رژیم به زور از زبان توابع ها بیرون میکشد. توابع ها را میزند، ماه ها در تابوت میخوانند، چندین بار اعدام نمائشی میکردند، رفقای شان را در مقابل شان اعدام میکردند، و آنها را میشکستند به این امید که فعالین سیاسی را خانه نشین شان کنند. توابع قربانی بود و هیچ تقصیری نداشت. ولی کسی که در اروپا نشسته است و از روی منفعت سیاسی اش این کار را میکند چه باید نامید؟ آذریین و مقدم برای پوشاندن معنی سیاسی حرکت خود و به جای دفاع از این دستاورد سیاسی خود گرد و خاک "شکنجه گر" را پر پا میکند.

۵ - ایضا رضا مقدم در همان کتاب "وصله پنبه" خود میگوید چون کورش مدرسی "طرفدار تشکیل دولت با گنجی بوده است" و ایشان بنده را افشا کرده اند من به ایشان بد و بیراهه گفته ام! میشود از ایشان خواهش کنیم لاقال به سیاق آکادمیک های نوکر در دانشکده های علوم اجتماعی در غرب لطف کنند و ارجاع بدهند این را از کجا آورده اند؟

عده ای شارلاتان سال ۲۰۰۴ "کشف کردند" که اصلا کورش مدرسی میخواست با جمهوری اسلامی و با حجابیان دولت موقت تشکیل دهد! همه آنروز به حماقت این شارلاتان ها خندیدند. خود آنها هم امروز حتی رویشان نمیشود این مزخرفات را تکرار کنند. آیا توقع بیجانی است که از رضا مقدم بخواهیم لاقال اگر میخواست به ما لجن به پراند لجن نامه دیگران را درست بخواند؟ گنجی را از کجا آوردید؟

۶ - هر دو ادعا میکنند که میگویند که از اول میدانستند که بحث حزب قدرت سیاسی بحث چشم دوختن به آمریکا و اسرائیل است. این ادعائی است که به مصلحت سیاسی خط آذریین - مقدم یعدا اختراع شد و امروز به دروغ به بحث مربوط به جدائی انبیا ارجاع شده. پاتین تر به مضمون سیاسی این ادعا اشاره خواهم کرد. اما بحث حزب و قدرت سیاسی در سال ۹۹ از جانب مقدم با سوال "پس شورا چی شد؟" و از جانب آذریین با سکوت کاسیکارانه روبرو شد. تازه بعدا که بهمن شفیق بحثی را شروع کردن این دو وسط پریدند و بعد از استعفا کارت بلانکیسم را دست گرفتند. آنوقت بحثی از آمریکا با اسرائیل در میان نبود. آمریکا و اسرائیل، بعد از انقضای حزب استعفا، بنا به مصلحت سیاسی، اضافه شد.

همان وقت به آنها هشدار دادیم که این دروغ است و نتیجه این دروغ این خواهد شد که اگر کسی را در ایران به اتهام عضویت در حزب کمونیست کارگری بگیرند او را متهم به همکاری با اسرائیل میکنند. توجه نکردند. از آنها به دلیل نشر اکاذیب شکایت کردیم. آذریین و مقدم چاقی که از دستشان افتاد، قلم بدست گرفتند و "کشف کردند" که اصلا بحث حزب و قدرت سیاسی در رابطه با گرفتن پول از اسرائیل مطرح شده است! این عمق وجدان سیاسی و آکادمیک اینها است.

۷ - در شماره اخیر نشریه "پارو" که به سردبیری ایرج آذریین منتشر میشود، در مقاله "علمی" دیگری ایشان یک بار دیگر ما را متهم به وابستگی به اسرائیل و آمریکا کرده اند. ادعا

کرده اند که ما میخواستیم با دلار و شیکل (واحد پول اسرائیل) انقلاب کنیم! این در حالی است که ما شاید تنها حزب مهم اپوزیسیون هستییم که از هیچ دولتی کمک نمیگیریم. البته اگر کسی به ما کمک ببید و شرط میکرد قبول میکردیم ولی این کار را نمیکند. اما در پس این دروغ یک حقیقت دیگر نهفته است. حقیقتی در مورد خود جریان آذریین- مقدم.

ببینید، واقعیت این است که اینها با دلار، دینار یا هر واحد پول دیگری مشکلی ندارند. مشکلشان با شیکل اسرائیل است. این ها میدانند مثلا آمریکا مستقما از نظر مالی به کومله کمک میکند.

ابراهیم علیزاده در یکی از سخنرانی های خود همین را تایید میکند. تا آنجا که به ما مربوط است، در این که کومله از آمریکا کمک مالی بگیرد ایرادی فی نفسه ای نمی بینیم. اگر کسی ایرادی ببیند باید این ایراد را در سیاست کومله و در قبال آمریکا، انعطاف یا سازش با آمریکا و سیاست های آن در منطقه یا جهان را نشان دهد. اگر چنین سازشی نیست نفس قبول کمک مالی آمریکا ایرادی ندارد. این موضع سر راست ما بوده و هست. اما ریا کاری ایرج آذریین و رضا مقدم در این است که علیرغم همه اتهاماتی که به ما میزنند، علی رغم "ایراز انزجار" ازسنیکالیست هائی که به ادعای انبیا با آمریکا رابطه دارند، نه تنها به کومله انتقادی ندارد، بلکه در استفاده از امکانات کومله و بهره بردن از محصولات این دلار سر سوزنی به خود تردید راه نمیدهند. اصلا به روی خود نمی آورند که هزینه همین سروری که سایت "تریبون مارکسیستی" روی آن است، هزینه تلویزیونی که ایشان برای انتشار نظراتشان از آن استفاده میکنند را دلار آمریکا یا دینار مام جلال پرداخته است! اینها حتی با دینار صدام حسین هم مشکلی نداشتند. در زمانی که با هم در حزب کمونیست ایران بودند، کومله از دولت کریم کمکی مالی میگرفت و آن را مخفی هم نمیکرد. ایرج آذریین و رضا مقدم با همین کمک مالی برایشان بلیط سفر به اروپا تهیه شده و خرج شان مدت ها در اروپا داده شده است. ما این رابطه را نه آن روز بد میانسیم و نه امروز در آن رابطه ایرادی نمیبینم.

سفر به اروپا تهیه شده و خرج شان مدت ها در اروپا داده شده است. ما این رابطه را نه آن روز بد میانسیم و نه امروز در آن رابطه ایرادی نمیبینم.

آذریین و مقدم هم ظاهرا همینطور اند در نتیجه اینها مشکلی با دلار و دینار و هیچ پول دیگری ندارند. کارت آس محکومیت ما کلمات شیکل و اسرائیل است. اینها دلار و آمریکا را میپرانند تا بتوانند همراه آن شیکل و اسرائیل را به ما ببینند. و واقعیت این است که تفاوت شیکل با دلار و دینار تنها در یهودی بودن دولت صادر کننده شیکل است. و گر نه گمان نمیکند هیچکدام بتوانند در ارجحیت دولت بوش یا دولت مالکی بر دولت اولمرت یک سطر روی کاغذ بیاورند. آذریین و مقدم دارند به فضای آنتی سمیت، ضد یهودی گری جمهوری اسلامی پشت میدهند. با این اتهام دارند روی روحیه ضد یهودی گری در میان فعالین کارگری و روشنفکران چپ شرق زده - اسلامی سرمایه گذاری میکنند. مشکل ایرج آذریین نفهمین مارکس، انگلس یا لنین نیست. میخواست در یک حکومت اسلامی از آنتی سمیتسم علیه مخالف خود استفاده کند. این اوج پابندی اینها به حقیقت است.

۸ - در جریان افتضاح اخیر و در مقابل محکومیتی که گرفتند، اعلامیه ای به امضای "جمعی از کارگران سقز و سنندج" علیه ما، بویژه علیه برهان دیوارگر و کورش مدرسی، صادر شد. در این اعلامیه هر اتهامی که در کیسه داشتند مجددا نثار ما کردند. همان وقت سایت آزادی بیان نشان داد که این اعلامیه ربطی به کارگران ببخیر سقز و سنندج ندارد. دوستی اینها، در لندن، که نه کارگر هستند و نه ساکن سقز یا سنندج این اعلامیه را صادر کرده اند. ای پی فرستنده آن رو شد، حتی روشن شد که نویسندگان در لندن دانشجو و مقاطعه کار هستند.

۸ - در جریان افتضاح اخیر و در مقابل محکومیتی که گرفتند، اعلامیه ای به امضای "جمعی از کارگران سقز و سنندج" علیه ما، بویژه علیه برهان دیوارگر و کورش مدرسی، صادر شد. در این اعلامیه هر اتهامی که در کیسه داشتند مجددا نثار ما کردند. همان وقت سایت آزادی بیان نشان داد که این اعلامیه ربطی به کارگران ببخیر سقز و سنندج ندارد. دوستی اینها، در لندن، که نه کارگر هستند و نه ساکن سقز یا سنندج این اعلامیه را صادر کرده اند. ای پی فرستنده آن رو شد، حتی روشن شد که نویسندگان در لندن دانشجو و مقاطعه کار هستند.

با همه اینها رضا مقدم کاه حیدری را، که تنها چند ماه است به خارج کشور آمده و هویت و محل سکونت خود را پنهان هم نکرده است، متهم میکند که به دروغ خود را عضو دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب میخواند. و با زمانی که

کاه عباسیان سخنگوی داب سعی میکرد دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را از زیر ضرب جمهوری اسلامی در ببرد و در ایران در به در بود، ایشان اعلام میفرمایند که در خارج هستند. صرف نظر از دروغ بودن این ادعا ها، واقعا اگر جغرافیا اینقدر مهم است و اگر شغل آدم ها اینقدر تعیین کننده است، آیا رو کردن محل زندگی و شغل آذریین و مقدم دلالتی بر صحت و سقم نظرات سیاسی آنها دارد؟ آیا برای توضیح نظرات آنها میشود این اطلاعات را علنی کرد؟ این اطلاعات اهمیت سیاسی دارند؟ واقعیت این است که اینها از پرنسیپ های مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی سو استفاده میکنند و گرنه وارد این گود نمیشوند.

۹ - آذریین و مقدم برای جلب احترام در میان چپ جوان ایران تاریخی از مبارزات خود علیه حزب کمونیست کارگری و منصور حکمت را اختراع کرده اند که اصلا وجود ندارد. ظاهرا اینها با طرح بحث حزب و قدرت سیاسی از جانب منصور حکمت متوجه چرخش او از مارکسیسم شدند و از موضع سر راست ما مارکسیسم و منفعت طبقه کارگر وارد میدان یک نبرد بی امان شدند.

مضمون سیاسی کاری که اینها در آن دوره کردند را بالاتر توضیح دادم. ما حتی از نظر ثبت وقایع این ادعا دروغ است. اینها تا وقتی از حزب کمونیست کارگری جدا نشده بودند حتی یک کلمه نگفتند. وقتی جدا شدند رضا مقدم یک پاراگراف نوشت که "انتقال صورت نگرفت!" همین. اینکه این جمله فحدر مفهوم هست یا نیست، مسئولیتش با من نیست. گفت قرار بود این حزب کمونیست کارگری به درون طبقه کارگر منتقل بشود که نشد. و این را ایشان در سکوت خود کشف کرد و لحظه جدائی هیچکدام از ما را در این یافته خود شریک نکرده بود. ایرج آذریین حتی این را هم نگفت. ایشان پنج شش سال محو شده بودند، با من نیست. گفت قرار بود این حزب کمونیست کارگری به درون طبقه کارگر منتقل بشود که نشد. و این را ایشان در سکوت خود کشف کرد و لحظه جدائی هیچکدام از ما را در این یافته خود شریک نکرده بود. ایرج آذریین حتی این را هم نگفت. ایشان پنج شش سال محو شده بودند، با من نیست. حرف بزنند و اجازه بدهند بقیه به آنها انتقاد کنند، قضاوتشان کنند، رد یا قبولشان کنند. تاریخی برای خود ساخته اند که، خیلی ساده، اصلا وجود ندارد.

۱۰ - می گویند که حزب ما (حزب حکمتیست) به حمله آمریکا به ایران امید بسته است تا گارد آزادی را بیندازد. واقعیت این است که در صحنه سیاسی ایران جز اینها کسی وقاحت لازم را برای معرفی سر راست ترین و صریح ترین نیروی مخالف حمله آمریکا بعنوان طرفدار آمریکا را نداشته است. دلایل این علاقه ما به حمله آمریکا به ایران پشت بند دلایل هائی است که ما از آمریکا میگیریم! یک مطلب یا یک مصوبه ما را نشان بدهید که بشود از مشتق دهم آن هم چنین نتیجه گیری را کرد.

۱۱ - بالاخره، شاه بیت آخر آنها این است که میگویند آنها کار پلیسی نکرده اند. حزب حکمتیست خودش ارتباطش با دانشجویان دستگیر شده را اعلام کرده است و اینها در معرفی این دانشجویان و توسل به ادعاهای شکنجه گران وزارت اطلاعات علیه این دانشجویان بی تقصیر اند. اینجا سو دروغ به تم تپیده است:

اولا - فرض کنیم که حزب حکمتیست اعلام کرده که این ۵۰ دانشجویانی که دستگیر شده اند متعلق به این حزب هستند. شما چرا این افشا کردی پلیسی ما را محکوم نمیکند؟ بالاخره کار پلیسی کار پلیسی است هر کس آن را انجام دهد، چه شما چه ما. چرا اعلام نکردید که حکمتیست ها با این کارشان جان این دانشجویان را به خطر می نندازند؟ مگر چنین کاری به خطر انداختن آگاهانه جان دانشجویان دستگیر شده در پی منافع حقیر سکتی نیست؟ فرض کنیم ما این حقارت را داشته ایم شما چرا سوار این قطار شده اید؟ غیر از این است که اعلام میکنند که میزان الحراره حقارت سنج تان این درجه از حقارت را حتی متوجه هم

نمیشود؟ و به هر حقارت و پستی در مبارزه علیه مخالفین خود استفاده میکنند؟

ثانیا - فرضا ما اعلام کرده ایم که دانشجویان دستگیر شده اعضای حزب ما هستند؛ یا به شما مجوز میدهد که هر چیزی را که بازجویان اطلاعات به زور شکنجه از این دانشجویان آورده اند و هر چیزی را که به ضرب شکنجه به آنها بسته اند را مسجل پای ما و این دانشجویان بنویسید؟ چرا ادعا نامه دادستان اسلامی را علیه ما و این دانشجویان حقیقت اعلام کنید؟ حقیقت این است که شما شکنجه گر نیستید اما در استفاده "شرافتمندانه" از محصول کار این شکنجه گران به خود تردید را نمیدهد.

کدام فرد یا نیروی در تاریخ سیاسی ایران، چه در زمان رژیم شاه و چه در زمان جمهوری اسلامی تا کنون از اعتراضات زیر شکنجه زندانیان سیاسی علیه آنها و یا علیه سازمانی که به آن منتسب میشوند استفاده کرده است؟ غیر از حزب توده یکی و حتی یکی را نام ببرید. حتی از آن که این کار را نکرده است، حتی زمانی مجاهدین خلق در رابطه بستن اتهام قتل شریف واقفی به تقی شهرام در سال ۱۳۵۴ حاضر نشدند به اعتراضات شو مگر در سالگرد تلویزیون رژیم شاه استناد کنند. هر دو دهه ۶۰ که جمهوری اسلامی تعداد کثیری از مبارزین سیاسی را مجبور به مصاحبه تلویزیونی میکرد یک نیرو حتی یک نیرو پیدا شد که از این اظهارات علیه این مبارزین و یا سازمان آنها استفاده کند؟ چرا انصافا فقط یک نیرو بود: حزب توده.

ثالثا - اگر حزب حکمتیست اعلام کرده که این دانشجویان اعضای این حزب هستند، پس اعلامیه هشدار ما، در همین رابطه، که **سال پیش** صادر شده چیست؟

در آن اعلامیه گفتیم کسی که این دانشجویان را به حزب حکمتیست منتسب میکند پروکاتور پلیس است. مگر یک سال پیش دفتر تحکیم وحدت که در مبارزه با دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب اعلام نکرد که اینها حکمتیست هستند؟ مگر لیبرال ها و پیمان عارف اعلام نکردند که این ها اوباش حکمتیست هستند؟ مگر خود دانشجویان اعتراض نکردند که "اگر ای امنیتی" ندیده؟

از ما نقل قول میآورند که گفته ایم حکمتیست ها در محیط نفوذ نهای دارند و از این استفاده میکنند تا **آدم های مشخص و معرفی** را به ما وصل کنند و از آن بدتر، **اعترافاتی که به زور شکنجه گرفته شده است را حقیقت** اعلام میکنند، همه اتهاماتی که پلیس به دانشجویان و حکمتیست ها بسته است را واقعیت اعلام میکنند و استدلالشان این است که "همه میدانند!!" آذریین و مقدم با تاکا به بازجویی های وزارت اطلاعات، قبل از حتی تشکیل دادگاه اسلامی، اتهامات وارد به دانشجویان را محرز اعلام میکنند، واری پرونده شان اسلحه میگذارند و هم ما و هم آنها را محکوم میکنند. آذریین و مقدم سانس در اروپا زندگی میکنند باید بداند که تاسل به چنین روشی قانونا تایید شکنجه محسوب میشود و جرم است. این ما نیستیم که به شما شکنجه گر میگوینم، مطابق همان قوانین کشور هائی که در آن زندگی میکنید این استفاده از اعتراضات زیر شکنجه و این مسجل نمایاندن اتهامات وزارت اطلاعات همکاری با شکنجه گر محسوب میشود. ما به این روش میگوینم انصاف و استاندارد های توده ایستی.

با این سیستم همه میدانند که مثلا حزب دمکرات، پراک یا کومله در کردستان ایران نفوذ دارند، خوششان هم همین را میگویند. آیا نباید منتظر بود که آقایان آذریین و مقدم با هر دستگیری و شکنجه مبارزین سیاسی در کردستان، اتهامات آنها را مسجل و آنها را به این دو سازمان منتسب نمایند؟ و بعد از اختناق اسلامی فاصله ادعای نفوذ **حزب چریان** با **انتساب یک عده آدم معین به آن چریان** را نمیفهمید؟ هیچ کس این درجه فقدان فهم و شعور در شما را قبول نمیکند. واقعیت این است که در مخالفت با ما و چپی که به میدان آمده است از همراهی با جمهوری ایاتی ندارید. از همه اینها گذشته اطلاعیه هشدار یک سال پیش ما را هم

ندید و ندیده گرفتید، گفته ها و نوشته های ما در یسکال گذشته را هم زیر فرش زدید؟ نگران از سوء استفاده اپورتونیست ها، طی یک سال گذشته و بعد از ۱۳ آذر، در مقابل اتهاماتی که وزارت اطلاعات پخش میکرد، چندین بار به صراحت اعلام کرده ام که "اگر جمهوری اسلامی حکمتیست را طرفداری از آزادی و برابری میدانم ما افتخار میکنیم که این دانشجویان حکمتیست باشند و در این صورت بخش اعظم مردم ایران حکمتیست‌اند ولی ادعای تعلق تشکیلاتی، اینها به حزب حکمتیست یک پایوش دوزی رسمی برای دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب است." نشنیدید؟

اینها تنها بخشی از پرده دود و گرد و خاکی است که جریان آذین - مقدم پشت خود را به آنها داده است تا یک دوقطبی خیر و شر فطری تصویر آنها سمبل خیر، مظلوم، فحش خورده و تکفیر شده هستند و ما "شیطان رجیم" اصولا یک جریان "جهود پرست" طرفدار اسرائیل، متکی به آمریکا، ماجرا جو، فحاش، و ... هستیم. تصویر خود خدمت کن جالبی است!

با ناکت بالا خواست لاف‌توضیح دهم که نه ما آن شیطان رجیم هستیم و نه آذین - مقدم آن فرشته رجیم به این امید که اجازه به‌دیم دیگران بدون پیشداوری قضاوت‌مان کنند.

بخش ۲

مقدمه:

در بخش اول بحث سعی کردم مقداری از گرد و خاکی که آذین و مقدم برای استتار مواضع خود به پا کرده اند را بخواهیم. تازه وقتی که این پرده ساتر را از بحث های آذین - مقدم و شرکا بتکانید با یک سیستم فکری روشن و جا افتاده و بسیار قدیمی روبرو میشوید. سیستمی که پایه فکری جریانات مختلفی در تاریخ، از جمله توده ایسم بوده است. این پایه ها را به سهم خود در بحث "بررسی تحلیلی انقلاب روسیه: منشویسم، بلشویسم و لنینیسم" و همچنین در بحث های "کمونیست ها و انقلاب" و "انقلاب ایران و وظایف کمونیست ها" نسبتا به تفصیل مورد بررسی قرار دادیم. اینجا، به تناسب فرصت کوتاهی که هست، ناچارم به جنبه های از بحث که اهمیت فوری تری دارند محدود بمانم. علاقمندان میتوانند برای تفصیل بحث به این سخنرانی ها مراجع کنند.

طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی

تبیین دقیق رابطه طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی مهمترین موضوع و کلیدی ترین مساله در جنبش کمونیستی طبقه کارگر و بویژه در مارکسیسم است. کلی گویی، قافیه پردازی و ابهام در مورد این مساله نقطه شروع و خاتمه تمایز کل جریانات بورژوازی از کمونیسم پروولتری است. هر کس، که به هر اعتبار، خود را کمونیست بداند قاعدتا معتقد است که طبقه کارگر باید روزی انقلاب سوسیالیستی کند. در نتیجه باور به اینکه علی الاصول سوسیالیسم خوب است و طبقه کارگر باید انقلاب سوسیالیستی کند هنوز صف کمونیسم بورژوازی از کمونیسم پروولتری، صف مارکسیسم از اپورتونیسم و صف انقلابی گری پروولتری را از منشویسم، توده ایسم و ناسیونالیسم چپ جدا نمیکند. حتی اگر از جلال طالبانی، قذافی، چاوز و گوردن براون هم به پرسید، تحت شرایطی پای حکم "سوسیالیسم خوب است" امضا میگذارند.

در نتیجه سوال اساسی این نیست که آیا سوسیالیسم خوب است و آیا انقلاب سوسیالیستی روزی لازم است. سوال اینست که آن روزی که قرار است طبقه کارگر انقلاب سوسیالیستی کند کی میرسد؟ رسیدن آن روز تابع چه شرایطی است؟ و برای رسیدن به آن روز چه مسیر آگاهانه ای را باید پیمود؟ کوتاه ترین راه برای رسیدن به آن روز کدام است؟ پیش شرط های تحقق "این روز موعود" کدام اند؟ و روزی که طبقه کارگر دست به قدرت میرد با چه مسائلی روبرو میشود و آیا آماده پاسخ گویی به آنها هست

یا خیر و ...

پاسخ به این سوالات است که جنبش های اجتماعی و طبقاتی را از هم جدا میکند. در پاسخ به این سوالات است که راه ها همدیگر را قطع میکنند، یکی انقلاب سوسیالیستی میکند و دیگری در مقابل آن به ضد انقلاب میپیوندد. همانطور که اشاره کردیم، کسی که در مورد رابطه زنده و بسیار دینامیک طبقه کارگر با انقلاب سوسیالیستی مبهم یا بهریتی باشد، اگر بخواهیم به او ارفاق کرده باشیم، باید بگوئیم که از مارکسیسم هیچ نفهمیده است.

رابطه عملی و پراتیکی طبقه کارگر با انقلاب سوسیالیستی هسته اساسی کمونیسم پراتیک مارکس است. مارکس صرفا اعلام نمیکند که سوسیالیسم ضروری است. بلکه مهمتر از همه، مارکس تحقق سوسیالیسم را در سطح پراتیک، یعنی در سطح سیاست هم بکلی متفاوت از متفکران بورژوازی تبیین میکند. تبیین مارکس از این رابطه ریشه در عمق تبیین مارکس از رابطه پراتیک بشر با بنیای پیرامونی خود دارد و تا تجریدی ترین سطح فلسفه ماتریالیسم پراتیک مارکس پیش میرود. رابطه ای که به موجزترین وجه در "تزهائی درباره فویرباخ" توسط مارکس بیان شده است. رابطه طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی، رابطه زنده این طبقه با سیاست زمانه خود برای تغییر آن است. در این رابطه دست بردی تا از مارکس به یک ایدئولوگ - جامعه شناس بورژوازی برسید.

اساس تمایز فلسفه دخالنگر مارکس با متفکرین و سیاستمداران کمونیسم و سوسیالیسم بورژوازی در این است که از نظر مارکس سلطه شیوه تولید سرمایه داری و شکل گیری طبقه کارگر شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی و استقرار جامعه سوسیالیستی فراهم کرده است. انقلاب سوسیالیستی در جامعه سرمایه داری تماما به تحقق شرایط ذهنی آن، یعنی آگاهی، قاعل این تحول (طبقه کارگر) برای انجام این انقلاب بستگی دارد و پس. به عکس متفکرین بورژوازی، از نظر مارکس انقلاب سوسیالیستی مستلزم هیچ پیش شرط دیگری از جمله تکامل نیروهای مولده و پیش رفت اقتصادی و "فرهنگی" نیست. در نتیجه از نظر مارکس تلاش برای سازمان دادن و تحقق انقلاب سوسیالیستی تلاش برای فراهم آوردن شرایط ذهنی آن، یعنی آگاه کردن و متحد کردن طبقه کارگر برای انجام این امر تاریخی است و نه هیچ چیز دیگر. از نظر مارکس در تحقق این "عامل ذهنی" تجربه سیاسی و مبارزاتی طبقه کارگر مهمترین نقش را دارد. در نتیجه برای مارکس، آماده کردن طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی در اساس و ماهیت خود یک امر سیاسی و مبارزتی است نه امور اقتصادی و فرهنگی و این قطب نما و مبنا تمام استراتژی و تاکتیک مبارزه پروولتریای آگاه برای تحقق انقلاب سوسیالیستی است.

سازماندهی انقلاب سوسیالیستی محصول عمل آگاهانه کمونیست ها و طبقه کارگر است و نه حاصل سیر خودبخودی و دردنباله روانه حوادث. در غیاب یک تحزب کمونیستی پروولتری خواست های مبارزات جاری در جامعه و چپ ترین پرچم در هر دوره انقلابی در چارچوب مقدرات سیستم سرمایه داری باقی میماند.

بستری که طبقه کارگر بر متن آن میتواند این جهش در آگاهی و تشکل خود را طی کند دو مولفه دارد که وجود هردو خارج از کنترل بورژوازی است و در واقع وجود بورژوازی خود مولد این دو عامل است.

عامل اول مبارزه خودبخودی دائمی طبقه کارگر علیه استثمار سرمایه داری است. طبقه کارگر بطور خودبخودی در جامعه سرمایه داری به این مبارزه کشیده میشود. این مبارزه جزء داده و دائمی وجود طبقه کارگر و بورژوازی است، انعکاس رابطه میان این دو طبقه است. تا وقتی جامعه سرمایه داری هست این مبارزه هست و نفس این مبارزه و نفس شرایطی که طبقه کارگر در آن کار و زندگی میکند این طبقه را بسوی

اتحاد، بسوی مبارزه جمعی علیه بورژوازی در عرصه اقتصادی سوق میدهد. این مبارزه و این تلاش برای اتحاد رکن وجودی طبقه کارگر است. طبقه کارگر به عکس بخش های مختلف بورژوازی نمیتواند "دست از مبارزه بردارد"، "کتر بکشد" و یا "دنبال زندگی اش برود". دست برداشتن از مبارزه برای کارگر به معنی خودکشی خود و خانواده کارگری است. کارگر با مبارزه اقتصادی زاده میشود و با این مبارزه بودن دیگری را از میان بردارد، انقلاب سوسیالیستی کند. در نتیجه وجود این مبارزه یک وجه دائمی جامعه سرمایه داری است و هیچ اختناق و یاسرکوبی نمیتواند بورژوازی را از این مبارزه خلاص کند. نتایج این مبارزه خود عامل مهمی در عملکرد شیوه تولید سرمایه داری، در نرخ استثمار و در نرخ سود و گرایش متغیر آن است که خارج از حیطه این بحث قرار میگیرند.

عامل دوم شکل گیری دوره های تلاطم و تحول انقلابی در جامعه است، دوره هایی که سیاست، در مقایسه با مبارزه اقتصادی، برای کل جامعه دست بالا را پیدا میکند، دوره هایی که قدرت سیاسی دولت زیر علامت سوال قرار میگیرد. شکل این دوره ها مستقل از دولت ها، طبقات و احزاب سیاسی است. دولت ها، طبقات و احزاب سیاسی چه بخواهند و چه نخواهند جامعه وارد دوره های بحران انقلابی میشود. از آنجا که پایه فراهم آوردن ملزومات ذهنی انقلاب سوسیالیستی آگاهی و تشکل سیاسی و طبقاتی پروولتاریا است و از آنجا که بنا به تعریف در دوره های بحران انقلابی این مسائل به راس کل مسائل جامعه رانده میشوند، در این دوره ها طبقه کارگر میتواند (و نه از الزام) راه صد ساله در مسیر آگاهی و تشکل خود را در چند روز به پیماید. درست به همین دلیل دوره های تلاطم انقلابی میتواند به دوره زایمان جامعه بورژوازی و تولد جامعه سوسیالیستی تبدیل شود. گرچه وجود این دو رکن در جامعه سرمایه داری حتما ناپذیر است، حاصل آنها عیقا از پراتیک طبقات، دولت و احزاب سیاسی تاثیر میپذیرند. همانطور که در بالا اشاره کردیم سازماندهی انقلاب سوسیالیستی محصول عمل آگاهانه کمونیست ها و طبقه کارگر است.

کمونیست ها و تاکتیک

طبقه کارگر و توده وسیع زحمتکشانی که سرنوشت آنها بیش از هر چیز به سرنوشت طبقه کارگر گره خورده است بطور دائم در حال مبارزه هستند و جامعه هم مکررا از دوران های تلاطم و دوره های انقلابی عبور میکند. اساس تاکتیک در مبارزه سیاسی پروولتریای آگاه باید این باشد که پروولتاریا را در بهترین شرایط برای جهش لازم در آگاهی، تجربه سیاسی، اتحاد، سازمان دهنی و بهترین شرایط در تناسب قوی سیاسی قرار دهد تا بتواند از دوره های تحول انقلابی به عنوان سکوی جهش به انقلاب سوسیالیستی استفاده کند.

به عکس تصور مارکسیسم جزمی و متحجر و به عکس تصور مارکسیسم ملانقطی، تاکتیک پروولتری در هر دوره قابل کپی کردن از هیچ نسخه پیشینی نیست. گفتم رابطه طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی رابطه زنده این طبقه با سیاست زمانه خود برای تغییر آن است و تاکتیک بیان نحوه انجام این تغییر است نه قافیه بافی و کلی گویی در مدح انقلاب و پروولتاریا. تاکتیک و روش عمل پدیده های کنکرتی هستند. در هر شرایط، در هر زمان و در هر جامعه شکل خاص خود را میگیرد. جمله "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص" لنین بیان همین واقعیت است. بحران های انقلابی پدیده های کاملا کنکرتی هستند. هیچ دو بحران و هیچ دو شرایط انقلابی مانند هم نیستند تا تکون نبوده اند. در نتیجه اینکه در هر جامعه و در هر شرایط بحران انقلابی به چه موضوع یا موضوعاتی گره میخورد پیچیده، کنکرت، منحصر به فرد و خارج از کنترل احزاب و افراد است. فاکتورهای متعدد و پیچیده ای باعث میشوند که یک جامعه معین در یک زمان معین دچار بحران یا تب انقلابی شود.

اما بعلاوه این بحران ها بنا به تعریف کل جامعه را در بر میگیرند و لذا محمل یا موضوعات شکل گیری این بحران ها خود را در قالبی "فرا طبقاتی" عرضه میکنند. طبقات مختلف در این خواست ها شریک میشوند. بخصوص در جامعه ای که از آنها استبداد حاکم است و هنوز آزادی سیاسی گسترده وجود ندارد، جنبش برای آزادی های دمکراتیک و گاه سرنگونی دولت حاکم در این محدوده به حمل جنبش ها و مقورات اجتماعی تبدیل میشود. مثلا در انقلابات اجتماعی در ایران استبداد داری نیست، مثلا در ایران برای حقوقی زن و مرد، دولت سکولار، سرنگونی جمهوری اسلامی و تامین بیمه های اجتماعی و غیره نافی حاکمیت سرمایه داری و مقورات خارج از مقورات جامعه سرمایه داری نیستند. پروولتاریا در این جنبش ها منفعت مستقیم دارد. در این جوامع اختناق و استبداد حاکم اساسا فلسفه خود را در مناعت از آگاهی و تشکل طبقه کارگر میگیرد. اختناق و استبداد سد مهمی در مقابل آگاهی و تشکل طبقه کارگر است و این دانسته همگانی است که طبقه کارگر، در قیاس با یک جامعه استبدادی، در متن یک مدنیت بورژوازی و در وجود آزادی های دموکراتیک امکان زندگی آسوده تر و امکان مبارزه موثر تری را دارد. در نتیجه طبقه کارگر در گسترش آزادی های سیاسی و باز شدن فضای جامعه منفعت مستقیم دارد. اما علاوه بر طبقه کارگر، بخش هایی از طبقه بورژوا و بخصوص بخش های نسبتا وسیعی از خرده بورژوازی، دهقانان و تهیدستان شهری و روستایی هم در زیر فشار سرمایه در این مبارزه ذی نفع هستند و به آن میپیوندند. حتی بخش هایی از جنبش های بورژوازی و خود طبقه بورژوا در مبارزه برای گرفتن قدرت به این مبارزه میپیوندند. قوم پرستان مختلف، ناسیونالیست ها، لیبرال ها و محافظه کار ها در شرایط مختلف در این صف "همگانی"، "ملی"، "خلقی" و "مردمی" میگنجند یا میتواند بگنجند.

خصلت فراطبقاتی این بحران ها و این مبارزات جنبش های اجتماعی - طبقاتی مختلف را جلو میبرد، سنت های متوع جل می آیند و تلاش میکنند که پرچم خود را به پرچم این تب یا این بحران انقلابی تبدیل کنند و جامعه را در جهت و سنت یا جنبش خود سوق دهند، تحرك انقلابی را به ایزار و یا تخته پرش پریند سنت خود به قدرت تبدیل کنند. این طیف بسته به اوضاع میتواند از ناسیونالیسم و فاشیسم تا سوسیالیسم و کمونیسم را شامل شود. در این شرایط توده درگیر در این تحركات هنوز تفاوت ها را نمیبینند و جنبش را "همگانی"، "فرا طبقاتی"، و "مردمی" میبینند. این روحیه حتی به وسعت در میان خود توده طبقه کارگر رواج دارد. روشن است که "عدم آگاهی ذهنی پروولتاریا برای دست بردن به قدرت" خود نشان از وجود این توهم دارد. و بورژوازی برای تضمین سلطه خود و برای نگاه داشتن این جنبش در چارچوب مقورات جامعه بورژوازی تنورپسین ها، رهبران، ژورنالیست ها و کل زرادخانه سیاسی و فرهنگی خود را در صف اپوزیسیون به میدان میکشد. تلاش میکند تا کل جامعه و از جمله طبقه کارگر را به زیر پرچم خود گرد آورد و افق، انتظار و چشم انداز خود را به افق، انتظار و چشم انداز وسیع ترین توده جامعه تبدیل کند.

سوال کلیدی این است که مبنای تاکتیک پروولتریای آگاه و کمونیست ها در قبل چنین تحولاتی چه باید باشد؟ این یک سوال سیاسی و کنکرت است که جنبش کمونیستی در قرن های ۱۹، ۲۰ و ۲۱ را به اردوگاه های متفاوت تقسیم کرده است.

سوال این است: در این جدال سیاسی، و البته کنکرت، طبقه کارگر و کمونیستها باید در متن این تحرك همگانی چه سیاستی را در پیش بگیرند؟ آیا باید مستقیما در مبارزه سیاسی دخالت کرد؟ در چه محدوده ای؟ آیا باید تلاش کرد تا قدرت سیاسی را گرفت؟ چگونه و در طی چه پروسه ای؟ آیا باید اجازه داد قدرت در میان

جریانات بورژوایی دست به دست شود طبقه کارگر در این میان از این یا آن بخش بورژوازی حمایت کند؟ و

در پاسخ به این سوالات دو سنت در جنبش کمونیستی (سطح جنبشی، سیاسی و اجتماعی) و متناظر با آن دو سنت در مارکسیسم (در سطح تنوریک) شکل میگیرد.

در سطح تنوریک خط مارکس و لنین در مقابل لاسال، کائوتسکی و پلخائف و دیگران جدا میشوند. در سطح اجتماعی هم کمونیسم پراتیک و پرولتری مارکس و لنین از سنت سوسیال دمکراسی، منشویکی و ناسیونالیسم چپ تفکیک میشود. سنت منشویکی – سوسیال دمکراتیک استقلال میکند که انقلاب پرولتری مستلزم درجه "معینی" از پیشرفت اقتصاد سرمایه داری است که با خود پیشرفت در امر تشکیل بایگ طبقه کارگر را نیز به همراه می آورد. بر این اساس سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی در این شرایط نه ممکن و نه دستور است. تلاش برای چنین انقلابی ماجرا جونی و مضمر است. وظیفه پرولتاریای آگاه در این شرایط باید کمک به تضمین این رشد اقتصادی و سیاسی و فائق آمدن بر نیلیگری های بورژوازی در این زمینه باشد، تا پرولتاریا بتواند، مانند پرولتاریای اروپای غربی، خود را برای انقلاب سوسیالیستی آماده کند. نقش پرولتاریا در این تحولات حمایت از این یا آن بخش بورژوازی برای تأمین این پیشرفت است. به این ترتیب سوسیال دمکرات ها و منشویک ها از این واقعیت که طبقه کارگر در تحول دمکراتیک جامعه منفعت دارد به این نتیجه گیری می رسند که این طبقه باید نیروی خود را به پشتوانه این یا آن بخش بورژوازی تبدیل کند تا شرایط برای انقلاب سوسیالیستی در "روز موعود" فراهم شود.

واضح است که از نظر سیاسی و عملی این استقلال پشتوانه یک جریان رفرمیست است که در مقابل تحول انقلابی جامعه توسط طبقه کارگر می ایستد. این جریان رفرمیستی تلاش میکند تا در چارچوب امکاناتی که سیستم و بورژواهای موجود میدهند رفرمیستی ترین جناح را پیدا کند و خود را با آن همراه نماید. البته بسته به این که قطب نمای رفرمیستی یک جریان به کدام طرف بیشتر میل داشته باشد. این "رفرمیستی ترین جریان" میتواند تونی بلر و یا خمینی و اسلام ناب محمدی از کار در آید. این پایه سیاسی سنت حزب توده و کل جریانات ناسیونال رفرمیست و پوپولیست تاریخ ایران و جهان است.

در مقابل این سنت رفرمیستی، پاسخ مارکس که بویژه بعدا در ابعاد عملی توسط لنین فرموله میشود، این است که در جامعه سرمایه داری تنها مانع انقلاب سوسیالیستی عامل ذهنی (یعنی آگاهی و تشکل پرولتاریا) است. وجود سرمایه داری تمام پیش شرط های مادی یا عینی سوسیالیسم را فراهم کرده است. مارکس و لنین استقلال میکنند که کمونیست ها نمیتوانند و نباید در بورژوازی و تحول بورژوازی شوند. هدف کمونیست ها از شرکت در هر تحول انقلابی جامعه به مبدن کشیدن توده هرچه وسیعتر طبقه کارگر، رشد آگاهی سوسیالیستی آن، بالا بردن وحدت سازمانی و حزبی آن و قرار دادن این طبقه در بهترین شرایط برای گذار بلاواسطه به انقلاب سوسیالیستی است.

این رویکرد مبنا و مضمون تز **انقلاب مداوم** مارکس است. برای مارکس، لنین و بعدا منصور حکمت شرکت در هر تحول انقلابی جامعه با هدف تبدیل کردن آن تحول به تخته پشه بلاواسطه طبقه کارگر به انقلاب سوسیالیستی معنی پیدا میکند. در نتیجه سیاست کمونیست ها و طبقه کارگر این است که تضمین کنند که تحول دمکراتیک جامعه در جهتی سیر میکند که طبقه کارگر در طی آن در مناسب ترین موقعیت (چه از نظر درجه آگاهی و تشکل خود، چه از نظر بسیج توده وسیع زحمتکشان و سندیگان جامعه به گرد خود و چه از نظر قدرت سیاسی) برای انجام انقلاب سوسیالیستی قرار بگیرد.

از نظر مارکس، انگلس و لنین کمونیست ها و

طبقه کارگر به تحول دمکراتیک تنها به عنوان پیش درآمد بلاواسطه انقلاب سوسیالیستی نگاه میکنند. در این پیش انقلاب یا تحول دمکراتیک در جامعه نه یک هدف قائم به ذات، که تخته پرش بلاواسطه به یک انقلاب سوسیالیستی است. گفتم که این تز محوری بحث انقلاب مداوم و انقلاب پیگیر مارکس است. مضمون تمام بحث مارکس در نقد فویرباخ، محتوای تمام پلیمیک لنین علیه منشویک ها و بالاخره تمام بحث منصور حکمت در نقد پوپولیسم و کمونیسم بورژوایی حول همین ایده محوری فرموله میشود.

مارکس و لنین به تفصیل استدلال میکنند که در تحولات دمکراتیک طبقه کارگر باید پیشتاز مبارزه علیه ارتجاع و سازمانده انقلاب علیه سیستم باشد. در این متن کمونیست ها باید سازمانده استقلال طبقاتی پرولتاریای انقلابی باشند. باید هدف خود را آماده کردن طبقه کارگر برای دست بردن مستقیم به قدرت سیاسی برای یک انقلاب سوسیالیستی قرار دهند. کمونیست ها بویژه باید پیگیرانه تناقض منافع پرولتاریا با بخش هایی از بورژوازی که فی الحال درون این جنبش هستند را روشن کنند. کمونیست ها باید تضمین کنند که هر قدم در تجربه انقلاب منجر به تعمیق آگاهی و تشکل طبقاتی پرولتاریا شده و بخش بزرگتری از ستمدیدگان، زحمتکشان و تهیدستان جامعه به زیر پرچم سیاسی این طبقه گرد آیند.

اتکا به این سیاست است که فاصله میان کمونیسم و دنباله روی و فاصله میان یک کمونیست با یک خرده بورژوازی متوهم نیمه دمکرات را نشان میدهد. برای ما کمونیست ها همه تاکتیک ها در خدمت این امر است. جمهوری دمکراتیک کارگران و دهقانان لنین، جمهوری انقلابی منصور حکمت و منشور سرنگونی جمهوری اسلامی و گارد آزادی ما همگی حلقه هایی در این تاکتیک هستند. وجه مشترک تمام سنت هایی که خواسته اند هم سوسیالیست بمانند و هم کمونیسم پراتیک مارکس را کنار بگذارند، درست در دست بردن به این هسته اساسی مارکسیسم است. تفاوت متدیک سوسیالیسم بورژوایی و کمونیسم بورژوایی با سوسیالیسم و کمونیسم مارکس درست در همین حلقه سیاسی و تاکتیک است. اگر قرار است پراتیک انسان ها آینده را بسازد، این پراتیک قبل از هرچیز سیاسی است. و فرمول های پراتیکی آذنین و مقدم یعنی سیاست آنها در قبال مبارزه انقلابی طبقه کارگر هم دقیقاً در همین متن میگذرد. سنتی که از ۱۸۴۸ و از تولد مارکسیسم و مانیفست کمونیست تاریخ مکتوب دارد.

آذنین - مقدم و مبارزه سیاسی

سیستمی که آذنین و مقدم جلو میگذارند همان سیستم کلاسیک منشویکی است. سیستمی که وقتی با ضد امپریالیستی گری مخلوط شود، در ایران جز توده ایسم حاصلی نخواهد داشت. آذنین معتقد است که امروز دوره انقلابی نیست، جهان و ایران آماده انقلاب نیستند و ایران هنوز یک کشور نیمه صنعتی است. از این مشاهدات نتیجه میگیرد که وظیفه امروزیین طبقه کارگر مبارزه برای بهبود وضعیت اقتصادی خود و برای اصلاحات سیاسی است. در این زمینه باید آماده باشد که از این یا آن بخش بورژوازی حمایت کند. طبقه کارگر باید وزنه اش را پشت این یا آن سیاست جریانات بورژوازی ببرد. تنها کاندید چنین حمایتی بخشی از جریانات دو خردادی هستند که دقیقاً همین پرچم و آرزو را دارند. آذنین و مقدم فرموله کننده های سکولار و چپ همان جریان هستند. مشکانشان امروز این است که خود دو خرداد دیگر موجود نیست، در رژیم جل شده است و اینها هم راهی جز همان مسیر اما با رنگ سکولار و چپ را در مقابل خود ندارند. آذنین و مقدم وقتی با خدش تعریف تمایز سیاسی خود با جریانات پرو رژیم روبرو میشوند ناچار به اختراع سندیکالیسم طرفدار آمریکا میشوند که بعدا به آن خواهی پرداخت.

آذنین برای اثبات استراتژی توده ایستی خود از لنین نمونه می آورد که در اتخاذ سیاست

اقتصادی موسوم به نپ از حمایت از بورژوازی نرسید(!)، یک سیاست بورژوایی را در پیش گرفت و از بخش هایی از بورژوازی در تمایز از بخش های دیگر حمایت کرد. این یک کلاشی سیاسی و یک کلاه برداری تاریخی به تمام معنی است. چقدر غم انگیز است که کسی که "نقل از ماخذ" حافظه اش زبان زد بود به روزی افتاده است که نیاز سیاسی حافظه اش را از او گرفته است.

کسانی که با تاریخ انقلاب روسیه آشنا هستند میدانند که سیاست نوین اقتصادی (نپ) که لنین پیش گذاشت اجازه میداد که دهقانان انباشت سرمایه کنند و به اصطلاح سرمایه داری رشد کند. آذنین "فراموش کرده است" که در آن دوره اولاً قدرت سیاسی در دست پرولتاریا بود و هدف این سیاست تحکیم قدرت سیاسی طبقه کارگر بود و نه توسعه تولید صنعتی. ثانیاً خاصیت نپ نه جبران نیمه صنعتی بودن روسیه و رشد سرمایه داری بلکه مبارزه با گرسنگی و قحطی بود. آذنین حتی به این واقعیت که خود سابقاً ادعا میکرد باید داشته، پشت میکند. آذنین تا زمانی که جبهه سیاسی خود را تغییر نداده بود قبول داشت که تصمیمات اقتصادی دولت ها در دوره انقلابی منشا سیاسی دارند و نه منشا منفعت بلاواسطه اقتصادی طبقه حاکم. همین واقعیت ساده در سال ۵۷-۶۲ که جمهوری اسلامی سرمایه های بزرگ و بانک ها را "ملی کرد"، توده ای ها و پوپولیست های آن روز را به تز متریقی بودن خمینی رساند. امروز آذنین که همان اردوی فکری پیوسته است به همان نتیجه میرسد که حزب توده و اکثریت از معنی "سوسیالیستی" سیاست خمینی رسیدند. سیاست و نگرش دیروز حزب توده، امروز آذنین – مقدم را در سنگر جمهوری اسلامی قرار میدهد.

هسته اساسی متولوژیک لنین هم در جدال با اکونومیست ها، منشویک ها و انترناسیوال دوم درست در همین نکته بود. از نظر مارکس و لنین سوسیالیسم تئوری "ععاد ماتریالیستی" و ظهور "مهدی موعود سوسیالیست" نیست. تئوری عمل انقلابی طبقه کارگر برای سازمان دادن جامعه سوسیالیستی است؛ انقلابی که شرایط عینی آن فراهم است و تحقق آن مستلزم تحقق شرایط ذهنی یعنی آگاهی پرولتاریای انقلابی است. این انقلاب تنها نتیجه پراتیک آگاهانه طبقه کارگر میتواند باشد. این پیش است که لنین را چه در تئوری حزبی و چه در تاکتیک در انقلاب ۱۹۰۵، در مبارزه با امپریوکریپتست ها و انحلال طلبان، در سیاست در قبال مسئله ملی، در انقلاب ۱۹۱۷، در تزه های آوریل، در جنگ اول جهانی و ... بطور دائم و پیگیر در مقابل منشویک ها، و بعدا کل انترناسیونال دوم قرار میدهد.

آن همین امروز است. مارکس اعلام میکند که وجود طبقات امری همیشگی در تاریخ نبوده است و امروز مبارزه طبقاتی باید منتج به دیکتاتوری پرولتاریا و سرنگونی بورژوازی توسط طبقه کارگر شود.

این اساس بحث کمونیسم پراتیک مارکس است. ایرج آذنین اما با سرنگ عنصر پراتیک انقلابی را از مارکسیسم خارج کرده و کل ایده دخالتگری را از ماتریالیسم پراتیک بیرون میکشد. آن چیزی که از مارکسیسم باقی میگذارد تنها اعتقاد به مبارزه طبقاتی است که هنوز یک قدم پشت سر ریکاردو و اسمیت قرار میگیرد.

آذنین - مقدم و "پارادایم" سندیکالیسم "امریکائی"

آذنین با نقطه شروع فلسفی تاریخی خود نمیتواند معتقد باشد که دینامیسم دنیای امروز مبارزه میان طبقه کار و بورژوازی است. در نتیجه در صحنه ای که میچیند، دنیا عرصه جدل میان مدافعین این دنیا و واژگون کنندگان آن نیست. دنیا از نظر این سنت اجتماعی صحنه جدال پرولتاریا و بورژوازی نیست؛ صحنه جدال میان کسانی است که مبارزه طبقاتی را قبول دارند و آنها که ندارند؛ صحنه جدال میان مارکسی است که از مارکسیسم تنها مبارزه طبقاتی را قبول دارد با ماکس وبری که آن را قبول ندارد؛ یک دو قطبی عصباننده جنگ سردی که امروز حتی کسی آن را بیاد ندارد. دنیا به روایت آذنین درست مثل آکادمیست های بورژوایی دوران جنگ سرد صحنه جدال دو پارادایم وبری و مارکسی میشود که یکی به مبارزه طبقاتی عقیده دارد و دیگری به همزیستی طبقاتی! این سناریو به آذنین اجازه میدهد که از مارکس به موضع کپائوری عقب بنشیند. آذنین فاکتور دخالتگری مارکس و همه ای چیزی که اصولاً هویت مارکس است را از او میگیرد.

گفتم که با این جهش، آذنین و مقدم در صحنه مبارزه اقتصادی طبقه کارگر یک سندیکالیست دو خردادی از کار در می آیند. کنار گذاشتن ضرورت تحزب فعال سیاسی، ضرورت ابتکار عمل سیاسی، ضرورت بدست گرفتن ابتکار عمل برای سرنگونی جمهوری اسلامی توسط کمونیست ها آنها را در موقعیت حسن کمالی ماندنی قرار میدهد. سوال میشود که چگونه تمایز خود را از این نحله فعالین سیاسی موجود در طبقه کارگر تصور میکنند و چگونه خود را در سمت چپ سندیکالیست های واقعی تری مثل پدالله خسروشاهی و یا اساتلو تعریف کنند. اینجا عصباننده است که نیاز به اختراع پارادایم سندیکالیسم آمریکائی پیدا میشود.

نکته اینجاست که آذنین و مقدم سندیکالیست نیستند. اگر سندیکالیست برنامه ای سیاسی برای تصرف قدرت ندارد، آذنین - مقدم برنامه سیاسی دارند. نقطه شروع حرکت آذنین و مقدم نیاز های اقتصادی طبقه کارگر نیست؛ پلتفرم سیاسی دوشناس است که تماماً منشویکی است. این برنامه حول ایده کمک به تکامل صنعتی جامعه چیده شده است. آذنین سیاسی است. برای تحقق پروژه اش ناچار است در مقابل مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی قرار گیرد. فرق آذنین – مقدم با یک فعال مبارزه اقتصادی طبقه کارگر، مانند پدالله خسروشاهی، در همین است. خسروشاهی مبارز حقوق کارگری است. آذنین - مقدم مبارز علیه سرنگونی جمهوری اسلامی میشوند. برای خسروشاهی حقوق کارگران در چارچوب همین اوضاع اصل است، آذنین و مقدم وکلای مدافع تکامل تاریخ و رشد بورژوازی هستند.

آذنین و مقدم در تنگنای توضیح این تفاوت بر فرمول معجزه آسا کنش میکند: سندیکالیسم بر "دو قسم" است. اول سندیکاهایی که به مبارزه طبقاتی معتقد هستند و دوم سندیکاهایی که به عنوان "بیزنس" عمل میکنند؛ یعنی به عنوان فروشنده نیروی کار در بازار سرمایه ظاهر میشوند!

واقعا جالب است. آذنین و مقدم خود را به نفهمی

مارکس است این است که موقت بودن و تاریخی بودن این واقعیات و قابلیت طبقه کارگر در تغییر

میزنند و کتمان میکنند که اصولاً معنای سندیکا و تریبونون دقیقاً همین است. سندیکا و تریبونون برای سرنگونی بورژوازی نیست. اینها نهادهائی هستند برای بهتر کردن شرایط فروش نیروی کار به سرمایه داران. تفاوتی که آذین اختراع میکند کلا جعلی و من درآوردی است. ارزش مصرف آن این است که توضیح بدهد چرا ایشان بعکس بخش اعظم سایر سندیکالیست ها مخالف مبارزه انقلابی علیه جمهوری اسلامی و حکومت سرمایه داران میشود. در این راه البته به سبب آذین انواع بادمجان های تئوریک دور این قاب چیده میشود. از جمله تفاوت من در آوردی میان سندیکالیسم در اروپا و در آمریکا است. این تفاوت اختراع کامل آذین و مقدم است. جنبش اتحادیه ای در آمریکا قبل از هر چیز تاریخ آناشیزستی بسیار غنی و رهرانی چون جو هیل، ساکو، وانزتی و ... را دارد و چیز کمتری از جنبش اتحادیه ای انگلیس یا سوئد را ندارد. واقعا آذین و مقدم میتوانند در ارجحیت اتحادیه ای مانند ال او (LO) (اتحادیه ارتجاعی کارگری در سوئد) و یا تی بی سی انگلیس یا اتحادیه های کارگران اتومبیل سازی یا معادن در آمریکا توضیح بدهند؟

برای آذین تئوری تصرف قدرت و تحزبی که این تصرف قدرت را امکان پذیر میکند، و ملزومات سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی یکی دود میشوند و هوا میروند. آن چیزی که باقی میماند اول سازمان دادن مبارزه اقتصادی و دوم مخالفت جدی با آن کمونیسم پراپتیکی است که زیر پای اینها را خالی میکند. به همین دلیل کل تحکرات و ایده های انقلابی و رادیکال در سیستم آذین و مقدم لقب اسرائیلی و آمریکائی میخورند. در نتیجه مانند مفتی و آیت الله تصمیم به جن گیری آمریکائی ها از غیر آمریکائی ها میگیرند. مخالفین اینها، باید حکمتیست های با فعالیت سندیکالیست آمریکائی میشوند هرچند ارتباطی با آمریکا نداشته باشند و دوستاشان، مانند کومله، هرچند از آمریکا کمک مالی بگیرند، ضد آمریکائی میشوند. این کل محتوی شامورنی بازی تئوریک آذین است. همراه این سیستم است که صندوق جهانی پول، بانک جهانی، لیبیرالیسم اقتصادی، بعنوان نیرو های شر، وارد تصویر میشوند و سرمایه دار های کوچک خرده پای، و جناح دولت گرای جمهوری اسلامی بعنوان خیر به خورد طبقه کارگر داده میشود و کمونیسم آذین مداح نوعی از اتحادیه گری میشود که با سرمایه دار دولتی در ایران مبارزد. و این همان جریانی است که حزب توده، حتی امروز، خود را با آن نداعی میکند. در بخش اول این نوشته گفتم که مقدم ادعا کرده است که من خواسته ام با گنجی دولت تشکیل دهم! و قول دادم دلیل این ادعای محیر العقول را توضیح دهم. دلیل همین است: مقدم برای اینکه چیز خیلی بدی به ما گفته باشد من را به گنجی وصل کند. آخر گنجی سمبل لیبرالاسم اقتصادی در ایران است وگر نه بنده بی تقصیرم!

آذین - مقدم و فعالیت احزاب کمونیستی در شکل های اجتماعی

سیاست آذین و مقدم به حزب انقلابی احتیاجی ندارد. در نتیجه در مقابل هرنوع بروز تحزب انقلابی کارگری می ایستند. در واقع مکانیسم دفاع از خود آنها تقبیح احزاب سیاسی انقلابی، تقبیح قهر، تقبیح هر بحثی در مورد ضرورت مسلح شدن و دست بردن به قدرت در هر سطحی است.

احزاب کمونیستی در دوره های مختلف به دلایل مختلف دست به اسلحه برده اند. بلشویک ها برای تامین نیاز مالی خود، علیرغم جنجال و اقتضای منشویک ها، اقدام به مصادره کردند. همین بلشویک ها بعدا برای تصرف قدرت مستقیماً خود (بدون اطلاع شورا) دست به اسلحه بردند. کمونیست ها در کردستان در مقابل حمله جمهوری اسلامی مسلحانه از خود دفاع کردند و از این فراتر در مقابل تعرض بورژوازی اپوزیسیون حزب همدم دمکرات به اسلحه متوسل شدند. اینها همه راسا توسط احزاب و جریانات کمونیست و بدون دخالت پارادایم ماکس

وبری و اجازه از هیچ سازمان توده ای انجام شده است. کمونیستی که بنا به تعریف اسلحه و توسل به اسلحه را تا زمان قیام خود طبقه به عقب می اندازد اگر شارلاتان نباشد یک ابله سیاسی است. آذین و مقدم اما مطلقاً ابله نیستند. کل تبلیغات اینها در مورد "حزب سیاسی نظامی حکمتیست" یک شاتناژ دو خاصیت است. از یک طرف دارند عنصر یا مولفه نظای در مبارزه طبقه کارگر را "ا" و مضموم نشان میدهند و از طرف دیگر در مبارزه علیه حکمتیست ها و کمونیست ها جو پلیسی و فشار جمهوری اسلامی را به کمک فرا میخوانند.

جمهوری اسلامی با همه شکنجه هایش با همه دستگیری ها و جستجو هایش نتوانست حتی یک قبضه اسلحه را روی پرونده فعالین کمونیست ۱۳ آذر ۱۳۸۶ بگذارد. همه جا را گشت. همه جا را کند. خانه و زندگی همه را زیر و رو کرد یک قبضه اسلحه را هم نتوانست پیدا کند. آذین و مقدم به کمک جمهوری اسلامی شتافتند. روز روشن اعلام میکنند که اینها اعضای حزب سیاسی - نظامی حکمتیست هستند. واقعا بکار بردن صفت تنگین در مورد اینها توهین به تنگ است.

آذین و مقدم در خطاب به ما میگویند "شما اگر اسلحه دارید و در فکر مبارزه های مسلحانه هستید غلط میکنید وارد تشکل توده ای می شوید". باید توجه کرد که بحث آذین و مقدم نه بر سر تفکیک فعالیت های مختلف از هم، بلکه یک بحث اصولی و روی پای خود و ادامه منطقی تئوری و سیاست آنهاست. مستقل از اینکه آیا ما اسلحه داشته ایم یا نه، و آیا ما در این تشکل توده ای فعالیت کرده ایم یا نه، این جمله طلایی کل هسته ضد کمونیستی و ضد انقلابی جریان آذین و مقدم را به بهترین وجه بیان میکند. این جمله تعیین تکلیف با حزب حکمتیست نیست. تعیین تکلیف با یک نوع تحزب سیاسی و محدود کردن دامنه عمل تحزب کمونیستی است.

اگر اینها به تئوری خود وفادار باشند باید اعلام کنند که اصولاً هیچ حزبی که اسلحه دارد حق شرکت و فعالیت در تشکل های توده ای را ندارد. آنوقت باید قبل از هرکس با متحدین امروز خود، یعنی کومه له تعیین تکلیف کنند و اعلام نمایند که از آنجا که کومه له مسلح است و بقول این دو تن "به مبارزه مسلحانه هم عقیده دارد" و حزب سیاسی - نظامی هم هست، "غلط میکنید" که در تشکل های توده ای و اجتماعی دخالت و فعالیت میکند. با این تئوری آذین و مقدم احزاب کمونیستی یا حق ندارند اسلحه داشته باشند، یا اگر دارند حق فعالیت سازمانی در جامعه و در تشکل های توده ای را ندارند. از نظر این تئوری حتی احزاب سرنگونی طلبی یا حتی اهالی که به یک نوعی به عمل قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی عقیده دارند، حق ندارند در هیچ تشکل توده ای و اجتماعی فعالیت کنند.

ما هیچ وقت پنهان نکرده ایم که در فکر سازمان دادن قیام علیه کل بورژوازی و جمهوری اسلامی هستیم و در پروسه زمان سریع ترین، موثرترین و نزدیک ترین راه را انتخاب می کنیم. در سیستم ما، در سیستم ماکس، در سیستم لینن، و در سیستم حکمت تغییر تناسب قوا، آمادگی برای رهبری قیام مسلحانه رکن اساسی برای تغییر اوضاع است. در غیاب این به اپوزیسیون محترم بی قدرت تبدیل میشود.

اطلاق سندیکالیست راست به آذین و مقدم آوانس به آنها است. اینها کمونیسمت نیستند. همان طور که محمد قاضی که من نوشته اش گفته اینها دارند از برگ انجیر "مبارزه اقتصادی طبقه کارگر" برای پوشاندن عورت سیاسی خود استفاده میکنند.

آذین و مقدم: کیانوری و طبری در انتظار نوبت

اگر برای بعضی مشاهده نتایج بلافاصل سیستم فکری آذین و مقدم به اندازه کافی روشن نیست، اجازه بدهید با همین سیستم اعتقادی و با همین ارزش ها و افق ها به گذشته برگردیم و نشان

دهیم که چرا عنوان منشویک و ننوتوده ای، نه تنها از نظر فکری بلکه از نظر سیاسی برانزده آنها است.

بعد از انقلاب ۵۷ مبارزات کارگری در مقابل تعرض ضد انقلاب بورژوازی به قدرت رسیده شدت اوج گرفت. تشکلهای کارگری متعدد و مختلفی شکل گرفتند. در این تشکل ها دو رگه سیاسی و جنبشی شکل گرفتند.

یک رگه مستقیم یا غیر مستقیم از گروه های چپ و کمونیستی تاثیر می گرفت. این بیشتر رگه شورایی، رگه ملیتانت، حق طلب و بسیار مبارز بود. یک رگه دیگری که رگه ای بود که همین

بحث های آذین و مقدم را داشت. می گفت که باید در چارچوب مبارزه اقتصادی سعی کرد صفوف را متحد کرد. ایران نیمه صنعتی است و باید پیشرفت کند. امروز وقت سوسیالیسم نیست. سیاست کمونیستی باید وزنه طبقه کارگر را بدهد و پشت این یا آن بخش بورژوازی تا ناپیگری ها را بران کند و موقعیت طبقه را تقویت نماید. البته همان زمان وقتی این سیستم فکری در ضد امپریالیستی گری و ناسیونالیسم جهان سومی ضرب میشد، بجای بورژوازی های که به جان جامعه و طبقه کارگر افتاده بود، "دشمن اصلی" و "خطر عمده" به آمریکا تبدیل میشد. این جریان با هر کس که مخالف بود به او لقب آمریکائی میداد. در مقابل هر آنکس که ذره ای رادیکالیسم و ملیتانیسی از خود نشان میداد در مقابل این

جریان ایستاد. تمام چپ انقلابی، تمام کمونیست ها از این جریان مدال آمریکائی دریافت کردند. آذین و مقدم در ابتدای راهی هستند که این خط به پایان رساند.

آنان که انقلاب ۵۷ را بیاد دارند و یا تاریخ آن انقلاب و آنچه بر آن رفت را میدانند، بیاد دارند که هنگامی که جمهوری اسلامی شروع به تعرض رسمی به آزادی های سیاسی و مدنی کرد و هنگامی که توده انقلابی به مقاومت برخاستند و یک خط، یک جریان دفاع از آزادی های سیاسی با عنوانی آشوبگر، همکار آمریکائی، ماجراجو و غیره ملقب ساختند. این خط اعلام کرد که این کارها به "جناح بد" رژیم اتو میدهند، بجای این، باید طبقه کارگر وزنه خود را پشت "جناح خوب" بورژوازی بدهد.

یک نمونه دیگر مقاومت در مقابل تعرض ارتجاع در کردستان بود. کمونیست هائی که در بسیاری از شهر ها ستون فقرات انجمن های دفاع از آزادی و انقلاب و شورا های شهر و بنه که ها محلات بودند، کسانی که رهبری مبارزات دهقانان علیه فئودالها را در دست داشتند، کسانی که اکثر از کومه له متشکل بودند، تصمیم گرفتند مسلح شوند و قبل از خود جمهوری اسلامی در مقابل خوانین، فئودالها و مرتجعین دست به اسلحه ببرند. این کمونیست ها بدون اجازه حزب توده و بدون اجازه امثال مقدم و ایرج آذین مسلح شدند. همین توده ای ها اعلام کردند که مسئول کشتار های کردستان کمونیست های آمریکائی هستند که تشکل های توده ای را قربانی اهداف خود کرده اند. کسانی که آن دوره را تجربه کردند باید بیاد داشته باشند که چه حجمی از ادبیات و بحث علیه این تز ارتجاعی توده ایست تولید شد که میگفت "اگر مسلح هستید، غلط میکنید که در تشکل های توده ای علنی مانند انجمن های دفاع از آزادی و انقلاب، سندیکا ها، شورا ها و بنه ها فعالیت میکنید". حزب توده رسماً اعلام کرد که گروه هائی که اسلحه دارند می روند درون اتحادیه دهقانان و آنها را بازپچه دست خود میکنند. جرم این بود که کمونیست هائی که آن زمان در کومه له متشکل بودند، به درست اوضاع را تشخیص دادند و اعلام کردند که باید اسلحه داشت؛ باید حزب و گروه مسلح ساخت؛ باید قابلیت دفاع از خود در مقابل هجوم ارتجاع را داشت.

فهم یکسانی سیستم فکری جریان آذین - مقدم با توده ایسم آن زمان نشوار است؟ آیا باید منتظر ماند ننوتوده ای ها هم مثل حزب توده این راه را به پایان منطقی و عملی خود برسانند؟ کشتارهای سال ۶۰ - ۶۲ را بیاد دارید؟ باید

دارید حزب توده و اکثریت چه سیاست و استدلالی داشتند؟ مقصر همه اعدام ها، همه دستگیری ها را "چپ روی" غیر توده ای ها اعلام کردند. از اظهارات کسانی که به زور به مصاحبه تلویزیونی کشیده شده بودند علیه خود آنها و علیه سازمان هایشان استفاده کردند.

با این سینم فکری، دفاع کومه له از حق فعالیت کمونیست ها و مقابله مسلحانه ما با حزب دمکرات کردستان را جریان آذین و مقدم چگونه تبیین میکنند؟ سخت است تصور کرد که حکمی که صادر خواهند کرد تفاوتی با حکم حزب توده و خود حزب دمکرات نخواهد داشت؟

سوال آن روز و سوال امروز این بود و هست که آیا کمونیست ها حق دارند در مقابل ارتجاع مسلح و در مقابل تعرض این رتجاع به آزادی بیان، به حق کودک، به حق زن، به انسانیت مسلحانه به ایستند؟ آیا ما حق داریم مثلا کسی که بر روی زنان اسید میپاشد را لاقال فراری دهیم؟ آیا حق داریم کسی که زندگی مردم را سیاه کرده است متواری کنیم؟ یا بترسانیم؟ یا مجازات کنیم؟ این بحث لاقال به قدمت خود حزب کمونیست ایران است و در مباحثی که در آن دوره تحت عنوان حاکمیت انقلابی کومه له و بیانه حقوق و مردم زحمتکش در سال ۶۲ و بعدا در بحث "دندگاه های انقلابی کومه له و رنجش لیبرال ها" فرموله شدند مکتوب و قابل دسترس اند.

واقعا سخت است تصور کنید که اگر امروز آذین و مقدم را به آن زمان برگردانیم کجا میستند؟ آیا باید واقعا این را دوباره امتحان کنیم؟ گمان نمیکم.

کسانی که با تاریخ انقلاب روسیه آشنا هستند می دانند که تصمیم سازماندهی و اجرای قیام اکثبر کار هیچ شورائی نبود. کمیته مرکزی حزب بلشویک زیر فشار و تهدید به استعفا ی لنین این کار را انجام داد و تا لحظه آخر لنین اصرار داشت قیام باید به نام حزب بلشویک انجام شود. تنها در آخرین رای گیری در کمیته مرکزی به این ایده که قیام باید به نام شورا انجام شود باخت و باخت را پذیرفت.

اگر آذین و مقدم با این سیستم فکری و سیاسی در دوره انقلاب اکثبر بودند، کجا می ایستاند؟ اینها اگر آنجا بودنددر کنار ضد انقلاب می ایستادند. به این دلیل که انقلاب اکثبر سمبل همه سیاست ها و تاکتیک هائی است که اینها مخالف ان هستند. لابد اعلام میفرمودند که "اگر مسلح هستید غلط میکنید در شورا فعالیت میکنید".

رابطه جریان ننوتوده ای با دانشجویان آزادخواه و برابری طلب و با فعالین کارگری نمونه های اولیه ای در کوچک آن چیزی است که اینها انجام خواهند داد. سوال این است که آیا باید منتظر بلوغ لجن ماند؟

کومه له و "پارادایم" ننوتوده ایسم

رابطه جریان آذین و مقدم با کومه له مهم است. به این دلیل که سرنوشت کومه له برای جنبش کمونیستی ایران مهم است. کومه له گرچه در پایه ای ترین سطح از کومه له دوران حزب کمونیست ایران و قبل از آن بریده است و به حق امروز باید همانطور که منصور حکمت میگفت آن را کومه له جدید نامید، اما این تغییر هنوز در ذهنیت توده های وسیع مردم زحمتکش کردستان و ایران بازتاب پیدا نکرده است. درک این تحول پایه ای در کومه له توسط توده کارگر و زحمتکش ایران جزو همان ملزومات تامین شرایط ذهنی انقلاب سوسیالیستی است. این جیش در ادراکت سیاسی و اجتماعی را توده کارگر در طی تحولات بزرگ سیاسی و اجتماعی میکند. تا آنجا هنوز راهی در پیش است. در نتیجه آنچه کومه له میکند به نام کمونیسم تمام میشود و بر ذهن و عمل طبقه کارگر تاثیر میگذارد. مساله کومه له این است که آنچه که کومه له کومه له علی الظاهر نمایندگی میکند در خارج از کومه له قرار گرفته است و آنچه در کومه له مانده، مخلوطی از چپ بی خط با ناسیونالیسم کرد است. ←

این "مقدسات" هم ماندنی نیست

نریا شهابی

در آستانه سالگرد انقلاب ۵۷، سی سال بعد از تولد حکومت اسلامی در ایران، پس از سه دهه سرکوب و اختناق پلیسی - ایدئولوژیکی، جمهوری اسلامی ایران هنوز موفق نشده است مردمی را که سی سال قبل برای آزادی و رفاه قیام کردند، به تسلیم و سازش بکشاند. مردم و نسلی که سی سال پیش تنها با سرکوب و قربانی شدن میلیونی و راه اندازی حملات های خونین و قمع کثیف های اسلامی عقب نشست، در تمام طول حاکمیت ارتجاع اسلامی حتی یک روز هم آملهای انسانی را تسلیم نکرد و آزادانه به سيطرة اسلام بر زندگیش حتی یک روز هم رضایت نداد. بعلاوه، نسل بعدی، جوانانی که اساسا در جهان اختناق زده اسلامی در ایران چشم به جهان گشوده بودند، کسانی که کمترین خاطره ای از زندگی فارغ از حاکمیت اسلام نداشتند، نه تنها به نظم و نسق و محیط مختنق اسلامی رضایت نداد که بیش از یک دهه است علیه آن، رود رو قف علم کرده اند.

سی سال پس از فقر قدرتی مطلق تحجر اسلامی ضد زن، سه دهه بعد از حاکمیت یک رژیم ضد زندگی و ضد شادی و مبشر فقر و فلاکت، هنوز تکلیف حکومت با مردم، روشن نشده است. هنوز نسل جوان، زنان و کارگران، در تدارک جنگ آخر خود با رژیم اند.

حکومت تا دندان مسلح در مقابل مردمی تماما غیر مسلح و گرفتار در زندان بزرگی بنام ایران، در حال حکومت که در سنگر حفاظت از خود است. این موقعیت رژیمی است که برای بقا و برای به سازش کشاندن مردم، سی سال است آدم میکشد و جنایت میکند.

نه حکم جهاد خمینی علیه مقاومت انقلابی مردم در کردستان در سال ۵8، نه کشتار و قتل عامهای پس از خرداد 60 و تابستان 67، نه جنگ عراق و بهانه جنگ با آمریکا، نه کنترل زنان و جوانان از نوزادی تا مدرسه و دانشگاه و خیابان، نه دخالت پلیسی - اسلامی در پنهانی ترین زوایای زندگی شخصی مردم، نه حمله به دانشجویان، نه قصاص و سنگسار و اجرای شنيع مجازاتهای اسلامی، هیچکدام نتوانسته است مردم ایران را به سازش با جمهوری اسلامی و رضایت به حاکمیت اسلام بر زندگی شان بکشاند. این حکومت از ابتدای شکل گیری، حیات و مامتش، نه بر تحمیق و توهم مردم که بر ارباب و ترس از شکنجه و حبس و مرگ

مبنتی بوده است. کمتر جامعه ای در دنیای معاصر میتوان یافت که مردم آن در یک روند پیوسته به مدت سی سال، حکومت بر فراز سرشان را برای ابتدایی ترین مطالبات زندگی هر روز پس بزنند. مقاومت مردم در ایران را میتوان تنها با جنبشی چون مقاومت مردم در فلسطین مقایسه کرد. ایران هم جامعه ای است که در آن برای به تسلیم کشاندن مردم، نان و آب و مسکن و امنیت و شادی و زندگی دو نسل توسط حکومتی جنایتکار، گرو گرفته شده است.

سی سال بعد از شکل گیری حکومت اسلامی، مردم ایران نه تنها تسلیم نشده اند، که به ویژه از دوسال قبل و با تولد دوباره چپ و کمونیسم، با به میدان آمدن جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در دانشگاههای سراسر ایران، تعرضی وسیع و سراسری علیه تمام سیستم حاکم برآه انداخته اند. با این تعرض درسهای انقلاب 57 هم برای مردم و هم برای رژیم زنده شد! پس از سی سال، مبارزه و مقاومت مردم میوه داد! عدالتخواهی طبقه کارگر، چپ و کمونیسم بنام خود، رود روی رژیم به میدان آمد. سی سال پس از حاکمیت اختناق اسلامی، کمونیسم در ایران بار دیگر به حقیقی ترین، برحق ترین و رادیکال ترین صدای اعتراض و عدالتخواهی در جامعه تبدیل شد. برای مقابله با مردم، با این کمونیسم، با عدالتخواهی طبقه کارگر است که رژیم هم دست در انبان زرادخانه سنتی خود میکند، به این امید که بتواند به سیاق گذشته به جنگ مردم برود.

بار دیگر شکنجه گران و قمع کشانی که یک دوره برای نمایش "دموکراسی اسلامی" لباسهای زندانبانی و مدارج پاسداریشان را با عناوین دکتر و مهندس و محقق و روزنامه نگار و دگراندیش، عوض کرده بودند، ناچار شدند در خرقه سابق بخرزند، با زبان ارباب و تهدید سابق سخن بگویند، عجلاناً "گفتنمان" را در حفظ نظام در صندوقخانه پنهان کنند، و قدرت ارباب گذشته را امروز به رخ بکشند. تهدیدات امروزشان، فراخوانهایشان برای حمله به "ضد انقلاب"، تخریب خاوران (گورستان کمونیستها)، راه اندازی مجدد بساط شکنجه و اعتراف بگیری و اعدام، امروز در فضای دیگری صورت میگیرد.

پس از سی سال جنایت، توازن قوا بین مردم و رژیم عوض شده است. نه موقعیت کمونیسم امروز در ایران همان است که سی سال پیش بود، و نه موقعیت ارتجاع اسلامی. این مقطع، نه روزهای مقاومت مردم که فصل مقاومت رژیم است. مقاومت مردم منتهای است به تعرض کشیده شده است و به سادگی قابل عقب نشاندن نیست. این را خود سران حکومت به خوبی میدانند. صفوف در هم ریخته و نزاع و جنگ داخلی شان

راهی که حزب توده رفت را به پایان آن برسانند. خیلی ساده حساب کنید که اعتبار فعالیت همه کمونیست هائی که سالها در کومه له فعالیت کردند و همه چهره انسانی و انقلابی که به کومه له دادند، ماسکی شود بر صورت ننشوده ای ها و به ذخیره جمهوری اسلامی تبدیل شود. سوال این است که کمونیست ها چه در کومه له و چه خارج از کومه له این اجازه را خواهند داد؟

مشکل جریان بی خط، محافظه کار و تشکیلات دار کومه له این است که سیاست و تئوری را تنها ابزار منسجم نگاه داشتن تشکیلات میبیند. عجیب است که هنوز بعد از تجربه فعالیت سیاسی و تئوریک کمونیسم منصور حکمت که منجر به جدائی بخش اعظم بدنه آن شد، بعد از تجربه فعالیت تئوریک عبدالله مهبذی که منجر به کشاندن بخش دیگر و قابل ملاحظه ای از کومه له به دور یک جریان تماما فاشیستی شد، امروز این خط فضا را برای جریان نتودیدیستی آذنین و مقدم باز گذاشته است. بی خطی، احتیاج به تئوری برای مشغول نگاه داشتن صفوف خود و سرخ نگاه داشتن گونه های سیاسی کومه له و همچنین نیاز به آن تئوری که توجیه گر انفعال کنونی کومه له باشد، جریان آذنین و مقدم را برای رهبری کومه له مطلوب کرده است. اما این بار میتواند آخر خط برای کومه له باشد، میتواند نفوذ این جریان در رهبری کومه له منجر به سر خوردن کومه از یک انفعال مضمّن به دامن همکاری با ارتجاع و جمهوری اسلامی شود. خطر این است که کومه له همراه نئو توده ای ها،

نه بر سر هیچ برنامه سیاسی و اقتصادی پنج است. میترسند که مقدساتشان زیر طنین فریاد ساله یا یک ساله دیگر، که بر سر یافتن راهی میلیونی محرومین و مردمی که خشم سه دهه برای تداوم مقاومت در مقابل تعرض وسیع و شان را فروخته اند، له شود. میدانند که مردم میلیونی مردمی است که برای زیر و رو کردن در کمین اند تا هزاران بار بیش از تعرضی که تمام بنیادهای حکومتی شان، اقتصادی، سیاسی به مقدساتی چون "خدا، شاه، میهن" کردند، علیه فرهنگ و مذهبی و اخلاقی و ایدئولوژیکی خیلی مقدسات حکومت اسلامی برآه اندازند. معضلات حل نشده انقلاب 57، نیاز و خواست رژیم در سالگر انقلاب 57 برای "حفظ شئونات مردم ایران برای رفاه، آزادی و برابری، امروز انقلاب اسلامی" در تدارک است. میدانند که قدرتمند تر از سی سال پیش، گلولی حکومت را امروز "مقدسات" شان متزلزل تر از هر زمانی میفشارد!

قدرت نمایی یا ترس!

اطلاعیه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

فعالین کارگری دستگیر و سرکوب میشوند. فعالین سندیکایی شرکت واحد و نیشکر ۷ تپه به زندان افتاده اند. فعالین دانشجویی در تهران و مازندران و شیراز و... تعقیب و دستگیر شده اند. تیم های وزارت اطلاعات، دانشجویان و خانواده هایشان را تلفنی تهدید میکنند، ویلاگ های دانشجویی را حک کرده و ویلاگ های ضد دانشجویان را راه اندازی میکنند و سرانجام در یک نمایش شرم آور بربریت، دو تن از فعالین کارگری، سوس رازانی و شیوا خیرآبادی را شلاق زده اند.

جمهوری اسلامی تا خرخره در بحران سرمایه داری و ورشکستگی کامل اقتصادی گیر افتاده است. جناح های مختلف دولت سرمایه داران مشغول چانه زنی بر سر راه حل های برون رفت از بحران مرکبار نظام شان هستند. نمایش انتخابات گوشه ای از این سناریو است.

عوارض بحران و ورشکستگی اقتصادی که دامن طبقه کارگر و اقشار محروم و کم درآمد را گرفته است، راهی برای مردم جز اعتراض به موقعیت فلاکتبار خود را باقی نگذاشته است. خطر مبارزه با فقر و گرسنگی بر بستر تنفر عمیق از جمهوری اسلامی و موج آزادیخواهی و برابری طلبی دولت سرمایه دارن را تهدید میکند.

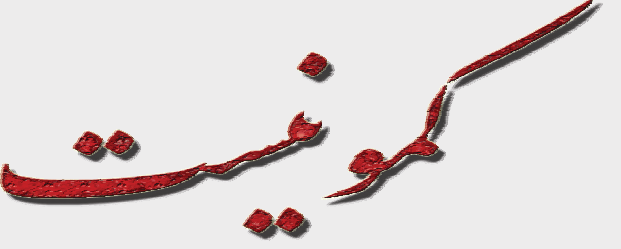
دستگیری و سرکوب فعالین کارگری، دستگیری و تعقیب و تهدید فعالین دانشجویی و وارد آوردن شلاق بر بدن انسان ها، عکس العمل جنون آمیز دولت در برابر تهدیدات توده های کارگر و مردم و جوانان برابری طلب است از او.

تهدیدات و تعرض سرکوبگرانه دولت احمدی نژاد جز اقدام پیشگیرانه در برابر تهدیدات بالقوه و بالفعل جنبشهای اجتماعی برای نان و آزادی و برابری چیز دیگری نیست. اما این سیاست شناخته شده و رسوا نمیتواند رژیم بحران زده و سرکوبگر را از تعرض توده ای و از طغیان هایی که در راه است نجات دهد.

اعتراض و نفرت میلیونی توده های به جان آمده را باید سازمان داد. موج آزادیخواهی و برابری طلبی را باید گسترش داد. جایی هر فعال کارگری و فعال جنبش آزادی و برابری را باید ده ها فعال و رهبر کارگر و زن و جوان آزادیخواه بگیرد. جمهوری اسلامی اگر در سودای بازی کردن نقش یک قدرت منطقه ای است، اما در مقابل بحران اقتصادی لاعلاج و بحران سیاسی و خواست قاطعانه آزادی و برابری، راه گریز ندارد. باید حلقه محاصره را تنگ تر کرد.

ایجاد صفی بهم پیوسته از طبقه کارگر آگاه، زنان، جوانان و دانشجویان آزادیخواه، میتواند و باید تعرض رژیم را مهار کند، شلاق را از دستشان بپندازد و ناقوس مرگ حاکمان سرمایه در ایران را به صدا در آورد.

زنده باد آزادی و برابری
حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست
۴ اسفند ۸۷
۲۲ فوریه ۲۰۰۹



سردبیر: حسین مرادیگی (حمه سور)
hamesur@gmail.com

صفحه آرانی: فواد عبداللہی

مواضع و تحلیل های مندرج در این نشریه الزاما مواضع و تحلیلهای نشریه کمونیست یا حزب حکمتیست نیست. مسئولیت نوشته ها بر عهده امضا کنندگان یا نویسندگان آنها است.

کمونیست را بخوانید - کمونیست را به دست دوستان و آشنایان خود برسانید

کمونیست را هر چه وسیعتر توزیع کنید

با کمونیست همکاری کنید، برای کمونیست بنویسید

کمونیست مجانی است اما انتشار کمونیست به کمک مالی شما متکی است

به کمونیست کمک مالی کنید.

اسلام در سوئد؛ یک هیولا در گهواره

مصطفی رشیدی

اسلام در کشور سوئد پدیده نسبتاً تازه ای است. البته مسلمانان و حتی مساجد در این کشور از سابقه طولانی برخوردارند. اما بعنوان مثال در مقایسه با انگلیس و یا آلمان، اسلام بعنوان یک **پدیده فعال** سیاسی - اجتماعی، بعنوان یک **پدیده سازمانیافته** و **هدفمند** بیشتر از حدود یک دهه را پشت سر ندارد. برانداز کردن این موجود به تمام معنا "ژردانه" واقعاً تماشایی است. این جامعه در سطوح مختلف، و بسیار پر سر و صدا، با پدیده اسلام گلاویز است. در عین حال در این میان برای هر ناظر چیزی بیشتر از کمی عقل ضروری نیست که تشخیص دهد چگونه دهن دست زیر بغل این موجود "نازنین" را گرفته اند، چگونه تر و خشکش میکنند. چگونه سخاوتمندانه و کرور کرور برایش پول خرج میکنند، چگونه انواع آله و دایه های مهربان از ریاض تا تهران و قاهره برای امروز و فردایش نقشه میریزند، چگونه در هر دسته گلی که به آب داده میشود با عجله لیس اش میزنند، و یک طفل معصوم را با لباسهای سفید از گهواره درمیآوردند و جلوی جامعه نگاه میدارند!

پدیده اسلام بسرت عت خیره کننده ای گهواره را پشت سر گذاشته است. هر کس براحتی میتواند تشخیص بدهد که اسلام حاصل پروژه هدفمند صاحبان این جامعه است و سایه سنگین آنرا نمیتواند نادیده بگیرد. هر روز که میگذرد، این سایه سنگین تر میشود. زمانی بود که مبارزه علیه تعرض اسلام متوجه دور دستها میشد. مبارزه علیه اسلام در غرب و از جمله در مورد مشخص شوند، اساساً متوجه قوانین و حکومتها و دار و دسته های اسلامی در سوماتی و ایران و عربستان را شامل میگشت. این توره سیری شده است. امروز هر کس باید چشم بر روی یک واقعیت تلخ باز نگاه کند که برای مبارزه علیه اجحافات مذهبی اسلامی لازم نیست راه دوری را طی نمود. امروز هر کس باید تشخیص بدهد که علاوه بر فشار وجدان بیدار انسانی نسبت به قربانیانی در دور دستها؛ بلکه حتی برای حفاظت از **فرزندان خود**، برای دفاع از حداقلی از معیارهای تمدن و آزادی در زندگی و جامعه خود باید فوراً و **همینجا** استپین ها را بالا زد. واقعیتاً و فاکتها خود گویای یک وضعیت وخیم هستند. تحقیقات و گزارش متشتر شده ای در رابطه با جریانات و فعالیتهای اسلامی در شهر "مالمو" در جنوب سوئد تصویر روشنی را بدست میداد. سه هفته اخیر را کل این جامعه صرف جوین ۲۷ صفحه گزارش کرده است. چرا این گزارش را هم نمیشد مثل افشای هر ساده گل دیگر به سطل اشغال انداخت؟ مشکل است: با فرض سر سوزنی از وجدان و احساس مسئولیت، هضم گزارش غیر ممکن میگردد.

بحث بر سر تحقیقاتی است که توسط وزارت دفاع و با سفارش دولت تهیه شده است. در پی بررسی خطرات بالقوه از جانب گروههای افراطی ذره بین را روی جریانات اسلامی و در منطقه مهاجر نشین "روزنگرد" Rosengård در شهر مالمو گذاشته اند. تا آنجا که به سرویسهای امنیتی مربوط باشد، تحقیقات مربوطه ظاهراً چیز تازه زیادی را بدنبال نداشته است. کمتر کسی است که در تعلقات اسلامی - تئورستی بخشی از سازمانهای فعال در این منطقه آگاه نباشد. ظاهراً ارگانهای دفاعی هنوز باید کار بیشتری صرف کنند تا از انتقال پول و لجستیک میان گروههای مظنون با دوستان طالبان و وهابیون آل سعود آنها سر در بیآورند. اما بخش اساسی گزارش پرده از کارکرد ده ساله نوع دیگری از اسلام بر میدارد؛ اسلامی که مجاز بوده، میدان داشته است، حمایت شده است. این گزارش یک اقتضاح محض برای مسئولین این جامعه است. یک گزارش تکان دهنده - یک بیان خفت آور در تحقیقات مربوطه جمعا سی

نفر از مسئولان مدارس و خدمات اجتماعی، پلیس و مقامات اداری منطقه به ستولاتی در مورد چگونگی فعالیت نهادهای اسلامی و وضعیت موجود پاسخ داده اند. در گزارش میخوانیم که تحت فشار و تهدیدات مستقیم نهادهای اسلامی زنان و دختران منطقه مجبور به استفاده از حجاب گشته اند، میخوانیم که افرادی رسماً برای "کنترل عقاید" و "کنترل فرهنگ" محله را زیر نفوذ داشته اند، میخوانیم که معلمان مدارس با تهدید از خیر کلاسهای آموزش جنسی و موزیک گذشته اند، میخوانیم که چگونه در مدارس غیر دولتی از معاشرت و همیازی شدن کودکان دختر و پسر جلوگیری میکردند، و در گزارش مربوطه در مورد ازدواج اجباری دختران حتی در خود سوئد و با کمک مساجد محلی میتوان خواند. شرکت کنندگان در تحقیقات مربوطه در شرح یک روند رشد و گسترش نوع رادیکال از جریانات اسلامی متفق القول هستند. این یک روند است، چندین سال را پشت سر دارد. در مقابل چه اقداماتی صورت گرفته است؟

این گزارش هر چه که در مورد جریانات اسلامی بگوید، در هر حال یک بیان خفت آور برای مسئولان دوایر دولتی در منطقه روزنگرد است. این گزارش محله ای در بغداد یا در موگادیشو یا در مشهد نیست. این شرح حال ده ساله محله ای در مرکز اروپا است. با زبان فصیح و روشن و بازبان خود مسئولان دوایر دولتی شرح ناتوانی، بی میلی و بی تفاوتی آنها در مبارزه با وضعیتی که شرحش رفت را بازگو میکنند. در میان اینها پلیس نشسته است که میبایست از امنیت و آرامش شهروندان جامعه حفاظت کند. در میان اینها مربی و پرستار و معلم نشسته است که قرار است کودک و جسم و روان را صیانت نمایند. این مراجع میگویند و با مثال و شواهد به وزارت دفاع اطمینان خاطر میدهند که سرخ مساله حتی تا گروههای تروریستی هم ادامه دارد. آنوقت کسی نیست ببرد که چه کرده اند؟ و چگونه قربانیان بیگناه (که با اظهارات خودشان اساساً زنان و دختران و کودکان بی پناه را شامل میشده است) را مورد دفاع قرار داده اند؟ پاسخ این سوال خود حدیث ابعاد تکان بزرگتری از فاجعه است.

در لایبای گزارش میخوانیم که چگونه دوایر دولتی، با وجود علم و وضعیت موجود و کارکرد نهادهای مذهبی اسلامی، انواع نهادها و انجمنها و مساجد را با انبوهی از کمک مالی تقویت کرده اند. مسخره نیست که مسئولان دولتی در امر دفاع از حقوق زنان و کودکان را به نهادهای رنگارنگ اسلامی سپرده اند؟ راستی از دریچه چشم دخترک خردسال ساکن این منطقه دنیا و جامعه پیرامونی اش چقدر باید ترسناک و منزجر کننده بنظر برسد. این دخترک خردسال برای یک زندگی امن و ساده انسانی میتوانست دست بدامن چه کسی گردد؟ معلم و مربی مدرسه؟ پلیس؟ پیشنماز مسجد محله؟ ماوران "کنترل عقاید و فرهنگ"؟ واقعاً جمیع گردانندگان این جامعه باید از بیشرمی آب از سرشان گذشته باشد که اجازه انتشار گزارش را میدهند.

تکرار داستان مدینه و اینبار در شمال اروپا! منطقه روزنگرد در جوار مرکز شهر مالمو یک نمونه بارز از گتوهای مهاجرنشین در اروپا است. اکثریت بزرگ بیست و دو هزار نفر ساکنان این منطقه، خارجی هستند. این جمعیت بیکاری وسیع، فقر، استاندارد بسیار پایین امکان مسکونی، کیفیت نازل در رفاهیات و خدمات اجتماعی و آموزش پرورش را با یکدیگر شریک هستند. هشت هزار نوجوان این منطقه فقط از دو مرکز تفریحی برخوردارند اما در عوض تعداد مساجد و بنیادهای رسمی اسلامی در منطقه از ده مورد تجاوز است. هر چه که دولت و کمون در رابطه با رفاهیات و مدارس و سایر ملزومات اجتماعی در این منطقه خسیس ظاهر شده اند، اما همزمان کمکهای مالی سخاوتمندانه ای را در اختیار نهادهای و بنیادهای مذهبی اسلامی قرار داده اند. مسئولان مدارس از

کمبود پرسنل و امکانات برای چاره جویی در مقابل ناهنجاریهای آشکار کودکان و دختران در رابطه با رفتارهای والدین شکایت دارند، در عوض از زبان مسئولان بالاتر میتوان در گزارش مربوطه مطالعه کرد که چه مبالغه سنگینی سالانه در اختیار مسجد و اخوند محله گذاشته میشود تا برای جا انداختن حقوق دختران و کودکان در خانواده و در جامعه صرف نمایند!!

خدمات دولت به اسلام و جریانات اسلامی محدود به امکانات مالی نیست. لیست و اهمیت خدمات معنوی دولت به این پدیده بسیار وسیع تر و پرارزش تر است. چشم پوشیدن مقامات ریز و درشت در مقابل باند کنترل عقاید در محله روزنگرد را باید در فرهنگ پروری اسلامی حضرات ضرب کنید تا به ابعاد واقعی سرویس داوطلبانه به اسلام نزدیک گردید. خدمات رسمی گسترش سوند برای اشکام را باید بعنوان مدینه دیگری در تاریخچه این دین ثبت کرد. جامعه سوند و سیستم اجتماعی این کشور هیچگاه سکولار نبوده است. دست و پای مسیح و کلیسا هیچگاه از مهرش و پرورش کوتاه نشده است. سازمانهای اخوت مرتجع مسیحی در حزب سوسیال دمکرات همیشه پر نفوذ بوده اند. مدارس مذهبی مسیحی با آموزش های بغایت دولتی مسیحی در دست اندازی به کودکان جلودار نداشته اند. اما هر چه هست، سرویس داوطلبانه اینها به اسلام با هیچ معیار "دمکراتیک"، "نسبیت فرهنگی" و یا "رابطه حوله میان پیامبران" قابل توضیح نیست. آیا مسخره نیست، پارلمان و اداره مدارس، اداره تحصیلات عالی و دانشگاهی، روسای کمون و در معیت کشیشها دایره دستشان گرفته اند، باد به غب غب انداخته و با اقدامات با شکوه از نوع تعطیلات عید فطر در مدارس، مصرف گوشت حلال در مدارس، کلاسهای جداگانه دختران و پسران در مدارس اسلامی، لزوم درجات دکترا برای اخوندهای مساجد زیر زمینی، یکی پس از دیگری باهمجان دور بشقاب دین مبین میچینند؟! دخترک بیبوی این منطقه باید در مقابل همه فشارها به چه کسی پناه ببرد؟ به مقامات اداری که ذکرشان رفت؟ به معلم "مهربانی" که روزانه چند بار بنا به سفارش و از ترس والدین مومن مراقب است که اثری از گوشت حرام در بشقاب جلوی او قرار نگیرد؟

اسلام سیاسی، اسلام سازمان یافته و تعرض هیچ کس نمیتواند منکر یک جریان سازمان یافته است. سوند باید باشد. این جریان بشدت سیاسی و هدفمند است. گزارش مربوط به منطقه روزنگرد در شهر مالمو تازگی ندارد. دو سال پیشتر تحقیقات مشابهی پرده از فشار باندهای اسلامی برای محجبه کردن زنان و دختران در منطقه Hissinge در شهر گوتنبرگ برداشته بود. مساجد زیر زمینی با الگوی مشابه در شهرهای متعدد فراوان هستند. جریانات اسلامی ماوران "کنترل عقاید و تبعیضات آشکار نسبت به ساکنین محلات خارجی نشین سرمایه فعالیت و رشد ساخته اند. در این اتاقک های زیرزمینی بساط کمک های درسی به کودکان، امکان تجمعات ساده تفریحی برای نوجوانان "سرگردان" و عاصی محله، بساط قهوه خانه بزرگسالان تا نماز هفتگی و خطابه اخوند وارداتی در هم میجوشد. تا اینجا همه میدانستند که نوجوان محله دور هویت ملی - مذهبی به این مساجد و فعالیتها جلب میگشتند. تا اینجا همه میدانستند که این مساجد پاتوق "خودمانی" برای بزرگسالان مرد محله بود که در امورات روزمره از جمله کار و مسکن و ترجمه میتوانستند از کمکهای مجانی بهره ببرند. همین آقایان بتدریج میآموختند که چگونه کودکان دختر را از شر کلاسهای شنا و موزیک در مدارس برانند. همین آقایان از امکانات قانونی برای عقد و صیغه همسر دوم و سوم هم سر در میآوردند. اینها را همه میدانستند، اما درآوردن تر نقش تازه ای بر این مراکز است و این اینکه مسجد و **فعالان** اسلامی محله "راه چاره ای" را در مقابل ساکن

محله و همتر از همه جوانان محله قرار میدهند که چگونه علیه تبعیضات و علیه نارسایی ها دست به اقدام بزنند! ده سال بعدتر و بتدریج امروزه اینجا و آنجا، مسجد و نهاد اسلامی محله مربوطه را قلمرو نفوذ خود اعلام کرده و خود را طرف حساب مدرسه و کمون و پلیس و ادارات جا میزنند. این ملغمه مدام انزوا، نادانی و هویت مذهبی اسلامی باز تولید میکند و هر قدم که بجلو برداشته است، عوارض آن پای تعداد هر چه بیشتری از شهروندان و در صف اول آن زنان و کودکان را گرفته است. امروز سایه اسلام و تهدید اسلام را ساکنین محلات مهاجر نشین در خانه خود، در آموزش و مدارس و در دبای افرادی ذهنی خود بطور روزمره لمس میکنند. آیا کسی هست که نداند و نبیند موجود در گهواره از چه قماشی است؟

بازگشت به جبهه: سکولاریسم و تمدن وقت آنستکه پرونده نسبیت فرهنگی را بست و آنرا بکنار گذاشت. کمتر تنوری را در دنیای نظری سیاسی - اجتماعی میتوان سراغ گرفت که باندازه نسبیت فرهنگی فرصت و امکان یافته باشد که در عمل خود را نشان دهد. وضعیت موجود اوج کارایی ارجاعی نسبیت فرهنگی است که تاوان آنرا بیشمار زنان و کودکان بطور روزمره دارند پس میدهند. در تمام ایندوره برای نیک مهاجر زخم دیده فراری از حکومت اسلامی همواره حیرت برانگیز بوده است که چگونه پدیده اسلام به یک موضوع مجادلات "ترم و دمکراتیک" و در تالارهای آکادمیک تنزل مییابد. در تمام ایندوره گذارد باز چپ ترین جریانات جامعه غربی در مقابل پدیده اسلام همواره موجب حیرت و شگفتی بوده است. این دوره سیری شده است. نسبیت فرهنگی هر چه که میخواد دست بپايد؛ علیرغم همه اینها باید و وقت آن رسیده باشد که تالارهای آکادمیک را ترك گفت و به سراغ واقعیت رفت.

نقد قاطع ما علیه نسبیت فرهنگی، کشمش برای هدایت و جلب نیروهای چپ و مترقی این جامعه در جهت مبارزه مستقیم علیه جریانات اسلامی میتواند و باید ادامه یابد. اما عقل و تجربه و وجدان حکم میکند که دست بکار شد و برای دور جدیدی از کشمکش در زندگی آماده شد، خندق های تازه تر از مبارزه علیه دست داری اسلام و جریانات اسلامی را حفر کرد. باید در محله و در مدرسه در مقابل نیروهای زنده و واقعی هدایت و جلب نیروهای چپ و مترقی این جامعه والدین خشمگینی که از تمسك های اسلامی جانشان به لب رسیده است دست و پای مدیران مربوطه را جمع کند. مبارزه ما علیه مسئولان برای ایجاد نظریگاههای سالم برای نوجوانان محله باید تشدید گردد، اما همزمان سرنوشت نوجوانان به تعداد فعالان حی و حاضری گره خواهد خورد که در مقابل فعال اسلامی محله قد علم کنند. این جامعه رسماً اعلام کرده است که مورد سرنوشت قربانیان تعرضات جریانات اسلامی مسئولیت بعهده نمگیرد. نمونه منطقه روزنگرد در جنوب سوئد گویای وضعیتی است که انسانها میتوانند در این جامعه به آن سقوط کنند. گزارش مربوطه سند میزان مسئولیتی است که جامعه برای خود قایل است. سرنوشت ما، کودکان و زنان جامعه، و از جمله کودکان خود ما به کشمکش مستقیم با جریانات اسلامی گره خورده است. اشتها و پلاتفرم و اهداف و ظرفیت جریانات اسلامی بر کسی پوشیده نیست. این هیولا را، ما بهتر از هر کسی میشناسیم. سوال اینستکه چگونه سراغ این کشمکش میرویم.

نویسنده از مسئولان نهاد "اول کودکان" در سوند میباید.

دست مذهب از زندگی مردم کوتاه!

به فعالین حزب در ایران

رفقای عزیز!

کنگره سوم حزب حکمتیست در جریان است، کنگره حزب عالیترین مجمع حزبی است که میتواند در مورد مهمترین سیاستها در حزب تصمیم بگیرد، میتواند هر جهت و سیاستی که مناسب بداند را تصویب کند و سرانجام کمیته مرکزی را انتخاب کند. ما نشریه کنگره را به عنوان ظرفی برای اظهار نظر رفقا در تشکیلاتهای مختلف حزب و برای مطلع شدن همه فعالین حزب علنا منتشر کردیم. با این کار ما تلاش کردیم که فعالین حزب و تمام کسانی که برای سرنوشت کمونیسم در جامعه ایران دل میسوزانند را به صورتی در جریان مباحثات و تدارک سیاسی کنگره قرار دهیم، راهی باز کنیم که بتوانند به هر صورت که برایشان ممکن و مناسب میدانند، در این پروسه شرکت کنند.

کنگره سوم حزب عملا شروع شده است. چند روزی که ما و نمایندگان تشکیلاتهای مختلف دور هم جمع میشویم و در مورد مهمترین مسائل تصمیم میگیریم، بی شک روزهای تعیین کننده در حیات سیاسی حزب میباشد. اما اینکه در آن چند روز چه تصمیمی خواهیم گرفت، چگونه از آن به عنوان سکوی پرشی برای سوق دادن حزب به جنگی که در جامعه در جریان است، برای ایفای نقشی جدی در سیاست ایران به نفع کارگر و انسان محروم استفاده خواهیم کرد، در گرو تلاشی است که همگی در این مدت خواهیم کرد. تلاشی برای نگاهی دوباره به آنچه کردیم، به راهی که آمده ایم، به مکان و موقعیتی که کارگر و کمونیست کسب کرده است، به موقعیتی که زن برابری طلب و نسل جوان و آزادیخواه در آن قرار دارد و پایه ریزی نقشه پیشروی و تعیین قدمهای بعدی و وظایفی که بر دوش به حزب کمونیست و مسئول در این دوره خواهد افتاد.

رفقای عزیز!

از کنگره دوم حزب تا کنون ۱۶ ماه میگذرد، در این مدت همگی با هم دوره پر تحولی را طی کردیم. اتفاقات بسیار مهمی در این مدت رخ داد. در کل این مدت ما تلاش کردیم منفعت کارگر و انسان محروم در جامعه را نمایندگی کنیم، تلاش کردیم در کل جنگ و جدالی که داشتیم، روزنه ای به روی بشریت باز کنیم که از آن بتوان کل حقایق دنیای امروز را دید. تلاش کردیم نگذاریم امید به دنیایی بهتر را در انسانها بکشند، تلاش کردیم راهی را مقابل انسان نشنه آزادی بگذاریم.

جنگ و محاصره علیه مردم فلسطین باید فوراً متوقف شود!

اعلامیه حزب حکمتیست درباره جنگ و جنایات جنگی دولت اسرائیل در غزه

جنگ و جنایات جنگی جدید اسرائیل که از صبح هفتم دیماه، ۲۷ دیسامبر، در ابعاد وسیع و وحشیانه ای در غزه آغاز شده است صدها کشته و صدها دیگر مجروح بر شمار قربانیان توحش این فاشیسم قومی مذهبی در صفوف مردم فلسطین اضافه کرده است. خشم توده های درجنیده در فلسطین، در اردوگاههای فلسطینی و بسیاری از کشورهای عرب و خاورمیانه در برابر این کشتار فجیع در ابعاد وسیعی فوراً گرفته و قلب بزرگ بشریت آزادیخواه یار دیگر از این تعرض فاشیستی مکرر به درد آمده است. این تعرض در آخرین روزهای سال ۲۰۰۸ صورت می گیرد که وعده داده شده بود اسرائیل پس از دهها سال جنگ و اشغالگری، سرانجام به

به یمن همه این تلاشهای مشترکمان توانستیم نوع معینی از کمونیسم را در میدان واقعی نبردها و جدالهای جریانهای اصلی در جامعه به مردم معرفی کنیم، توجه نسل جوان و انسان آزادیخواه و دردمند را به خود جلب کنیم و امید به تغییر و امکان بهبودی به نفع کارگر و مردم محروم را در مقابل مردم قرار دهیم. راهی که آمده ایم، و نقشی که داشته و اثری که گذاشته ایم، بدون دخالت جدی همگی شما غیر ممکن بود. جای شما و نقش و تأثیری که در این دور ایفا کردید، مایه افتخار همگی ما است.

رفقا!

اکنون وقت آن است که نگاهی به موقعیت خود بیندازیم، موانع و مشکلاتمان را روشن کنیم و ابزارهای موثر پیشروی و جبهه های اصلی نبرد خود را تعیین و توافق کنیم تا نقشه های راهی محکمتر برداریم. فرصت زیادی نداریم، کنگره حزب روزهای تعیین کننده در موقعیت و مبارزه کارگر و کمونیست و در موقعیت این حزب، و در جهت نقش و تأثیر آن و راهی است که مقابل خود و همه کمونیستها و طبقه کارگر خواهد گذاشت. بی شک باید اولویت همگی ما در این مدت بدون چشم پوشی از مسائل مهمی که هر روز اتفاق خواهد افتاد، امر کنگره به عنوان اولویت جدی حزب باشد. طرح مهمترین مسائلی که فکس میکنید کنگره باید به آنها بپردازد، نقشه و اولویتهایی که حزب باید دنبال کند، مشکلاتی که در مقابل خود داریم و راهی که باید برای کنار گذاشتن آنها بپیمود و در یک کلام نقشی که باید حزب در دوره پرتحول کنونی، در دوره ای که وسیعترین تعرض به سفره خالی کارگر و مردم محروم در ابعادی بی سابقه در جریان است، در دوره ای که یک نسل جدید از کمونیستها پا به صحنه سیاست ایران گذاشته اند و به نقطه امیدی تبدیل شده و مهر خود را بر سیاست این دوره زده اند، همگی باید مورد بحث و تصمیم گیری ما باشد.

کنگره حزب بزرگترین مجمع بخشی از کمونیستهای ایران متشکل در حزب حکمتیست، مجمع طبقی از رهبران و سازماندهندگان عرصه های مختلف سه دهه مبارزه بی امید کمونیستی علیه جمهوری اسلامی و برای کسب قدرت و ایجاد جامعه ای آزاد، مرفه و برابر است. دستورات و مباحثات این مجمع چیزی جز مشورت و تصمیم و ریختن نقشه مشترک برای ادامه بهتر تلاش و مبارزه برای کنار گذاشتن جمهوری اسلامی و برای ایجاد بهبودی در زندگی کارگر و انسان محروم در جامعه ایران نیست. بی شک در این مجمع مهم، جای صدها کادر و فعال کمونیست که به دلایل امنیتی از حضورشان محروم خواهیم بود خالی خواهد بود. اما تلاش ما این است که مباحثات، نظرات و ملاحظات شما رفقای عزیز را در اختیار نمایندگان کنگره قرار

خودمان را حفظ کنیم!

امکان اقدام سیاسی مان را گسترش دهیم! حمله رژیم را خنثی کنیم!

رژیم اسلامی در چند هفته گذشته یکبار دیگر تعرضی عمومی را به فعالین سیاسی در کل کشور آغاز کرده است. در این رابطه توجه همه فعالین سیاسی را به نکات زیر جلب میکنیم:

- ۱- رژیم اسلامی و مأموران امنیتی اش، از وزارت اطلاعات تا اطلاعات سپاه در سیاست سرکوبی که از ۱۳ آذر سال گذشته آغاز شد، شکست خوردند. این فشار و زندان توانست مانع حرکت و گسترش فعالیت صنف مقدم اعتراض انسانی در آن جامعه که دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب باشند، بشود. نتوانست آنها را "پیرزمینی" بکند. نتوانست آنها را به "بگاتگان" ببندد، نتوانست فضای پلیسی را حول این جریان خنثی کند. گسترش دهه که پیوستن به این جریان "خطرناک" بشود و همه اینها علیرغم مجاهدتهای جریان ننوخته ایست. در بخشی از رهبری که ما له به رهبری جنابان مقدم و آذرین و مازوجی شکست خوردند چون این جریان هم گسترش یافت و هم علنا به همه نشان داد که چیزی جز آزادی و برابری نمیخواهد و از این رو مورد احترام عمیق و حمایت انسانیست در آن جامعه قرار گرفت.
- ۲- نه با تهدید و نه با فشار بر خانواده های زندانیان سیاسی و فعالین اجتماعی نتوانستند مانع فکس اخبار مقاومت و درندگی رژیم بشوند. فعالین سیاسی به درستی جواب فشارها و تهدیدهای افراد "اتاشناس" را دادند. همین عقب کشکشان را بیشتر نشان میدهد.
- ۳- مسله امروز رژیم، انتخابات نیست! چه سید خندانند بسود یا نشود، چه احمدی نژاد دوباره سر از صندوق بیرون بیاورد و چه نه، صورت مسله اید انتخابات نیست! نه سید خندان دیگر قبول میکند که "رفرمیس" را بارش کنند و نه احمدی نژاد دیگر فقط نعره ضد آمریکایی بکشد. چه این جانی و چه آن جانی سر از صندوق بیرون بیاورد، رژیم اسلامی در مقابل مسائل اساسی تری قرار گرفته است که فشار و دستگیری های امروز دقیقاً رو به این مسائل دارند.
- ۴- شکست سیاست آمریکا در منطقه، درهای زیادی را برای رژیم اسلامی گشوده است. مساله برای کل رژیم این است که بیشترین استفاده را از این امکان منطقه ای و بین المللی بکند. مسله امروز رژیم این نیست که چه کسی از صندوق بیرون میاید، مسله تضمین امکان استفاده از این فرصت است. برای معامله باید نشان دهند که ثبات داخلی دارند. در این رابطه اما مشکلاتی دارند که دلیل دستگیریهای دوره اخیر را توضیح میدهد.
- ۵- دامنه نفرت از رژیم اسلامی بی نظیر است.

دهیم و در صورتی که خودتان ملاحظه نداشته باشید در نشریه علنا چاپ کنیم. هر بحث و قرار و قطعنامه و مسئله ای که فکر میکنید مهم است، هر سندی که فکر میکنید، تصویب آن در چنین مجمعی لازم است و به گوشه ای مهم از فعالیت نقشه مند کارگر و حزبش جویان میدهد را برای نشریه کنگره و برای رسوب بدست نمایندگان کنگره سوم حزب به دست ما برسانید. ما همگی شما را به نقشی فعال و جدی در این دوره فرامیخوانیم.

هیچ سوپاپ اطمینانی دیگر موجود نیست، هیچ نوم خردادی دیگر بین مردم و رژیم وجود ندارد. رژیم تخت و عور مقابل مردم ایستاده است. تنها امکانشان در عقب راندن مردم سرکوب است. مردم هم اما به راحتی گردن به سرکوب نمیدهند.

- ۶- بحران اقتصادی جهانی قیمت نفت را چنان پایین آورده است که ورشکستگی دولت بسیار محتمل است. دامنه این بحران بسیار وسیعتر از بحران دهه ۷۰ است که باعث سرنگونی رژیم شاه شد. انتظار شورش های شهری و عمومی علیه گرسنگی و فقر بسیار بسیار زیاد است. طغیان های اجتماعی یکی از نتایج انتقال فشار بحران اقتصادی به مردم در نتیجه ورشکستگی دولت است. تحرکات زیاد طبقه کارگر علیه شرایط تحمیلی تصویر طغیان های اجتماعی را بشتر کرده است.
- ۷- این نگرانی اصلی همه جناح های رژیم است. مسله همه شان تضمین حاکمیتشان در این شرایط خطرناک است. نفرت مردم در این شرایط سرعت و شدت به طغیان اجتماعی تبدیل میشود. امکان از هم پاشی ارگان های سرکوب رژیم از درون بسیار محتمل میشود. امکان تعیین تکلیف اساسی با رژیم اسلامی بسیار محتمل است.
- ۸- رژیم برای آمادگی و دفاع از خود در چنین شرایطی دست به اقدامات پیشگیرانه میزند. تلاش میکنند شخصیت ها و چهرههایی که میتوانند در آن شرایط به مردم بگویند که چه بکنند و چه نکنند را از امکان تحرک سیاسی دور و رابطه شان با مردم را قطع کنند. دلیل دستگیری های وسیعشان دقیقاً در همین جا خفته است.
- ۹- کل فعالین اجتماعی که مورد حمله قرار گرفته اند باید علت حمله را بشناسند. باید ضمن گسترش دامنه فعالیت علنی خود و گسترش دامنه خبررسانی، فشار بر رژیم برای آزادی عزیزان زندانی را گسترش داد. رابطه با مردم را در هر جا که هستیم را حفظ کنیم. باید امکان عکس العمل سیاسی برای خود را محفوظ نگاه داریم. سیاست درست جواب ندادن به تهدید افراد "اتاشناس" رژیم را باید وسیعاً ادامه داد. باید ضمن خنثی کردن فشار های رژیم صنوف خود را برای امکان عکس العمل در آن شرایط گفته شده بالا آمانده نگاه داریم. ترس رژیم از همین است. نه امکان سرکوب رژیم را باید دستکم گرفت و نه امکان تأثیر گذاری این جریانهای اجتماعی در رقم زدن آینده رژیم اسلامی و مسله ماندن و نماندند را.

خودمان را حفظ کنیم فعالیت علنی مان را گسترش دهیم. حمله رژیم را خنثی کنیم.

شما رهبران لایق مردم هستید!

کمیته سازمانده حزب حکمتیست - اسفند ۸۷

دست همگی شما را صمیمانه میفشارم و برایتان آرزوی موفقیت دارم.

از طرف دفتر سیاسی حزب حکمتیست
خالد حاج محمدی

۲۳ بهمن ۱۳۷۸ - ۱۱ فوریه ۲۰۰۹

باید هر پورشی به هر بخش از مردم در هر جای جهان را مستقیماً پورش به خود تلقی کنیم و با هر چه در توان دارند قاطعانه و هشیارانه در برابر آن بایستند.

حزب حکمتیست پورش جنگی وحشیانه اسرائیل به غزه را شدیداً محکوم میکند و افکار عمومی توان اسرائیل و حامیانش را زیر فشار بگذارد که پیدرتک به این جنگ و به محاصره اقتصادی و نظامی مردم غزه پایان دهند. حمایت همه جانبه سیاسی و انسانی از مردم فلسطین وظیفه هر نیروی آزادیخواه در سراسر جهان است. تشکیل دولت فلسطین تنها راه حل واقعی و فوری بیابان دان به این سبیل مکرر جنگ و کشتار در غزه و همه سرزمینهای اشغالی فلسطین است. این نه تنها حق بی چون و چرای مردم فلسطین است بلکه یک راه واقعی تأمین امنیت شهروندان اسرائیل و نیز جایگزینی صلح به جای جنگ در رابطه کشور اسرائیل با کشورهای همسایه آن است. تشکیل دولت فلسطین همچنین میتواند سوه استفاده رژیمهای ناسیونالیست عرب، رژیم اسلامی ایران و دیگر جریانهای مترجع ناسیونالیستی و اسلامی منطقه از ستمدگی مردم فلسطین را به پایان برساند.

حزب کمونیست کارگری ایران - اسفند
هفتم دیماه ۱۳۸۷ - ۲۷ دیسامبر ۲۰۰۸



قلب داده است که انزوا را نپذیرند و خود را سازمان دهند، که نگران امروز و آینده شان در تحولات جاری و در فردای سرنوشتی قرار است چند سال کرنش در بارگاه و بوش و پنتاگون را پرده پوشی کند ثانیاً همزمان ادامه حیات سیاسی یک حزب و رهبری شکست خورده که گویا درسی گرفته و از این ببعده "عرصه اجتماعی داخل" را مهم میدانند، توجیه کند ثالثاً با مشاهده کشمکشهای اجتماعی شفاف طبقات و جنبشهای اجتماعی، نیروی متعلق به استثمارگران و بورژوازی، متعلق به جنبش ناسیونالیستی و قومی یعنی ارتجاع مذهبی جامعه کردستان را سازماندهی کند.

حزب دمکرات کردستان از بدو پیدایش تاکلون همیشه و پیگیرانه منافع طبقات استثمارگر کردستان و نمایندگی ارتجاع در کردستان را به عهده داشته است. بنا به اعتراف مکتوب رهبران حزب دمکرات و همین مصطفی هجری، در مقطع تأسیس حزب دمکرات و جمهوری مهاباد سران عشایر و خانها و شخصیتهای مذهبی سردار این حزب و جمهوری مهاباد بوده اند و حزب در خدمت منافع آنها و تحکیم انقیاد طبقه محروم آن زمان یعنی دهقانان جامعه کردستان بوده است. از انقلاب 57 به بعد، یعنی در سه دهه اخیر به شهادت پراپتیک مستند و ثبت شده و زنده، حزب دمکرات مدام در مقابل منافع طبقه کارگر کردستان و زحمتکشان و زنان و نسل جوان جامعه کردستان قرار داشته است. حمایت این حزب از زمینداران بزرگ در مقابل دهقانان و مردم بی زمین، از سرمایه دار و صاحبان کار و کارگاه و کوره خانه در مقابل کارگران، از مزدسالاری و کهنه پرستی در مقابل زنان، از فرهنگ و سنت عقب مانده در مقابل سنت جدید و نسل جدید و جوان، از مذهب در مقابل بی مذهبی و سکولاریسم، نه صرفاً مستندات نوشتاری، تصویری و صوتی آرشو شده در تاریخ، بلکه تاریخ زنده کشمکش حزب و راست جامعه کردستان در سه دهه اخیر است. کمونیستها در این سه دهه عنصر رهبری کننده و فعاله جنبه کارگر و رادیکالیسم و آزادیخواهی در مقابل بورژوازی و ارتجاع و حزب دمکرات در مقابل کردستان بوده است. اهمیت دادن ویژه حزب دمکرات به سازماندهی مالاها و ارتجاع مذهبی از این واقعیت نشأت میگیرد که حزب دمکرات

میخواهد قبل از هر لایه اجتماعی، سردمداران مدافع نظم سرمایه و وضع موجود، پیش کسوتان ضدیت با حقوق انسان و آزادیخواهی و برابری طلبی یعنی خفاشان ارتجاع مذهبی را سازمان دهد و اگر بتواند آنها را به جان جامعه بیندازد.

(درباره ایجاد "اتحادیه علمای دینی کره" توسط حزب دمکرات کردستان ایران)

احیای ارتجاع مذهبی در کردستان محکوم است

اطلاعیه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

حزب دمکرات کردستان ایران (جناح مصطفی هجری) ایجاد "اتحادیه علمای دینی کرد" و حمایت از آن را سر لوحه سیاستهای خود قرار داده است. این حزب با صراحت کامل و به دور از هر حدس و گمانی محتوای این سیاست را در نشریه کردستان ارگان مرکزی این حزب توضیح داده است. در شماره 498 این نشریه در مطلبی تحت عنوان "نقش مذهب در اعتلاء و توده ای کردن مبارزه!! هدف و جوهر این سیاست ضد مبارزه مردم و ضد اجتماعی و سراپا ارتجاعی را چنین توجیه کرده است: "حزب دمکرات کردستان ایران در کنگره چهاردهم شعار گسترش و توده ای کردن مبارزه را مطرح کرد. در این راستا اهمیت دادن بیشتر و سازمان دادن قدرتمندتر عرصه های اجتماعی داخل کردستان به یکی از وظایف مهم رهبری منتخب تبدیل شد. یکی از افشاری که در این مدت از جانب حزب دمکرات اهمیت ویژه ای به آن داده شده و در مصاحبه های دبیر کل حزب بر آن پافشاری شده قشر مالاها و علمای دینی کردستان و حمایت حزب دمکرات کردستان از این قشر است". به این ترتیب حزب دمکرات ابهامی باقی نگذاشته است. آنزمان هم که ظاهراً قرار است به "عرصه های اجتماعی داخل" توجه کند به عنوان حزب بورژوا ناسیونالیست کردستان با تشخیص طبقاتی و سیاسی متناسب با موقعیت خود سراغ آن قشر انگل اجتماعی میرود که همواره تکیه گاه حزب دمکرات بوده و حزب دمکرات هم تکیه گاه آنها بوده است.

توجیه شکست و ناکامی سیاسی

تمرکز ویژه کنگره چهاردهم حزب دمکرات بر قشر "علمای دینی و عرصه های اجتماعی داخل" قرار است توجیه کننده و پرده ساتری باشد بر بن بست و ناکامی سیاسی ای که این حزب در چند سال اخیر و به ویژه بر اساس سیاست کنگره های دوازده و سیزده آن دنبال کرد. حزب دمکرات کردستان ایران با گرویدن به کمپ "جنگجویان در حال آماده باش" پنتاگون و بوش و انتخاب خط مشی فدرالیسم و چک و چانه زدن در کریدورهای "انترپرایز" و مجمع قوم پرستان، چند سال گذشته را در توهم و آرزوی گرفتن سهمی از قدرت به امید طرح عراقیزه کردن ایران توسط آمریکا سپری کرد. این تصور و این نقشه با شکست و پایان بوشیسم چیزی جز دیرسیون سیاسی، شکست و از هم گسیختگی درونی برای حزب دمکرات و همه نیروهایی که این امید را داشتند، به جای نگذاشته است. این استیصال سیاسی، این شکست و ناکامی و این تکیه افراطی به "ارتش آمریکا"، قبل از هر چیز باید توجیه و پرده پوشی شود.

دوباره به کنج خانه برانند، که فتوای تحمیل پوشش اسلامی و حجاب و آیاتناید جنسی و ضعیفه و نصف مرد محسوب کردن زنان را تحمل کنند. که در مقابله با مبارزه و حق طلبی کارگر در کنار حزب دمکرات و در تحکیم سیاستهای ضد کارگری آن فتوای ملحد نامیدن رهبران کارگری و ممنوعیت اعتصاب و مبارزه و تشکل کارگری را صادر کنند. که علیه شادی و تفریح و رابطه آزاد دختر و پسر "حکم الهی" صادر کنند، که علیه چپگرایی و کمونیسم و رادیکالیسم و سکولاریسم در شیپور جنگ بدمند و جبهه حزب بورژوازی کردستان را تقویت کنند. اینست مضمون و هدف واقعی و پایدار حزب دمکرات از ایجاد "اتحادیه علمای دینی" در کردستان. کارگران، زنان و جوانان آگاه و همه آزادیخواهان و سکولاریستها لازم است نورافکن را بر این محتوای به غایت ارتجاعی سیاست حزب دمکرات بتابانند. صف آزادیخواهی را در مقابل به آن بسیج کنند و این پروژه را در نطفه خفه کنند. اگر صف ما از آزادیخواهان و برابری طلبان، اگر صف کارگران، زنان، جوانان، کمونیستها و سکولاریستها بی امان علیه این پروژه ارتجاعی آگاه و محکم عمل کنند، حزب دمکرات از علم کردن طرح مذهبی اش جز ناکامی و رسوایی نصیبی نخواهد برد. ملزومات شکست گشتادن فوری این پروژه حزب دمکرات به وفور فراهم است. حزب

دمکرات در جامعه ای سراغ ایجاد سازمان خاص و "مستقل" برای ارتجاع مذهبی رفته است، که مذهب جایگاهی در تحولات سیاسی و اجتماعی آن نداشته است. حزب دمکرات در جامعه ای و در مقطعی به سراغ سازمانیابی مذهبیون رفته است، که در ایران دولت مذهبی و اسلامی زیر ضرب مردم و در مسیر سرنوشتی است. تجربه سه دهه حاکمیت مذهبی و اسلامی عمیقترین نفرت عمومی را علیه کل موجودیت مذهب و اسلام برانگیخته و گسترش داده است. با سرنوشتی جمهوری اسلامی تناسبات قوای منطقه ای و کشوری به شدت به ضرر اسلام و مذهب تغییر خواهد کرد. آنوقت اتکا به "سنی گری مبارزه جو علیه جمهوری اسلامی" و در رقابت با "سلفی های تند رو" به نحوی که نشریه مرکزی حزب دمکرات به آن مباحثات کرده و اشاره کرده است، نه تنها جای امیدی برای این حزب نیست، بلکه به چشم اسفندیار آن بدل خواهد شد. واقعیت اینست که با سرنوشتی جمهوری اسلامی کل ارتجاع اسلامی در ایران و منطقه زیر منگنه خواهد رفت. به طور مشخص در جامعه کردستان ایران شاخه مذهبی سنی

حزب حکمتیست همچنین اعلام میکند که سکوت احزاب اپوزیسیون جمهوری اسلامی در برابر این سیاست حزب دمکرات جز کمک کردن به پروسه تقویت ارتجاع مذهبی و دامن زدن به نفرتقه مذهبی در میان مردم معنایی ندارد. این سکوت نباید ادامه پیدا کند. ما احزاب و جریانات چپ و هر حزب و جریانی که خود را مدافع سکولاریسم معرفی کرده است، به اتخاذ موضع سیاسی روشن و فعال در مقابل این سیاست ارتجاعی حزب دمکرات فرا میخوانیم.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
سوم دی ماه 1378 - (23 دسامبر 2008)

مرگ بر جمهوری اسلامی!

هر جا که هستید با هم متحد شوید، جمهوری اسلامی و مرتجعین را عقب برانید!
واحد های گارد آزادی را
تشکیل دهید!

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی!

تاریخ شکست نخوردگان

چند کلمه به یاد انقلاب ۵۷

منصور حکمت

میگویند در سالهای اخیر یک روند "بازبینی" و "بازنگری" در بین انقلابیون و چپگرایان اپوزیسیون ایران در جریان بوده است. نگاهی به نشریات متعددی که این طیف بویژه در خارج کشور منتشر میکند به وجود چیزی از این دست صحه میگذارد، هر چند در اینکه "بازبینی" کلمه مناسبی برای توصیف این روند باشد جای تردید جدی هست. در خلوت، وقتی بیان حقیقت کسی را نمیرنجاند، میتوان این روند را یک روند ندامت توصیف کرد. اما در انتظار عموم، جایی که، بویژه این روزها، نزاکت سیاسی (Political Correctness)حکم میراند، شاید کلمه "نو اندیشی" معادل بهتری باشد. یکی از اولین قربانیان این روند نو اندیشی مقوله انقلاب و انقلابگری بطور کلی و انقلاب ۵۷ بطور اخص بوده است.

هر ماه کوهی مطلب توسط افراد و محافل و جریانات متشکل از بازماندگان و انقلابیون پا به سن گذاشته انقلاب ۵۷ منتشر میشود. خواندن و تعقیب کردن همه اینها و شریک شدن در مشغله ها و دنیاهای ذهنی نویسندگان آنها هم عبث و هم بسیار دشوار است، اما دیدن روند "نو اندیشی" که نکرش رفت سخت نیست. میتوان از شیوه "تداعی معانی" که یک ابزار روشناسناهیست سود جست و عکس العمل این ادبیات را به کلمات کلیدی ای، مثلا خود مقوله انقلاب، چک کرد. تصویری که بدست می آید جای ابهام باقی نمیگذارد. انقلاب: افراط انقلاب: خشونت، انقلاب: استبداد، انقلاب: نهادم.

چرا که نه؟ آخر چه کسی از این بازماندگان انقلاب ۵۷ هست که بتواند یک لحظه چشمانش را ببندد و به ۱۷ سال گذشته فکر کند و خاطرات شیرینی به یادش بیاید؟ میلیونها مردم به زندگی در ارتجاعی ترین و وحشیانه ترین نظام اجتماعی محکوم شدند، جامعه ای مبتنی بر ترس، فقر و دروغ بنا شد که در آن خوشی جزا است و فرار غیر ممکن است. یک نسل کامل، شاید نیم بیشتر مردم، اصلا به این جهنم چشم گشوده اند و جز این خاطره ای ندارند. برای بسیاری دیگر، زنده ترین خاطره، یاد چهره های فراموش نشدنی انسانهای پاکي است که بخون کشیده شدند. مگر نه اینست که نقطه آغاز این کابوس سال ۵۷ بود، سال انقلاب؟

شاید برای بعضی عاقبت تاجرام انقلاب ۵۷ در این روند "نو اندیشی" نقش داشته است. اما نه وسعت این ندامت و نه تَلخی لحن و هیستری نواندیشان امروز، هیچیک را نمیتوان با ناکامی انقلاب ۵۷ توضیح داد. انگار کنار کلی نر نشسته اید و بازگشت لشکر شکست خورده ای را میبینید. غیر قابل انتظار نیست که این شکست خوردگان را محزون، مبهوت، ساکت و افسرده ببایید. این جماعت مشّت گره کرده اند. وقتی دقیق تر گوش میکنید، میبینید انگار دارند سرودی را زمزمه میکنند، آری، اشتباه نمیکنید، اینها دارند به جنگ میآیند، به جنگ "سرزمین" و "اردوگاه"، "قلعه" خود، یا بهرحال آنچه خود روزگاری چنین پنداشته و نامیده بودند. اینها دارند برای انتقام از "خود" و "خودی" های دیروز برمیگردند. برای کسی که از داخل قلعه به بیرون نگاه میکند، این حتما منظره هولناکی است.

کمتر انقلاب ناکام و جنبش شکست خورده ای چنین تلخ توسط مشتاقان دیروزش بدرقه شده است. انقلاب مشروطیت، جنبش ملی شدن صنعت نفت، دوران حکومت آلنده، انقلاب پرتقال، اعتصاب معنچیان انگلستان، برای مثال، همواره احترام زیادی نزد پیش کسوتان و شرکت کنندگان خود داشته اند. علت نو اندیشی امروز

انقلابیون دیروز ایران را باید جای دیگری جستجو کرد. واقعیت اینست که همین سالها، سالهای پس از انقلاب ۵۷، در سطح جهانی مصادف با رویداد به مراتب مهمتری بود. سقوط بلوک شرق، که این اواخر دیگر فقط در تبلیغات عوام فریب ترین سخنگویان پیمانهای ورشو و ناتو و هالوترین طرفدارانشان به آن "اردوگاه سوسیالیسم" اطلاق میشد، یک زلزله سیاسی و اجتماعی بود که کل دنیا را تکان داد. نفس حذف یک قطب از جهانی دو قطبی، جهانی که همه چیزش، از اقتصاد و تولید تا علم و هنر، برای دهها سال بر محور تقابل این دو قطب شکل گرفته بود، به اندازه کافی زیر و رو کننده بود. اما آنچه در قلمرو افکار و اندیشه تعبیین کنندۀ بود، این واقعیت بود که حاکمان جهان و گله وسیع سخنگویان و مبلغین جیره خوارشان در دانشگاه ها و رسانه ها، توانستند سقوط شرق را سقوط کمونیسم و پایان سوسیالیسم و مارکسیسم تصور کنند. کل این شعبده بازی البته بیش از شش سال بطول نینجامید و تمام شواهد امروز حاکی از اینست که این دوران فریب دیگر به سر رسیده است. اما این شش سال دنیا را تکان داد. این پایان سوسیالیسم نبود، اما سرخشی بود به اینکه پایان سوسیالیسم واقعا چه کابوسی میتواند باشد و دنیا بدون فراخوان سوسیالیسم، بدون امید سوسیالیسم و بدون "خطر" سوسیالیسم، به چه منجلابی بدل میشود. معلوم شد جهان، از حاکم و محکوم، سوسیالیسم را با تغییر تداعی میکند.

پایان سوسیالیسم را پایان تاریخ خواندند. معلوم شد پایان سوسیالیسم پایان توقع برابری است، پایان آزاد اندیشی و ترقی خواهی است، پایان توقع رفاه است، پایان امید به زندگی بهتر برای بشریت است. پایان سوسیالیسم را حاکمیت بلامنازخ قانون و اصلات زور در اقتصاد و سیاست و فرهنگ معنی کردند. و بلافاصله فاشیسم، راسیسم، مرد سالاری، قوم پرستی، جامعه سبیزی و زورگویی از هر منطف

موج "نو اندیشی" ای که بدنبال این ماجرا در سطح کل جهان براه افتاد دیدنی بود. در یک مسابقه بین المللی ندامت و خودشرینی، فضایل دیروز عار شمرده شدند، اصول دیروز نفیرین شدند و آرمانهای دیروز به ریشخند گرفته شدند. قهارات و تسلیم بعنوان معنی زندگی به کرسی نشست. در فرهنگ توابیت روشنفکران نظم نوین، هرکس که زندگی بهتری برای همنوعاش میخواست و معتقد بود که وضع موجود میتواند و باید تغییر کند، هرکس که به برابری انسانها قائل بود و به یک آینده بهتر دعوتشان میکرد، هرکس که از لزوم تلاش جمعی آنها برای تأثیرگذاری بر سرنوشت و سهمشان در جهان سخن میگفت، هرکس که دولت و جامعه را در قبال فرد و آسایش و آزادی او مسئول میدانست، از هزار و یک تریبون، خوشخیال، قدیمی، کم عقل و پا در هوا لقب گرفت. یاس نشان خرد شد، رها کردن آرمان های والای بشری واقع بینی و درایت خوانده شد. ناگهان معلوم شد که هر ژورنالیست تازه استخدام و هر استادیار تازه به کرسی رسیده و هر سرهنگ بازنشسته پاسخ غولهای فکری جهان مدرن، از ولتر و روسو تا مارکس و لنین، را دارد و کل معضل آزادیخواهی و برابری طلبی و تلاشهای صدها میلیون انسان در چند قرن اخیر، جز اتلاف وقت بیحاصلی در مسیر رسیدن به عمارت با شکوه "پایان تاریخ" نبوده است و باید هرچه زودتر به فراموشی سپرده شود. در متن این فضای بین المللی است که انقلابیون دیروز به "باز اندیشی" پیرامون انقلاب ۵۷ و انقلابگری بطور کلی نشسته اند؛ و نتایجی که گرفته اند بیش از آنکه از شکست انقلاب ۵۷ ناشی بشود، مدیون روند تسمسخر ایده آله‌ها و اصول در مقیاس بین المللی است که چند سالی به مد روز بدل شد.

گفته اند که تاریخ را همواره فاتحین می نویسند. اما باید افزود که شکست خوردگان

می نویسند به مراتب دروغین تر و مسموم تر است. چرا که این دومی جز همان اولی در لباس تعزیه و نوحه و تسلیم و خودفریبی نیست. اگر تاریخ داستان تغییر است، آنگاه تاریخ واقعی تاریخ شکست خوردگان است. تاریخ جنبش و مردمی است که همچنان تغییر میخواهند و برای تغییر تلاش میکنند. تاریخ کسانی است که حاضر

نیستند ایده آله‌ها و امیدهای خود برای جامعه بشری را دفن کنند. تاریخ مردم و جنبشهایی است که در انتخاب اصول و اهداف خویش مخیر نیستند و ناگزیرند برای بهبود آنچه هست تلاش کنند. انقلاب ۵۷ در تاریخ فاتحین و شکست خوردگان هر دو، پله ای در عروج اسلام و اسلامیت و مسبب شرایطی است که امروز در ایران حاکم است. در تاریخ واقعی، اما، انقلاب ۵۷ جنبشی برای آزادی و رفاه بود که در هم کوبیده شد. مصائب دوران پس از انقلاب در ایران را باید بیای مسببین آن نوشت. مردم حق سرکوب و تحقیری را که شالوده آن را تشکیل میداد نخواهند و به اعتراض برخیزند. مردم حق داشتند که آخر قرن بیستم شاه نخواهند، ساواک نخواهند، شکنجه گر و شکنجه گاه نخواهند. مردم حق داشتند در برابر ارتشی که با اولین جلوه های اعتراض کشتارشان کرد دست به اسلحه برند. انقلاب ۵۷ حرکتی برای آزادی و عدالت و حرمت انسانی بود. جنبش اسلامی و دولت اسلامی نه فقط محصول این انقلاب نبود، بلکه سلاخی بود که آنگاه‌ها برای سرکوب این انقلاب، هنگامی که ناتوانی و زوال رژیم شاه دیگر مسجل شده بود، به میدان آورده شد. برخلاف نظرات رایج، جمهوری اسلامی وجود خود را در درجه اول مدیون شبکه مساجد و خیل آخوندهای جزء نبود. منشاء این رژیم قدرت مذهب در میان مردم نبود، قدرت تشیع، بیعلاقی مردم به مدرنیسم و انزجارشان از فرهنگ غربی، سرعت بیش از حد شهرنشینی و کمبود "تمرین دموکراسی"، و غیره نبود. این خز عیلات ممکن است برد کاربرد شغلی "شرق شناسان" نیم بند و مفسرین رسانه ها بخورد، اما سروزنی به حقیقت ربط ندارد. جریان اسلامی را همان نیروهایی به جلوی صحنه انقلاب ۵۷ کشیدند که تا دیروز زیر بغل رژیم شاه را گرفته بودند و ساواکش را تعلیم میدادند. آنها که پتانسیل رادیکالیزاسیون و دست چپی از آب در آمدن انقلاب ایران را میشناختند و از اعتصاب کارگران صنعت نفت درس خود را گرفته بودند. آنها که به یک کمربند سبز در کش و قوسهای جنگ سرد نیاز داشتند. برای "اسلامی" شدن انقلاب ایران پول خرج شد، طرح ریخته شد، جلسه گرفته شد. هزاران نفر، از دیپلوماتها و مستشاران نظامی غربی تا ژورنالیستهای همیشه باشرف دنیای دموکراسی ماهها عرق ریختند تا از یک سنت عقب مانده، حاشیه ای، کپک زده و به انزو آ کشیده شده در تاریخ سیاسی ایران، یک "رهبری انقلاب" و یک آلترناتیو حکومتی برای جامعه شهری و تازه - صنعتی ایران سال ۵۷ بسازند. آقای خبّینی نه از نفث و قم و در راس خیل ملاهای خر سوار دهات سر راه، بلکه از پاریس آمد و با پرواز انقلاب. انقلاب ۵۷ تجسم اعتراض اصیل مردم محروم ایران بود، اما "انقلاب اسلامی" و رژیم اسلامی محصول جنگ سرد بود، محصول مدرن ترین معادله سیاسی جهان آن روز. معماران این رژیم، استراتژیستها و سیاست گذاران قدرتهای غربی بودند. همانها که امروز از درون لجنزار نسبی گرابی فرهنگی، هیولای مخلوق خودشان را به عنوان محصول طبیعی "جامعه شرقی و اسلامی" و درخور مردم "جهان اسلام" یکبار دیگر مشروعیت مبخشدند. کل امکانات اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی غرب برای ماهها قیل و بعد از بهمن ۵۷ برای به کرسی نشاندن این رژیم و سر پا نگاهداشتن آن بسیج شد.

اما اینکه نفس اجرای این مهندسی اجتماعی در ایران مقدور شد، مدیون اوضاع و احوال و نیروهای سیاسی، اجتماعی داخل ایران بود. ماتریال کافی برای این کار فراهم بود. حرکت اسلامی در همه کشورهای منطقه وجود داشته است. اما تا رویدادهای ایران از هیچ مقطعی این جنبش به یک جریان سیاسی قابل اعتنا و یک بازیگر اصلی در صحنه سیاسی این کشورها بدل نشده بود. (ضد) انقلاب اسلامی را نه به نیروی ناچیز حرکت اسلامی، بلکه روی دوش سنتهای سیاسی اصلی اپوزیسیون ایران ساختند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت ملی و باصطلاح لیبرالی جبهه ملی ساختند که از کارگر کمونیست بیش از هر چیز هراس داشت و تمام عمرش را زیر شلن سلطنت و عبابی مذهب به

جودین ناخنپایش گذرانده بود. سنتی که در تمام طول تاریخش قادر نشد حتی یک تعرض نیم بند سکولار به مذهب در سیاست و فرهنگ در ایران بکند. سنتی که رهبران و شخصیتهایش جزو اولین بیعت کنندگان با جریان اسلامی بودند. ضد انقلاب اسلامی را روی دوش سنت حزب توده ساختند که ضد - آمریکایی گری بهر قیمت و تقویت اردوگاه بین المللی اش فلسفه وجودی اش را تشکیل میداد و رژیم اسلامی را، مستقل از اینکه چه به روز مردم و آزادی میآورد، زمین باروری برای مانور و مانیوپولاسیون میدید. رژیم اسلام را روی دوش سنت منحط ضد - مدرنیست، ضد "غرب زدگی"، بیگانه گریز، گذشته پرست و اسلام زده حاکم بر بخش اعظم جامعه هنری و روشنفکری ایران ساختند که محیط اولیه اعتراض جوانان و دانشجویان را شکل میداد. خمینی پیروز شد، نه به این خاطر که، مردمی اخراقی عکس او را در ماه دیوار، بودند، بلکه به این خاطر که اپوزیسیون سنتی و فرهنگ منحط ملی و عقبگرا، او را، که در واقع وارداتی ترین و دست سازترین شخصیت سیاسی - فرهنگی معاصر ایران بود، "ساخت ایران"، خودی و ضد غربی تشخیص داد و به تمجیدش برخاست. ضد انقلاب اسلامی محصول این بود که ابتکار عمل در صحنه اعتراضی از دست حرکت مدرن - بنیستی - سوسیالیستی کارگران نفت و صنایع بزرگ، به دست اپوزیسیون سنتی ایران افتاد. اینها بودند که پرسوناژ خمینی و سناریو انقلاب اسلامی را از غرب تحویل گرفتند و عملا به توده مردم معترض فروختند. علیرغم همه اینها، معرکه گیری اسلامی تنها رویدادهای دوره بلافاصله پس از قیام بهمن نشان داد که دینامیسم انقلاب هنوز برجاست. نشان داد که مردم، هرچه بر زیباشان انداخته شده بود، بهرحال نه برای اسلام بلکه برای آزادی و رفاه اجتماعی به میدان آمده بودند و هنوز در میدان مانده بودند. بالاخره، انقلاب ۵۷ مثل اکثر انقلابات، نهائیا نه با فریب و صحنه سازی، بلکه با سرکوبی بسیار خونین به شکست کشیده شد. فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ تمام فرصتی بود که اسلام و حرکت اسلامی با همه این سرمایه گذاری ها و تلاشها توانست برای موکلین مستاصل رژیم شاه بخرد. و البته از این خرداد به ۱۷ شهریور میسبید و حلقه بعدی آن است. خبّینی، بازرگان، سنجابی، مدنی، فروهر، یزدی، بنی صدر، رجایی و بهشتی، ناهمایی هستند که باید بدنبال محمدرضا پهلوی، اموزگار، شریف امامی، بختیار، اویسی، از هاری و رحیمی آورده شوند، بعنوان مهره هایی که یکی پس از دیگری جلوی صحنه میآیند تا شاید راه انقلاب و بیشتر نیاز نداشتند در دست کنند. رژیم سلطنت و مهره های رنگارنگش در مقابل ضربات پی در پی جنبش اعتراضی شکست خوردند. حکومت اسلامی، در عوض، قادر شد فرصت بخرد، نیروی ارتجاع را بازسازی کند و انقلاب مردم را به خونین ترین شکل در هم بکوبد. دستور کار هر دو رژیم یک چیز بود.

نیم بیشتر مردم ایران جوان تر از آنند که حتی خاطره گنگی از انقلاب ۵۷ داشته باشند. رابطه اینها با رویدادهای آن دوره بی شباهت به رابطه نسل انقلابیون ۵۷ با وقایع دوران مصدق و ماجرای ۲۸ مرداد نیست. دورانی سپری شده و غیر قابل لمس که ظاهرا فقط در ذهن نسل معاصر خودش زنده و مهم تلقی میشود. روایتها در آن دوران زیاد و مختلفند، اما بیش از آنکه چیزی راجع به حقیقت تاریخی بگویند، راجع به وجود راوی و مکانش در دنیای امروز حکم میدهند. انسان همیشه از درپچه امروز به گذشته میگرد و در آن در جستجوی یافتن تائیدی بر اراده و عمل امروز خویش است. نواندیشان ما نیز در نگاه به انقلاب ۵۷، در پی برافراشتن پرچمی در ایران ۷۵ هستند. اما این پرچم همیشه وجود داشته است. اینکه هر بار چه کسی، با چه تشریفاتی و با زمزمه چه آوارد و آیتی، زیر این پرچم حضور به هم میرساند مساله ای ثانوی است.

انتشار اول: فصلنامه نقطه، شماره ۴ و ۵، زمستان ۷۴ و بهار ۱۳۷۵

Communist

اطلاعیه کمیته خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران — حکمتیست

به طبقه کارگر در فرانسه!

رفقای رزمنده!

تصمیم بزرگ شما به برگزاری اعتصاب متحدانه ۲۹ ژانویه، جلوه روشنی از اراده طبقه کارگر به نشان دادن نیروی اتحاد طبقاتی خود، به سنگربندی در مقابل تعرض بورژوازی، به دفاع قاطع از دستاوردهای خود و به تلاش برای تثبیت استانداردهای یک زندگی شایسته انسان قرن ۲۱ است. در این مقطع حساس که بورژوازی بار بحران اقتصادی اش را روزمره بر دوش کارگران و محرومان جامعه میاندازد، این قدرتمانی شما، این سنگربندی نیرومند طبقاتی شما، به طبقه کارگر در همه جای دنیا قوت قلب میبخشد. همه جا چشمها به مصاف هیجان انگیز شما با بورژوازی دوخته شده است. بی تردید، همه بخشهای طبقه جهانی ما، پیروزی شما در عقب راندن و به شکست کشاندن استراتژی تاجریستی سارکوزی را پیروزی خود میدانند. بنابراین هیچ چیز طبیعی تر از این نیست که کارگران جهان با روح اتحاد طبقاتی، با شور و هیجان و با تمام توان از اعتصاب سراسری خواهان و برادرانشان در فرانسه حمایت کنند.

رفقای عزیز!

طبقه ما و همه انسانهای فاقد سرمایه در سراسر جهان سازمان داده است. جبهه های تعرض بورژوازی به اردوی جهانی کار: بیکارسازی انبوه، تشدید استثمار، افزایش ساعت کار، زدن مستقیم دستمزدها، گرانی و تورم و کاهش ارزش واقعی دستمزد، گسترش فلاکت، تشدید سرکوب و خفقان، نقض حقوق مدنی و تنگ کردن فضا بر فعالیت تشکلهای کارگران است. در برابر این تعرض گسترده و عریان، سنگربندی و تحرک اعتراضی در صفوف طبقه کارگر هم اکنون آغاز شده است که اعتصاب شما در فرانسه یک نمونه نیرومند آن است. بحران جاری به این ترتیب، شیور آغاز نبردهای طبقاتی سهمگینی را میان دو طبقه اصلی جامعه و در میدانی به وسعت کره زمین بصدا در آورده که سرانجام آنها یا فشار سنگینتر یوغ بردگی بر گرده بشریت معاصر و یا سرآغاز پیروزی بشریت بر بردگی معاصر است.

اعتصاب و اتحاد نیرومند شما در ۲۹ ژانویه میتواند سرآغاز یک تحرک طبقاتی وسیع و توفنده باشد که نه فقط از دستاوردهای تکنونی حفاظت کند، نه فقط تعرضات بورژوازی را عقب براند، نه فقط استراتژی تاجریستی سارکوزی را به شکست کامل بکشاند، بلکه شکست آن را به تخته پرش تعرض متحدانه طبقه کارگر فرانسه برای دست بردن به قدرت و پائین کشیدن سلطه سیاسی و اقتصادی سرمایه بدل سازد. فرانسه انقلابات پرشور پرولتری، فرانسه کمونارهای قهرمان پاریس، فرانسه جنبش مه ۱۹۶۸، فرانسه اعتراضات ملیتانت کارگری دو دهه اخیر، یک باریکد مستحکم طبقه کارگر جهانی است و باید در این ظرفیت، در صف اول نبردهای طبقاتی این دوره قرار بگیرد. کمونیست های متشکل در تشکیلاتهای خارج کشور حزب کمونیست کارگری - حکمتیست دستان را به گرمی میفشارند و خود را در این نبرد سرنوشت ساز همزمر شما میدانند.

کمیته خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران — حکمتیست

رفقای کارگر!

۲۶ ژانویه ۲۰۰۹

بورژوازی، با هدف راه اندازی مجدد سودآوری و اثبات سرمایه، تعرض وسیعی به معیشت



خاوران؛ چشم اسفندیار جمهوری اسلامی

رحمان حسین زاده

مبارزه ای بی وقفه برای زنده نگاهداشتن خاوران، جانباختگانش و آرزوی به زیر کشاندن و به محاکمه کشاندن سازندگان این هالوکاست اسلامی در جریان است. هر سال مخفیانه و آشکارا علیرغم فشار قداره بندان اسلامی خانواده قربانیان و مردم در این محل اجتماع کرده و یاد عزیزانشان را گرامی داشته اند. امسال نیز همین اتفاق افتاد و چشم انداز ادامه این سنت مبارزاتی موثرتر و گسترده تر از گذشته موجب کابوس جمهوری اسلامی است. خاوران اکنون آشوبش جمهوری اسلامی و نماد به محاکمه کشاندن سران جمهوری اسلامی و کفر خواست مردم تشنه آزادی است. به این دلیل خاوران به چشم اسفندیار جمهوری اسلامی تبدیل شده است. تقلاهای مذبحخانه کنونی و پنهانکاریهای ناشیانه جمهوری اسلامی برای گم و گور کردن آثار یکی از بزرگترین مقاطع جنبشکاری جمهوری اسلامی بسیار دیر است. خاوران پابرجا و پایدار یکی از بهترین سندهای جنایات جمهوری اسلامی است که سران جمهوری اسلامی باید در مقابل آن پاسخگو باشند. جوانان و مردمی که تابستان ۶۷ در خوخه های اعدامهای جمعی و شبانه در دسته های صدها و دهها نفره با پیکرهای شکنجه شده به قتل رسیدند، جرمی جز مخالفت با شکل گیری همین حکومت فقر و خفقان اسلامی نداشتند. اینها کمونیست ها و آزادیخواهانی بودند که در راه مقام در مقابل شکل گیری یک حکومت ضد بشری اسلامی جانباختند. خاوران از مراکز و بناهای مهم، بازگو کننده مقطع مهمی از تاریخ شکل گیری جمهوری اسلامی ایران، و گورستان هزاران هزار جانباخته عزیز و گرامی راه سوسیالیسم و آزادی است. مبارزه ای که این عزیزان میسر آن بودند، در ابعادی گسترده تر ادامه دارد. پادشاه گرامی باد. دور نیست آن روزی که سران جمهوری اسلامی به جرم کارنامه سراسر جنایات و ننگین همه دوران حاکمیشان باید به سزای اعمالشان برسند.

زنده باد سوسیالیسم